



نعیم فراشری و ادبیات فارسی

عبدالله رجپی

Şarkiyat

BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI



نعيم فراشرى و ادبيات فارسى

عبدالله رجبى

Şarkiyat

BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI

**Bu kitabın yayın hakkı Şarkiyat Bilim ve Hikmet Vakfı Yayınları'na aittir.
Yayınevi ve yayıncısının izni olmaksızın çoğaltılamaz,
kopyalanamaz ya da yayınlanamaz.**

تمام حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به انتشارات بنیاد علم و حکمت است. تکثیر این اثر بدون کسب مجوز از پدیدآورنده یا ناشر خلاف قانون است

نعیم فراشری و ادبیات فارسی

Yazar	Abdulla Rexhepi	مولف	عبدالله رجیپی
Editör	Ahmet Yeşil	ویراستار	احمد یشیل
ISBN	9786057108456	شابک	۹۷۸۶۰۵۷۱۰۸۴۵۶
Yayıncı	Şarkiyat Bilim ve Hikmet Vakfı Yayınları E-Yayın/Aralık 2021, Diyarbakır Tüm Hakkı Saklıdır	ناشر	انتشارات بنیاد علم و حکمت شرقیات کتاب الکترونیک، آذر/۲۰۲۱، دیاربکر تمام حقوق محفوظ است
Baskı	12/2021	نوبت چاپ	۲۰۲۱/۱۲

Mizanpaj: Rıdvan Turgut

Kapak: Ridwan Xelil | ridwanxelil@gmail.com

Şarkiyat Bilim ve Hikmet Vakfı Yayınları

Sertifika No: 52468

Mimar Sinan Cad. Aslan Apt. A Blok, Kat: 1, No: 2, Yenişehir/DİYARBAKIR

<https://www.sarkiyat.org> | sarkiyatvakfi@gmail.com

فهرست مطالب

پیشگفتار	۷
مقدمه	۱۰

فصل اول: پیشینه تاریخی آلبانیها

گفتار اول: ریشه آلبانیها	۱۴
الیریا	۱۴
دین الیریا	۱۵
امپراطوری عثمانی در مناطق آلبانیها	۱۶
گفتار دوم: دین اسلام در آلبانی	۱۸
دین اسلام	۱۸
اصول اعتقادی دین اسلام	۱۸
ورود اسلام به آلبانی	۱۹
عوامل مذهب	۱۹
عوامل اخلاقی	۱۹
عوامل فرهنگی	۲۰
عوامل سیاسی و اقتصادی	۲۰
عوامل اجتماعی	۲۰
چگونگی گسترش تمدن اسلامی در شبه جزیره بالکان	۲۰
گفتار سوم: تصوف اسلامی در آلبانی	۲۲
تصوف اسلامی	۲۲
مکتب تصوف خراسان	۲۳
فرقه بکتاشیه	۲۵
حاجی بکتاش ولی	۲۵
اعتقادات بکتاشیه	۲۶
سلسله مراتب	۲۸
آیین ها	۲۸
بکتاشیه در آلبانی	۲۹
گفتار چهارم: ادبیات فارسی در آلبانی و در سایر مناطق آلبانیایی	۳۰
تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات آلبانیایی	۳۴
شمس الدین سامی فراشری و فرهنگ ایرانی	۳۹

فصل دوم: محمد نعیم فراشری و ادبیات فارسی

۴۴.....	زندگینامه و آثار نعیم فراشری.....
۴۴.....	آثار نعیم فراشری.....
۵۱.....	دیوان تخیلات
۵۲.....	نقد و بررسی مثنوی تخیلات.....
۵۲.....	ویژگی های آوایی - موسیقایی دیوان تخیلات.....
۸۱.....	گفتار دوم: نعیم فراشری و ادبیات فارسی
۸۱.....	دیدگاه نعیم درباره شعر فارسی.....
۸۱.....	شعر فارسی نعیم فراشری
۸۲.....	مولانا و نعیم فراشری
۹۳.....	نعیم فراشری و سعدی شیرازی.....
۹۵.....	نتیجه گیری:
۹۵.....	فرضیه های تحقیق:
۹۷.....	منابع و مآخذ.....
۹۷.....	منابع فارسی
۹۷.....	الف) کتاب ها.....
۹۸.....	ب) مقالات
۹۸.....	منابع لاتین
۹۸.....	a) Books
۹۹.....	b. Article
۱۰۰.....	ضمیمه

عبدالله رجبی متولد سال ۱۹۸۰ در شهر پروشوا می باشد. او مطالعات شرق شناسی، زبان و ادبیات فارسی و همچنین فلسفه اسلامی را تحصیل کرده است. عبدالله رجبی در حال حاضر استاد گروه شرق شناسی دانشگاه پریشتینا - گوزوو است. دکتر رجبی به موضوعات زبان و ادبیات فارسی و میراث فرهنگی شرقی - اسلامی در مناطق آلبانیایی ها علاقه علمی و تخصصی دارد. او چندین مقاله و کتاب علمی - پژوهشی منتشر کرده است.

پیشگفتار

محور اصلی تحقیق بررسی و مطالعه در زمینه تأثیر ادبیات فارسی به طور عام، واندیشه و جهان بینی مولوی و سعدی شیرازی، از بزرگان شعر فارسی به طور خاص، بر محمد نعیم فراشری، شاعر پارسی گوی آلبانیایی است.

تعریف مسأله و بیان سؤالهای اصلی تحقیق:

ادبیات ایران تأثیری فراوان بر ادبیات آلبانیایی گذاشته است و از میان همه بزرگان ادب فارسی به طور خاص فردوسی، نظامی، عطار، سعدی، مولوی، حافظ و جامی سهم بیشتری در این کار داشته اند. ادبیات فارسی پس از ورود اسلام به آلبانی در آن دیار مطرح شد. دین و فرهنگ اسلام از طریق ورود تصوف و فرقه های صوفیانه در دوران اقتدار دولت عثمانی وارد آلبانی شد. لازم به ذکر است که در مناطق دیگر منطقه بالکان، طریقت مولویه گسترش پیدا کرد، ولی در آلبانی فرقه بکتاشیه رونق یافت. بعد از آن در همه شهرهای مهم منطقه بالکان خانقاه های این طریقت تأسیس شد. این طریقت بیش از سایر فرقه های تصوف زبان و ادبیات فارسی را رواج داد و در آن شعرا و نویسندگان فارسی گوی زیادی پرورش یافتند تا آنجا که آثار ارزشمندی به زبان فارسی خلق کرده اند که امروز تنها بخش بسیار کمی از آنها بر جا مانده است. طریقت بکتاشیه در زندگی روزمره و تحولات اجتماعی و فرهنگی آلبانی نقش مهمی داشته است که این مسأله در آثار ادبی کلاسیک این کشور به خوبی مشاهده می شود. تأثیر مولوی و سعدی را در آثار ادبی کلاسیک شعراء آلبانی، و مخصوصاً در آثار نعیم فراشری می توان در چند حوزه تقسیم کرد:

۱- در حوزه جهان بینی و مضمونهای عرفانی.

۲- در حوزه اصطلاحات عرفانی و صوفیانه به ویژه اصطلاحات طریقتهای مختلف صوفیه.

۳- در حوزه آداب صوفیه به ویژه آداب و رسوم طریقت بکتاشیه.

۴- ترکیبات زبانی و اقسام شیوه ها و شگردهای ادبی تأثیرگذار.

انجام دادن این پژوهش مستلزم آشنایی با ادبیات فارسی و افکار و عرفان سعدی و مولوی و آداب و اصطلاحات طریقت بکتاشیه بود. هدف من از این تحقیق، بررسی مصادیق، مفاهیم و کیفیت تأثیر سعدی و مولوی و نیز طریقت بکتاشیه بر آثار نعیم فراشری است. در این تحقیق با سؤالات زیر روبرو بودیم.

۱- چه دلایل و شواهد تاریخی، فرهنگی برای تأثیر آثار سعدی و مولوی بر ادبیات کلاسیک آلبانیایی وجود دارد؟

۲- نعیم فراشری کدام مضامین را از بوستان و گلستان سعدی و مثنوی مولوی اخذ و ترجمه کرده است؟

فرضیه های تحقیق:

۱- با افزایش اقتدار و توسعه قلمرو دولت عثمانی و ورود آموزه ها و تعالیم اسلامی در آلبانی

گرایش های صوفیانه در آن دیار پدیدار شد و لزوماً تأثیرپذیری از آثار مولوی و ادبیات فارسی آغاز گردید.

۲- آثار صوفیانه پدید آمده در ادبیات کلاسیک آلبانی اعم از ترکی، عربی یا آلبانیایی- عموماً در حوزه مفاهیم، اصطلاحات، رمزهای عرفانی و شگردهای ادبی حاصله از آن تحت تأثیر آثار درویش بزرگ جهان اسلام به وجود آمده اند اما این تأثیر در آثار فارسی آنها بیشتر و آشکارتر است.

۳- در فرایند گذار تاریخی، تأثیر طریقت بکتاشیه و آثار مولوی در ادبیات کلاسیک آلبانی از اثرگذاری اولیه و سطحی و ورود ناقص واژگان، تعبیرات و اصطلاحات به تأثیر و نفوذ رسوخ در اجزای ساختار و شالوده و بنیاد آنها تبدیل می شود.

سابقه و ضرورت انجام دادن این تحقیق:

برای درک و فهم شیوة و گستره تأثیر ادبیات ایران و به ویژه مولوی در خارج از ایران و به طور خاص در آلبانی و گوزوو به این دست تحقیقات نیاز است. ارزش این کار زمانی بیشتر می شود که دریابیم مولوی به نوعی پدر ادبیات صوفیانة آلبانی می باشد و تأثیری پایدار بر ادبیات آن دیار گذاشته و آن را غنی و پر بار ساخته است. اما به رغم این تحول عمیق و مهم در ادبیات آلبانی، متأسفانه هنوز شناختی از آن در دست نیست در حالی که حتی ما برای شناخت ابعاد و مایه های غنای ادبیات فارسی هم به تحلیل تأثیر مولوی و آفرینش آثار فارسی در خارج از مرز جغرافیای امروز ایران نیازمند هستیم تا از آن طریق در یابیم جغرافیای فرهنگی ایران بسی گسترده تر، متنوعتر، لطیفتر و جذابتر می تواند باشد. در این میان تأثیر سرمایه های ادبی ایران در آلبانی ناشناخته است ضرورت تام دارد که این سرمایه های معنوی، فرهنگی و ادبی با روشی علمی و نظام مند، شناخته و معرفی شود، تا موجب تقویت عمیقتر روابط فرهنگ فیما بین گردد.

البته آثاری همچون «از سعدی تا آراگون»، «برخورد اندیشه ها» نوشته دکتر جواد حدیدی و برخی آثار دکتر زرین کوب و آثاری همچون ادبیات تطبیقی نوشته محمد غنیمی هلال و کتاب «ادبیات تطبیقی» نوشته طه ندا و «ادبیات تطبیقی» از محمد عبدالسلام کفافی و سفری در رکاب اندیشه از دکتر حسن هنرمندی، کیمیا و خاک دکتر رضا براهنی را می توان جزء پیشینه این تحقیق به ویژه از نظر روش شناسی به حساب آورد. از نظر نوآوری چنین موضوعی با چنین محدوده ای، سابقه ندارد اما این تحقیق از نظر نقد و تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات سایر ملل در آثار مرحوم استاد جواد حدیدی، برخی نوشته های دکتر زرین کوب و دکتر پرویز خانلری و دکتر محمد علی اسلامی ندوشن و منوچهر مرتضوی به چشم می خورد که عموماً درباره اثرگذاری ادبیات فارسی در آلمان، فرانسه، انگلیس، روسیه، هند، آسیای میانه، ماورالنهر و آسیای صغیر است و هیچ محققى در قلمرو آلبانی وارد نشده است. درباره اشعار فارسی نعيم فراشرى

استاد ایرانی، دکتر عبدالکریم گلشنی در کتاب «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان» اشاره ای کوتاه کرده اند.

اهداف و کاربرد های تحقیق:

اهداف :

۱- شناخت زمینه ها و مؤلفه های تعامل فرهنگی و ادبی

۲ - غنی ساختن نقد ادبی و ادبیات تطبیقی.

۳ - تولید و رواج مسیرها و موضوعات پژوهشی جدید برای دانشگاه ها و مؤسسات تحقیقی.

کاربرد ها:

۱- آشنایی عموم طبقات و بخصوص قشر علمی ایران و آلبانی با تقابل و تأثیر و تأثر ادبیات فارسی و آلبانی.

۲- یک اثر در زمینه گفتگوی تمدنها.

۳- کوشش برای الگوسازی در حوزه مسأله یابی پژوهشهای ادبی برای دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی.

روش تحقیق:

این پژوهش با روش اسنادی و از طریق مطالعه و بررسی متنهاي اصلی و آثار مشهور نعیم فراشری و طبقه بندی موضوعی و ساختاری و شکلی آنها و مقایسه شان با آثار سعدی و مولوی صورت گرفته است. در این تحقیق بر اساس مفاهیم یاد شده مطالب یاد داشت برداری و سپس طبقه بندی و موضوع بندی شده است و در ادامه کار موضوعات فرعی و جزئی معین می شود و پس از تدقیق و مرور نهایی تدوین اولیه پژوهش آغاز می گردد.

مقدمه

جوامع مختلف همواره تحت تأثیر فرایندهای فرهنگی و تمدنی قرار داشته و دارند و فرهنگ و تمدن نیز به نوبه خود تحت تأثیر کارکردهای اجتماعی و تاریخی ملتها در طول تاریخ بوده و خواهند بود. بنابراین هرگونه تغییر و تحرک اجتماعی که متضمن تبادل و تعامل فرهنگهاست توسط فرایند فرهنگی و تمدنی تحقق می‌یابد. اکنون که «تمدن غالب» با تکیه بر برتری اقتصادی و تکنولوژیک و نظامی می‌خواهد بر تمدن‌های دیگر غلبه کند، و خود را بر جوامع گوناگون با اندیشه‌ها و تمدن‌های متفاوت با شعار جهانی شدن (Globalization) تحمیل کند، جز فضائی پر تنش و نزاع، چیزی دیگر نتوانست ایجاد کند. باید یادآوری کنیم که روابط و مساعدتهای میان تمدنها، زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که از طریق طبیعی صورت بگیرد. هر گونه تلاش برای القای فکر و یا حاکمیت معنوی شخصی به تمدن دیگر، فقط باعث تشدید طرز فکر ضد خارجی می‌گردد. فرهنگ با تمام جنبه‌های ناهموار و غالباً تعجب آور خود و توانگری غیر قابل تصور خود در پذیرش همیشگی نیروهای متعدد به طور مدام با موفقیت در جهت مخالف یکدیگر تأثیر می‌گذارد و مطمئن ترین راه و منشاء برای تشخیص و آشنایی میان ملل مختلف است. ادبیات برای تمام ملل و اقوام جهان قابل فهم و درک است و هیچگونه حد و مرزی نمی‌شناسد: نه جغرافیایی، نه قومی، نه مذهبی و نه سیاسی. حضور فرهنگ شرقی در میان فرهنگ مردم آلبانی، ریشه در دوران بسیار کهن دارد. از زمان برقراری روابط کهن بین ایلیرها و فارسها، تأثیر فرهنگ ایران در فرهنگ آلبانیایی دیده می‌شود. درواقع، بر اساس تحقیقات صورت گرفته بویژه در زمان کنونی، شباهت‌های این دو فرهنگ و تأثیرات آنها بر یکدیگر روشنتر شده است.

بالکان در مدت ۱۳ قرن، به طور مستقیم، با دنیای اسلام در تماس و ارتباط بوده است. هرچند که بخش زیادی از سنت فرهنگ ایرانی از طریق مانویها و نئومانویها و فرقه آنان به نام بوگومیلها به منطقه بالکان رسید، این تأثیرات با آمدن امپراطوری عثمانی به کشور آلبانی، گوزوو و سایر مناطق آلبانیایی نشین بیشتر شد. همانطور که می‌دانیم عثمانیها دین اسلام را از ایرانیان پذیرفتند و تمدن پیش از خود را نیز به آن آمیختند.

قرن هفتم هجری قرن حملات قوم خونخوار مغول به سرزمین‌های اسلامی و از طرف دیگر، جنگهای صلیبی به شمار می‌آید. اما در این میان علما و عرفای خراسانی و ایرانی بیشترین تأثیر را بر جای گذاشتند، زیرا به علت تلفات جانی و مالی زیادی که داشتند، اکثر به منطقه آناتولی مهاجرت می‌کردند. همانطور که می‌دانیم در منطقه خراسان از قرن سوم هجری نهضت ملامتیه رونق داشت و در قرن بعد بر تمام بخشهای جهان اسلام تأثیر گذاشته بود. از آنجا که اکثر عرفای بزرگ خراسانی به منطقه آناتولی کوچ کرده بودند مکتب خراسانی و اصول تصوف ملامتیگری را نیز همراه خود به این منطقه آوردند. این مهمترین دلیلی است که تمام طریقت‌هایی که در آناتولی و بعد در تمام امپراطوری عثمانی فعال بودند از این مکتب سرچشمه گرفته بودند. آناتولی از جایگاه مشابهی که خراسان برای گسترش تصوف در جهان اسلام داشت در قلمرو عثمانی بویژه بالکان برای توسعه تصوف برخوردار بود. بدون شك، آناتولی کانون مهم تصوف برای بالکان و بسیاری از کشورهای اسلامی در دراز مدت بوده است. ظهور و پیدایش تصوف در گستره در کشور آلبانی به اوایل سطره حکومت عثمانی بر منطقه مربوط میشود. در واقع، پس از تأسیس نخستین تکایا در سده ۱۵ و ۱۶ میلادی، گروههای مختلف صوفی در این منطقه شکل گرفته اند. تأثیر این طریقتها در بخش‌های فرهنگی و مذهبی از یکسو و در قسمتهای اجتماعی، سیاسی از سوی دیگر قابل توجه است. همان اهمیت و ارزشی که فرقه نقشبندی و مولویه در بوسنی داشت، فرقه بکتاشیه برای آلبانی تباران داشته و دارد. از این رو میتوان گفت بکتاشیه نسبت به سایر فرقه‌ها در آلبانی، کوزوو و مقدونیه حضور وسیع و گسترده تری دارد. بکتاشیه در دوره حکومت سلطان «اورخان» توسط شیخ حاجی بکتاش ولی (وفات: سال ۱۳۳۷م) بوجود آمد. حاجی

بكتاش در سال ۱۲۴۸ میلادی در شهر نیشابور (خراسان) چشم به جهان گشود و فرقه و خانقاه بكتاشیه در آناتولی را در ۳۴ سالگی تأسیس کرد. وی مؤلف دو کتاب به نام های «مقالات» و «فوائدالفقور» است.

در طول هزاران سال گذشته ایران فرهنگهای قوی و غنی داشته و علی رغم جریانات سیاسی و نفوذ حکومتهای بیگانه توانسته اصالت فرهنگی خود را حفظ کند. گسترش فرهنگ ایرانی از طریق تصوف و فرقه بكتاشیه در آلبانی انجام شده است. زمانی که آلبانیها تحت تسلط عثمانیها در آمدند، مستقیماً تحت تأثیر فرهنگ ایرانی نیز قرار گرفتند. در دوران ۵۰۰ ساله حکومت عثمانیها در آلبانی سه زبان شرقی (اسلامی) وجود داشت: زبان ترکی که زبان اجرایی و اداری بود، زبان عربی به عنوان زبان الهیات و شریعت و زبان فارسی به عنوان زبان ادبیات رایج بوده است. بنابراین به دلیل تأثیرپذیری ادبیات عثمانی از ادبیات فارسی و نفوذ فرهنگ ایرانی بر ادبیات کلاسیک ترکی در خارج از قلمرو عثمانیها در شهرهایی از جمله استانبول، بغداد، دمشق و حتی در بوسنی و آلبانی درخشش پیدا کرد و به خاطر همین، دانستن زبان فارسی در دربارهای عثمانی از اعتبار زیاد برخوردار بود. تاریخ نویسان از تأثیر ادبیات فارسی و در کل تمدن ایرانی در منطقه بالکان متعجب هستند. وقتی که می بینیم هیچ ارتباط مستقیمی میان ملل بالکان (به خصوص آلبانیها) و ایرانیها وجود نداشته است این تعجب بیشتر خواهد شد.

در آلبانی می توان شخصیت هایی را معرفی نمود که به طوری مؤثر توانسته اند زبان و ادبیات فارسی را معرفی کنند و حتی برخی از آنان به این زبان شعر سروده اند و در این باره قلم فرسایی کرده اند، یعنی الگوی کلاسیک نگارش فارسی را مد نظر خویش قرارداده اند و به آن سبک کار کرده اند. در تمام تلاش هایی که در جهت تعمیم فرهنگ و علوم پارسی - ایرانی از قرن پانزدهم و شانزدهم تا به امروز صورت گرفته است شهر «پریزن» در گوزوو جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. مراقبت و نگهداری از آثار چاپی و خطی در این شهر نمونه بارزی از این ادعاست. کتاب های گوناگون به زبان های فارسی، عربی و ترکی که قرون متمادی در بالکان استنساخ می شده است، دارای ارزش فراوانی هستند.

در این رساله تنها به مؤلفانی اشاره می شود که اقدام به ترجمه و طبیعتاً شهرت آثار فردوسی، سعدی شیرازی، عطار، مولوی، حافظ، عوفی، جامی کرده اند. البته اشاره خاصی هم به مؤلفان و مترجمانی از کوزوو مشود به این دلیل که آنها از دیرزمان گرایش شدیدی به تفکرات عرفانی و فلسفی و فرهنگ شرقی داشته اند. مثل «شرح گلستان»، تفسیر و توضیح گلستان سعدی توسط مولانا سودی بوسنوی (وفات: ۱۵۹۸ م). این تفسیر توسط ابوبکر سعدبازده پریشتینوی در سال ۱۸۰۸ میلادی استنساخ شده است. «شرح گلستان»، شرحی بر نسخه ترکی گلستان سعدی است. مفسر اثر مذکور مولانا مصطفی شامولله از شاخه های «شمعی» از پریزن است که سال ۱۶۰۰ یا ۱۶۰۱ میلادی دار فانی را وداع گفته است. احتمالاً اثر وی پس از مرگش در سال ۱۶۰۹ میلادی منتشر شده باشد. بعضی از شاعران آلبانی که بر مثنوی مولوی تسلط داشتند و آن را ترجمه کردند و برخی دیگر اشعار عطار را الهام بخش خویش دانستند، در این قالب اشعاری با روح فارسی سرودند. کارهای این دسته از کوشندگان صوفی گرایی ایرانی را تداعی می کند. در میان آلبانیایی ها گروه های ادبی با نام «بیتجیت» وجود دارد. امکان دارد این گروه همان «بیتی جی» یا «بیتارها» باشند که نام فرقه شان از نام شاعری به اسم «بیتی» گرفته شده است. و چنین شاعرانی که شعرهای خود را به صورت دوبیتی می سرودند در میان آلبانیایی ها هستند.

یک آلبانیایی دیگر که در زمینه ایرانشناسی کارهای بسیار بزرگی انجام داده، شمس الدین سامی فراشری (۱۸۵۰ - ۱۹۰۴ م) بود. سامی فراشری، برادر نعیم فراشری خدمات شایسته ای در جهت شناسایی و پیشبرد روشهای آموزش زبانهای شرقی نمود. وی چهره ای معروف در ادبیات ترک است و او همچنین

شخصیتی ممتاز و آشنا به زبانهای عربی و فارسی است. سامی فراشری نخستین رمان نویس ترکیه نیز به حساب می آید. او کتابهای زیادی نوشته از جمله «قاموس الاعلام» و «قاموس التزکی». در زمینه ادبیات فارسی، ترجمه منتخب شاهنامه فردوسی به نام «زبدة شاهنامه» از اوست و همچنین از وی می توان یک نمایشنامه پنج فصلی به اسم «کاه» را که اقتباس شده از شاهنامه فردوسی است. سامی فراشری در یکی از آثار خود می نویسد که یک نمایشنامه به نام «سهراب» نوشته است، ولی تا امروز خبری از آن در دست نیست. او در مقدمه ترجمه کتاب شعر «خورده فروش» سروده معلم ناجی، شاعر ایرانی، می گوید: «زبان فارسی برای شعر آفریده شده است و شعر هم برای آن».

علاوه بر سامی می توان از برادرش، شاعر و فیلسوف نامی آلبانی تبار، نعیم فراشری (۱۸۴۶ - ۱۹۰۰ م.) نام برد که برخاسته از مکتب بکتاشیهها بود. نعیم نه تنها زبان فارسی را خوب می دانست بلکه مجموعه شعر معروفی نیز تحت عنوان «تخیلات» به زبان فارسی سرود که در سال ۱۳۵۱/۱۹۷۲ به آلبانیایی ترجمه شد. از کارهای بارز دیگر وی می توان از کتاب «قواعد فارسیه به طرز نوین» که برای ترک ها نوشته است نام برد. در این تحقیق تأثیرپذیری نعیم فراشری از ادبیات فارسی، به ویژه مولوی و سعدی شیرازی بررسی شده و بعضی از اشعار فارسی نعیم فراشری به فارسی زبانان معرفی و برخی از اشعار وی مورد تحلیل بلاغی قرار گرفته شده است. با در نظر گرفتن این که در تذکره های شعرای پارسی گو از شاعران پارسی گوی آلبانیایی ذکر نشده است، این تحقیق کمک خواهد کرد که ادب پژوهان ایرانی هم از این به پس آشنایی اندکی با اشعار فارسی نعیم فراشری داشته باشند. به نظر من ناشناخته ماندن نعیم فراشری و نیز ادبیات فارسی که در آلبانی و کوزوو نوشته شده، باز هم به اوضاع سیاسی و اجتماعی نامناسب ملت آلبانی و ملت ایرانی باز می گردد.

در این تحقیق سعی کرده ام نفوذ مولوی و مثنوی او و سعدی شیرازی را در اشعار نعیم فراشری تحلیل و بررسی کنم. اساس کار من مشترکات محتوا و موضوع بین نعیم فراشری و مثنوی مولوی بود. سعی کردم با مطرح کردن شباهتهای فکری و نظری آثار نعیم، میزان تأثیر پذیری او را از مولوی نشان دهم. در اینجا شایان ذکر است که این تحقیق در این زمینه برای ملت ایران و آلبانی اهمیت زیادی دارد. در گذشته فرهنگ ایرانی و اسلامی در آلبانی تأثیر زیادی داشته و تنها شعرا و نویسندگان آلبانی نیستند که تحت تأثیر مولوی و زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی قرار گرفتند، بلکه درسایر موارد فرهنگی این تأثیر فزاینده است. متأسفانه مردم آلبانی و همچنین محافل علمی این کشور به دلیل اوضاع سیاسی و عدم شناخت زبان فارسی از این گنجینه و نیز شناختن هویت خویش محروم مانده اند. همچنین در ایران اطلاعات کافی درباره این گنجینه که متعلق به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است، وجود ندارد. در این راستا هر دو کشور باید تلاش کنند. زیرا این گونه پژوهشها بهانه خوبی برای گفتگوی تمدنها است. از سوی دیگر نیز کمک می کند تا آلبانی و ایران هویت ناشناخته خویش را باز یابند و آن وصله ها و پیوندهای معنوی و برادری، که از دیر باز داشتند، دوباره احیا و استوار شود. این تحقیق کار بسیار کوچکی در راستای اجرای همین هدف و مقصود است. در پایان، از استادانی که در طول این تحقیق مرا راهنمای کرده اند سپاسگزاری می کنم. استاد ارجمند دکتر کاظم دزفولیان و استاد محترم جناب آقای دکتر منصور ثروت و نیز که همواره راهنمای من بوده اند.

امیدواریم خداوند متعال یار و یاور همه ما باشد!

گفتار اول: ریشه آلبانیا

الیریا

اجداد آلبانیا - یعنی الیریا - از اصیلترین نژادها میباشد. این عقیده با توجه به تحقیقات زبانشناسی، باستان شناسی و قوم شناسی به اثبات رسیده و جای شک نیست که آلبانیایی های کنونی در منطقه بالکان نسل باقیمانده از الیریا هستند.^۱ از آلبانیا نخستین بار، در سال ۱۰۴۳، در مدارک تاریخی نام برده شده است، و این هنگامی است که دسته ای از آنها دوشادوش یونانها در ارتش ژنرال یاغی امپراتوری روم شرقی می جنگیدند. از آنها بار دیگر در سال ۱۰۷۸ هنگامی که به نیروهای روم شرقی پیوستند تا در برابر یک ماجراجوی نورمن (Norman) به نام روبرت گیزکارد (Robert Guiscard) مقاومت کنند، یاد شده است.^۲ اغلب تاریخ نگاران کشورهای بالکان بر این باورند که مردم آلبانی تا حد وسیعی اخلاف الیریای (Ilirët) کهن هستند که مانند سایر مردمان بالکان، به قبایل و طوایف تقسیم شده بودند. نام آلبانی از نام یک قبیله الیریا به نام آربر (Arber) یا آربرش (Arbereshë) گرفته شده است و بعد از آن آلبانیا در نزدیکی شهر دورس ((Durrës زندگی می کردند. الیریا هم قبیله های هند و اروپایی بودند که در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در بخش غربی شبه جزیره بالکان زندگی می کردند، دوره ای که مصادف با پایان عصر مفرغ و آغاز عصر آهن آلات است.^۳ الیریا سرزمینهای گسترده ای از رودخانه های دانوب، ساوا و مراوا تا دریای آدریاتیک و رشته کوههای سار را اشغال کرده بودند. در زمانهای مختلف، گروههایی از الیریا از راه سرزمین و دریا به ایتالیا مهاجرت کردند. این قوم که یکی از قدیمیترین اقوام اروپا نیز هست همسایه بوسنی هرزگوین امروز، منتنگرو، صربستان، دالماسی و تا تریاست (Triestë) بود.^۴ اهالی مقدونیه باستانی نیز احتمالاً به نوعی ریشه از الیریا داشته اند، اما طبقه حاکم آنها، موافق ویژگی های فرهنگ یونانی بودند. در جنوب و در طول سواحل دریای آدریاتیک، الیریا در دشت تحت نفوذ یونانیان بودند و در آنجا محله های تجاری تشکیل داده بودند.^۵

الیریا گاو، اسب، محصولات کشاورزی و ابزار ساخته شده از مس و آهن معادن محلی را تولید و تجارت می کردند. جنگ یکی از خصوصیات و حقایق ثابت زندگی قبایل الیریا بود. در سال ۳۵۸ پیش از میلاد، فیلیپ دوم مقدونیه، پدر اسکندر کبیر، الیریا را شکست داد و کنترل قلمرو آنها را تا فاصله دریاچه اهر (Ohër) بر عهده گرفت. اسکندر مقدونی نیروهای Clitus رئیس قبیله الیریا رادر سال ۳۳۵ پیش از میلاد شکست داد. سرانجام رم قبایل سرکش الیریا را در بالکان غربی و در ناحیه امپراتور تبت (Tibet) در سال نهم پس از میلاد شکست دادند. رومیها سرزمین های متشکل از آلبانی کنونی را بین ایالت های مقدونیه، دالماسی و اپروس تقسیم کردند.

حدود چهار قرن، قانون روم برای سرزمینهای الیریا اقتصاد، توسعه فرهنگی را به همراه داشت و به اغلب درگیری های تضعیف کننده بین قبایل محلی نیز خاتمه داد. رومیها گروه ها و دسته های نظامی متعددی را ایجاد کردند و شهرهای ساحلی را کاملاً لاتینی کردند. الیریا خود را به عنوان جنگاوران لژیونهای رومی معرفی کردند و بخش قابل ملاحظه ای از گارد پروتریان (Praetorian) را تشکیل

۱ - ضیائی، علی اکبر، سرزمین عقابها - تاریخ و فرهنگ مردم آلبانی،

بنیاد اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۳.

۲ - مالکوم، نوئل، تاریخ اجمالی کوزو، مترجم باقر نصیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۵۵.

3 - Historia e popullit shqiptar - I, Grup autorësh, botim III, Prishtinë, 1979, p.10

4 - Durham, Miss Edith, Abania and Abanians, Librarie Chapelot, 1921, cituar nga Ibrahim, Nexhat, Islami në trojet iliro-shqiptare gjatë shekujve, Logos-A - Shkup, 1999, p. 25.

5 - D'Angely, Robert, Enigma, Toena, Tiranë, 1998 p. . 84

دادند. چندین امپراتور رومی از جمله دیسلتیان (Dicletian) (۲۸۴-۳۰۵) ریشه‌ی یری داشتند، دیسلتیان با انجام دادن اصلاحات بنیادین از فروپاشی امپراطوری جلوگیری کرد. کنستانتین کبیر که مسیحیت را پذیرفت و مرکز امپراطوری را از رم به بیزانس منتقل کرد و آن را قسطنطنیه (Constantinople) نامید. امپراطور جوستینیان (Justinian) که قانون رم را تدوین کرد، مشهورترین کلیسای بیزانس، Hagiasofia، را ساخت و امپراطوری را بر قلمروهای از دست رفته دوباره گسترش داد که احتمالاً او نیز از تبار الیریها بوده است.^۶ الیریها در برابر سیطره‌ی روم و بیزانس رسوم، عاداتها، زبان و حتی خدایان خودشان را حفظ کردند تا آنجا که مردگان را نیز به شیوه‌ی پیشین خود دفن می‌کردند. آنها نوزادان خود را با اسمهای الیر می‌نامیدند و نهاد خانواده سنتی خویش را از سلطه‌ی روم و بیزانس دور نگه می‌داشتند.^۷

دین الیریها

از قرن اول میلادی، دین مهر پرستی و همراه آن فرهنگ و سنت ایرانی به امپراطوری روم راه یافت تا جایی که آیین مهر یکی از رایج‌ترین و مؤثرترین ادیان روم محسوب می‌شود.^۸ اگر چه این دین ایرانی، حتی در دوره استیلای تمدن یونان به اروپا راه یافته بود اما نتوانسته بود در زندگی مذهبی مردم یونان نقش مهمی ایفا کند. با این حال در قلمرو امپراطوری روم، این دین در برخی دوره‌ها از طرف امپراتورهایی مانند: کومودوس - Commodous (۱۸۰-۱۹۲ م)، آئورلین - Aurelian (۲۷۰-۲۸۰ م)، دیوکلتین - Diocletian (۳۷۰ م)، یولیان اپوست - Julia Apostate - و امثال آنها حمایت می‌شد.^۹ مهرپرستی در آغاز، توسط سربازان و تجار در بنادر و مناطق مرزی امپراطوری روم رواج پیدا کرد؛ اما در مراحل بعد، مرکز اصلی و کانون فعالیت پیروان آیین مهر، در اروپای مرکزی، میان رودخانه دانوب و در خود شهر روم قرار گرفت. امروز مهم‌ترین معابد و آثار باستانی آیین مهرپرستی در کشورهای مجارستان، رومانی و یوگوسلاوی سابق دیده می‌شود؛ زیرا نیروی انسانی اصلی ارتش روم از این ناحیه گرد آوری می‌شد و آنها سربازانی بودند که بیش از سایر مردم پایبند به آموزه‌های این دین شدند. جذابیت و آموزه‌های تازه و فراجهانی دین مهر، مردم امپراطوری روم را به سمت خود کشید. زیرا بر خلاف ادیان روم، این دین به اخلاق و ارزشهای انسانی اهمیت داده و نیز از برخورد با بدی‌ها و کسب پاداش و کیفر اخروی خبر می‌داد. این عوامل نقش بسیار مهمی در نشر و پخش سریع مهرپرستی در قلمرو امپراطوری روم داشته است. برابری مردم، آزادی نفس، توجه به ارزشهای اخلاقی و خدمت به هموعان مهم‌ترین عناصر آیین مهرپرستی محسوب می‌شد که در ترویج این دین نقش مؤثری داشتند.^{۱۰} مسیحیت در اولین قرن پس از میلاد به سرزمین‌های الیریها وارد شد. سنت پول (Saint paul) مبلغ دین مسیح، نوشت که وی در ایالات رمی الیریها تبلیغ می‌کرده و افسانه‌هایی حاکی از این وجود دارند که او از شهر دورس نیز دیدار کرده است. زمانی که امپراطوری روم در سال ۳۹۵ پس از میلاد به دو بخش شرقی و غربی تقسیم شد، سرزمینهایی که آلبانی کنونی را می‌سازند توسط امپراتوری شرقی اداره می‌شدند اما از نظر مذهبی به رم وابسته بودند.^{۱۱} قرن‌ها پس از آن، سرزمین‌های آلبانی تبدیل به عرصه‌ای برای نزاعهای مذهبی بین روم و قسطنطنیه شدند. سقوط امپراطوری روم و به وجود آمدن عصر مهاجرتها بزرگی تغییرات بنیادینی را برای شبه جزیره بالکان و مردم الیریها به ارمغان آورد. مردان قبایل بربر بر بسیاری از شهرهای باشکوه قصر ساختند و شیوه‌های موجود اجتماعی و اقتصادی را از میان برداشتند. اما به برکت رشته‌کوههای محافظ، جامعه قبیله‌ای یکپارچه، مردم آلبانی با عزمی راسخ هویت و زبان متمایز خود را گسترش دادند.

6 - Ibid, fq. 86

7 - Stipčević, Aleksander, *Ilirët- historia, jeta kultura, simbolet e kultit*, bot. II. Prishtinë, 1990, p. 35

۸ - فرانتس، کومن، ادیان شرقی در امپراطوری روم، مترجم ملیحه معلم و پروانه عروج نیا، تهران، سمت، ۱۳۷۷، ص. ۸۲.

فرانتس، کومن، آیین پر رمز و راز میتراپی، مترجم، هاشم رضی، چاپ دوم، تهران، بهجت، ۱۳۸۳، ص. ۵۳-۱۰۵.

۹ - فرانتس، کومن، آیین پر رمز و راز میتراپی، پیشین، ص. ۹۳-۹۴.

۱۰ - فرانتس، کومن، ادیان شرقی در امپراطوری روم، پیشین، ص. ۱۲۷-۱۴۷.

11 - D'Angely, Robert, *Enigma*, p. 130

تقریباً با اوج استیلا و نشر مهرپرستی در امپراتوری روم در قرن ۳-۴ میلادی یک دین دیگر ایرانی، وارد قاره اروپا شد و باعث درد سر و مشکلات فراوانی برای حکومت و کلیسا گشت. این دین، دین مانی است که در قرن سه میلادی از طریق سوریه و مصر وارد جنوب و شرق اروپا شد و خیلی زود تمام منطقه مذکور را فرا گرفت.^{۱۲} سرزمین واقوام ایلیریها یکی از مراکز مهم ترویج دین مانی در قرن سه و چهار محسوب می شد. به همین سبب سرزمینهای الیری بار دیگر محل ورود و نشر دو دین ایرانی شد و فرهنگ و سنت های ایرانی را در اروپا ترویج داد. اما باید گفت که دین مانی اگر چه سرچشمه و اساس هر دو یکی بود، بر خلاف آیین مهر با استقبال گرمی روبرو نشد. یکی از سزار های بزرگ به نام دیوکلتن فرمان سرکویی و ریشه کنی پیروان دین مانی را صادر کرد؛ اگر چه او، خود بزرگترین حامی دین مهرپرستی محسوب می شد. هر دو دین ایرانی که وارد اروپا شده بودند، اصول مزدیسنايي و ثنویت داشتند؛ اما دین مهر سربازان و مردم را خادم و مطیع می ساخت در صورتی که دین مانی با آموزه های دنیاگريزي خویش، مردم را به شورش و قیام تحریک می کرد. به احتمال زیاد همین عامل، دلیل اصلي مخالفت حاکمان روم با دین مانی بود. مهمترین مراکز ترویج دین مانی در اروپاي قرن سه و چهار میلادی یونان، ایتالیا، ایلیریک و فرانسه بود، کشورهایی که میان قرن ۱۰ و ۱۵ میلادی کانون فعالیت های نئو مانویان (Neo-Manichaeism) اروپا محسوب می شدند.^{۱۳}

در قرن چهارم، قبایل بربر شروع به غارت امپراتوری روم کردند و ثروتهای سرزمینهای الیری تبار تنزل کردند. گوت های آلمانی و هون های آسیایی که نخستین متخاصمان بودند، در اواسط قرن چهارم به روم هجوم آوردند. آوارها (Avar) در ۵۷۰ پس از میلاد حمله کردند، و صرب های اسلاو و کروات ها در اوایل قرن هفدهم بر نواحی الیریها تاختند.^{۱۴} حدود ۵۰ سال بعد، بلغارها بیشتر شبه جزیره بالکان را به تصرف خود درآوردند و قلمرو خود را تا لوندز که اکنون آلبانی مرکزی نامیده می شود گسترش دادند. بسیاری از الیریها با تغییر موجودیت مستقر کشاورزها به زندگی خانه بدوشی چوپانی، از نواحی ساحلی به کوهستانی گریختند. سایر الیریها با فاتحان وصلت کردند و سرانجام نیز از بین رفتند. به طور کلی، مهاجمان مراکز فرهنگی روم و بیزانس را در سرزمینهایی که اکنون آلبانی نام دارد از بین برده یا تضعیف کردند. دوباره در اواخر سده های میانی، مهاجمان نواحی الیریها نشین بالکان را تخریب کردند. نیروهای بلغار، صرب و بیزانس از راه خشکی وارد شدند و برای سالها این ناحیه را در تسلط خود نگهداشتند. درگیریهایی میان طوایف رقیب وجود داشت و همچنین تجاوزهای صربها مشکلاتی را ایجاد کردند که عامل عزیمت گروهی از این نواحی به سمت جنوب یونان شد. اما الیریهای ساکن در سرزمینهایی که متشکل از آلبانی و گوزوو و یونان هستند هرگز کاملاً جذب یا حتی کنترل نشدند.

امپراطوری عثمانی در مناطق آلبانیها

در ۲۸ ژوئن سال ۱۲۸۹، ترکها اتحاد نیروهای بالکان را تحت رهبری صربها در کوزوو شکست دادند و خود را به عنوان اربابان بالکان تثبیت کردند و تا سال ۱۳۹۳ بر آلبانی هجوم بردند. آلبانی شمالی فتودالی در کنترل رهبران قبایل مستقل باقی ماند، گرچه تحت قدرت فرمانروای متبوع سلطان بودند. نخست، قبایل آلبانی به هیچ جنگی با سپاه سلطان عثمانی نپرداختند. اما در قرن ۱۵ اسکندریک قبایل آلبانی را در یک پیمان دفاعی با یکدیگر متحد کرد. همین کار پیشرفت عثمانی را برای بیش از دو دهه به تعویق انداخت. نشان خانوادگی وی، که از یک عقاب دو سر سیاه بر روی زمینه ای قرمز تشکیل شده بود، مبدل به پرچمی شد که تحت آن حرکت های ملی آلبانی قرن ها بعد گرد هم آمدند.^{۱۵}

۱۲ - گنو، ویدنگرن، مانی و تعلیمات ا، مترجم نزهت صفای اصفهانی؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص. ۱۵۶.

۱۳ - همان، ص. ۱۶۵.

14 - Historia e popullit shqiptar, p. 21

15 - Duka, Ferit, Momente të kalimit në Islam te popullësisë shqiptare në shek. XV-XVII, Feja, Kultura dhe tradita -

۱۲۸. p. ۱۹۹۵, islame ndër shqiptarë, (Simpozium ndërkombëtar), Prishtinë

در سالهای بعدی، اسکندربیگ به طور موفقیت آمیزی سیزده هجوم عثمانی را دفع کرد و شامل سه محاصره اصلی عثمانی بر قلعه کروپا (Krujë) می شد که توسط خود سلاطین انجام شده بود (سلطان مراد دوم در سال ۱۴۵۰ و سلطان محمد دوم در سال ۱۴۶۶ و ۱۴۶۷). او به طور گسترده در جهان مسیحیت بخاطر مقاومت در برابر ترکها تقدیس می شود و بعد از این موفقیت ها لقب 'Atleta Christi' توسط پاپ کالکتوس سوم (Calixtus) به او داده شد. مقاومت آلبانی تا زمان مرگ اسکندربیگ در ۱۷ ژانویه ۱۴۶۸ در شهر لزه (Lezhë) حفظ شد. تا پایان قرن ۱۶ امپراتوری عثمانی به اوج قدرت سیاسی خود رسید و آلبانی در تمامی موارد چهره اساسی کشور را تغییر داده است.^{۱۶}

نخستین آلبانی هایی که به اسلام رو آوردند پسران جوانی بودند که به ارتش و حکومت سلطان عثمانی فرا خوانده شدند. اما در اوایل قرن هفدهم، تعداد زیادی از آلبانی ها به اسلام پیوستند. در طول یک قرن، جامعه اسلامی، آلبانی بین مسلمانان سنی و طرفداران فرقه بکتاشیه تقسیم شد. همچنین مردم آلبانی به دو قبیله مجزا و دسته های گویشی گک (Gegë) ها و توسک (Toskë) ها تقسیم شدند. در کوه های شمالی، آلبانی های گک (Gegë) که به شکل جامعه قبیله ای زندگی می کردند اغلب کاملاً مستقل از حاکم عثمانی ها بودند. در قرن نوزدهم، سلاطین عثمانی بیهوده تلاش کردند تا با تقدیم مجموعه ای از اصلاحات با هدف مهار کردن مأموران نافرمان و خاموش کردن آتش ملی گرای میان مردمان بی شمار امپراطوری در حال سقوط خود را تقویت کنند اما قدرت ملی گرای قویتر از آن بود که خنثی شود.^{۱۷} تقسیم بندی سرزمین های آلبانی تبار به بخش های کوچکتر، لردهای فتودال مستقل که روسای قبیله بر این قطعات حکم می راندند، به سادگی آنها را گرفتار ارتش عثمانی کردند. قبایل اولیه آلبانی خیلی زود با ترکها پیمان وفاداری بستند. سلطان عثمانی خود را - رهبر دینی - نه یک دولت ملی - که اهدافش دفاع و ترویج دین اسلام بود پذیرفتند. غیر مسلمانان با پرداخت مالیات موقعیت خود را حفظ می کردند، اما می توانستند مذهب قدیمی و مقیاس بالایی از آزادی محلی خود را حفظ کنند. با پیوستن به اسلام، افراد می توانستند میان فاتحان خود را تا قشر صاحب امتیاز جامعه بالا بیاورند.^{۱۸} در اوایل سالهای امپراطوری، تمامی مأموران رده بالای عثمانی غلامان سلطان بودند. مسیحیان آلبانی که به خاطر وفاداری از سوی عثمانیان در رده های بالای اجتماعی پذیرفته می شدند به شرطی فرزندان شان برای صعود به این رده ها مورد قبول واقع می شدند که اسلام آورده باشند. در اوایل قرن هفدهم، بسیاری از آلبانی ها مسلمان شده به جای دیگری در داخل امپراتوری عثمانی مهاجرت و در ارتش و دولت عثمانی برای خود کار پیدا کردند. برخی در حکومت عثمانی موقعیت های قدرتمندی به دست آوردند. حدود سی آلبانیایی به موقعیت وزیر اعظمی، جانشین اعظم سلطان، دست یافتند. ترکهای عثمانی، سرزمین های آلبانیایی نشین را بین شماری از مناطق ولایت تقسیم کردند.

۱۶ - Demiraj Shaban, *Gjuhësi Ballkanike*, Shkup - ۱۹۹۴, p. ۱۹۴

۱۷ - *Historia e popullit shqiptar*, p. ۱۷

۱۸ - *Ibid*, p. ۱۸

گفتار دوم: دین اسلام در آلبانی

دین اسلام

اسلام از حدود ۶۱۰ م به وسیله حضرت محمد (ص)، در مکه تبلیغ گردید و با گسترش سریع و چشمگیر، در فاصله ای کمتر از نیم قرن، دین غالب بر بخش وسیعی از آسیا و آفریقا گشت. پیروان این دین مسلم یا مسلمان خوانده می شوند. اسلام در لغت به معنای انقیاد و گردن نهان به حکم است و در کاربرد دینی آن، اشاره به تسلیم در برابر فرمان و حکم الهی است. بنابر آیات قرآنی که اصیل ترین منبع شناخت دین اسلام است، این دین به هیچ روی میان پیامبران الهی جدایی قائل نیست، بلکه در بیان قرآن، همه پیامبران مبلغ دینی واحد با صورتهای گوناگون بوده اند که همان دین اسلام بوده و تعلیم مشترک آن تسلیم در برابر فرمان خداوند یکتاست. بر این پایه، گاه در قرآن کریم، از اسلام همان دین مشترک توحیدی یا به تعبیری دیگر «دین الله» اراده شده است که همه انبیاء مبلغ آنند و دینی جز آن نزد خداوند پذیرفته نیست (نک : آل عمران ۱۹/۳ ، ۸۳ ، ۸۵ ، مائده ۴۴/۵) و والاترین نمونه آن دینی است تکمیل کننده ادیان پیشین الهی که حضرت محمد (ص) به تبلیغ آن مبعوث شده و در طول ۲۳ سال به ادای این رسالت اهتمام نموده است (نک : مائده ۳/۵)^{۱۹}.

اصول اعتقادی دین اسلام

اصول اعتقادی اسلام ایمان و اعتقاد به توحید، نبوت و معاد است. این ۳ اصل در واقع شالوده دیانت اسلام را تشکیل می دهد، به گونه ای که کلیه گزاره های خبری و انشایی که در این آیین آمده ، معنا بخشی خود را وامدار یکی از این اصلها یا هر سه آنهاست . بدین قرار، همه افرادی که به دین اسلام گرویده اند، با آنکه اختلاف نظرهای بسیار چشمگیر و گاه کاملاً متعارضی درباره جزئیات و تفسیر این باورها دارند، اما همگی به این اصلها معتقد و پایبندند و تردیدی در این ندارند. که:

۱. خداوند متعال آفریننده جهان بوده و هست و در ذات، صفات و افعال یگانه است و هیچکس به هیچ وجه همکار و انباز او نیست؛

۲. حضرت محمد (ص) پیام آور و فرستاده خداست و به دنبال زنجیره ای از پیامبران و به عنوان واپسین آنها از سوی خداوند برگزیده شده است . قرآن کریم مجموعه ای از گفتارهای خداوند است که به او وحی گردیده است ؛

۳. معاد با روز قیامت بی شک رخ خواهد داد و در پیشگاه محکمه الهی به خوب و بد کردارها و انگاشته های مردم رسیدگی خواهد شد و سرانجام، نیکان به بهشت ، و بدکاران به دوزخ خواهند رفت.^{۲۰}

اصطلاح « اصول اعتقادی » در قرآن نیامده است و در مجموعه های حدیثی چون صحاح سته و بحارالانوار با توجه به فهرستهایی که از واژگان این کتابها نوشته شده این اصطلاح به چشم نمی خورد. این امر نشان می دهد که چنین تعبیری در دستگاههای کلامی دهها سال پس از عصر پیامبر (ص) که در صدد تبیین دین اسلام در یک دستگاه فکری منسجم بودند، پدید آمده است. به هر روی، اصطلاح اصول اعتقادی تعبیر دقیقی از ماهیت دین و دینداری در اسلام است و دینداری بدون وجود هریک از این مفاهیم، معنای خود را از دست می دهد.

۱۹ - دانشنامه جهان اسلام، جلد سوم، زیر نظر « غلامعلی حداد عادل »، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ج. ۱۳، ص ۳۶۵.

۲۰ - طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج اول، شرکت سهامی انتشار، بی جا و بی تاریخ، ص. ۳.

ورود اسلام به آلبانی

در اغلب کشورهای بالکان ورود اسلام را با هجوم لشکر عثمانی همزمان دانسته اند. برخی از نویسندگان آلبانیایی اولین آثار و نشانه های اسلام و تمدن اسلامی در شبه جزیره بالکان را متعلق به دوران قبل از قرون وسطی می دانند. تمامی مورخان و باستان شناسان بر این عقیده اند که مردم بالکان همواره روابط تجاری گسترده ای با سایر ملل داشته اند. ملل ساکن بالکان از طریق ابریشم با ایران و چین در شرق ارتباط برقرار کرده بودند. این ارتباطات علاوه بر خشکی از طریق دریا نیز امکان پذیر بود، لذا روابطی دوجانبه و مستحکم در عرصه های اقتصادی، سیاسی و نظامی بین آنها و سایر ملل در شرق و غرب برقرار بود. عواملی که موجب شد تا مردم شبه جزیره بالکان از این امر یعنی پذیرش اسلام استقبال کردند، به این ترتیب اند:

عوامل مذهب

در بررسی و تحلیل چگونگی ورود اسلام به شبه جزیره بالکان به ویژه در سرزمین آلبانی عاملی که بیش از سایر عوامل خودنمایی می کند، مذهب است. ضروری است علل جاذبیت اسلام نسبت به مسیحیت و ایدئولوژی ها و مکاتب رایج بررسی گردد و اینکه اسلام چه اصولی را عرضه و پیشنهاد کرد تا توانست ایریلیری ها را متقاعد و شیفته و مجذوب خود کند. اسلام در وهله نخست معنا و مفهوم خدا و ضرورت وجودی او را به مردم آموخت و هدف از خلقت انسان را تشریح کرد. اسلام بر خلاف مسیحیت که به بعد معنوی انسان توجه دارد جنبه های مادی و معنوی انسان را مد نظر داشته و برای همه جوانب انسانی دارای برنامه و اصول معقول الهی است. اسلام از طریق قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم (ص) و اولیائش روحی تازه به روح مردم بالکان دمید و وحدانیت و یکتاپرستی را به مردم عرضه کرد و به وسیله شریعت اهداف اصلی خود را که همان تعالی انسان و سعادت جاوید اوست متذکر شد و انسان را غماینده و خلیفه و جانشین خدا بر روی زمین معرفی کرد. مورخ اروپایی «استاوریانوس» می نویسد که دین اسلام به خودی خود عامل اصلی در پذیرش سریع و گسترده اسلام در منطقه بود. اسلام علاوه بر پرداختن به ابعاد معنوی، در جزء جزء زندگی روزمره انسان نیز ارائه طریق کرده بود. یکتاپرستی در طول تاریخ رنگ باخته بود و اسلام با ورود خود با قدرت تمام به این مسأله تأکید کرد و نوع بشر را از عبودیت غیرخدا منع کرد. اسلام برخلاف دیگر مکاتب به وحدانیت خداوند و تأیید همه ادیان آسمانی و پیامبران الهی مقابله با شرک و استثمار آنها تأکید کرد.

عوامل اخلاقی

ارزشهای اخلاقی نقش مهمی در توسعه جوامع دارند و اسلام تأکید زیادی بر این عامل دارد. ارزشهای اخلاقی در اسلام براساس یکتاپرستی و تقوای الهی پایه ریزی شده است و این ارزشها بخشی از زندگی روزمره انسان را تشکیل می دهد، به طوری که جزء جدایی ناپذیر از او می گردد و به طور مستمر می بایست در عمل و رفتار او مشهود باشد. شعار نوع دوستی، ایثار و فداکاری و ترجیح حق برادر نسبت به خود همگی معانی و مفاهیم جدیدی بودند که نوع روابط انسانها را به کلی درهم ریخت و همه چیز براساس عشق و عدالت و نظم و تقوی بنیان گردیدند و قرآن کریم هرگونه تبعیض و تفاوتی را در رنگ و نژاد و زبان مردود و انسانها را در برابر خداوند یکسان دانست. اسلام با قوانین متکامل و همیشگی خود و با تشویق و به خوبی ها و پرهیز از زشتی ها سبب تکامل زندگی مسلمانان، خلاقیت و ارتقای ارزش انسانی گردید. آثار جهانگردانی چون «ابن بطوطه» گواه این مدعاست. او در سفرنامه خود و در سفری که اوایل قرن چهاردهم میلادی به آسیای صغیر داشته، نوع زندگی، آرامش، تجارت سالم، عبادت و میهمان نوازی مسلمانان بالکان را به خوبی تشریح کرده است. برداشت ناقص و افراطی از دیگر ادیان آسمانی سبب گردید که اسلام به عنوان دینی روشن و پیشرو در همه عرصه های زندگی مردم بالکان وارد شود.

عوامل فرهنگی

اسلام دینی است که علم آموختن را بزرگترین وظیفه بشر دانسته و بر همین پایه بنیادین است که اسلام توانست طی چهارده قرن شاهد رشد و شکوفایی روزافزون خود باشد. مسلمانان هرگز دست به تخریب فرهنگها و تمدنهای بشری همت نگماشته، بلکه اسلام آنان را به حفظ و حراست از ارزشهای فرهنگی ملل مختلف سفارش کرده است. این نزدیکی بین علم و اسلام، مردم بالکان را واداشت تا با این مکتب به دیده دیگر بنگرند و آن را با آغوش باز بپذیرند.

عوامل سیاسی و اقتصادی

اسلام مفهوم کاملی از روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان ارائه کرده است که از جمله آنها مساوات همگان در مقابل قانون الهی است. شریعت همان قانون ثابت الهی است که به انسان حق انتخاب و آزادی در چارچوب احکام الهی می بخشد. ظلم و ستمهایی که از سوی امپراطوری بیزانس علیه ملت های بالکان روا گردید زمینه را برای پذیرش اسلام که دینی آزادخواه و قانون گرا و مخالف هرگونه ظلم و تعدی به حقوق انسانها بود، هموار ساخت.

عوامل اجتماعی

مسلمانان در اولین برخورد با اقوام بالکان به وضعیت بسیار دشوار و سخت آنان در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پی بردند. حاکمیت فرمانروایان مختلف از امپراطوری روم، امپراطوری بیزانس، بلغارها و صرب ها وضعیتی بحرانی در جامعه بالکان به وجود آورده بود. ورود اسلام با قوانینی روشن و محکم و رهایی بخش توانست این جامعه بحران زده را از چنین حالت آشفته ای برهاند. خداوند نوع بشر را از یک زن و مرد آفرید و همه در برابر او یکسان هستند و تنها عامل برتری همانا پرهیزکاری است و این یکی از دستاوردهای مهم و بنیادین اسلام در بالکان بود که برتری جویی ها را از میان برداشت. اسلام به رنگ و نژاد و پوست و زبان و ملیت و موقعیت اجتماعی انسانها کاری ندارد و این امر سبب جاذبیت هرچه بیشتر اسلام در میان اقوام بالکان گردید.^{۲۱}

چگونگی گسترش تمدن اسلامی در شبه جزیره بالکان

اینکه چگونه اسلام و تمدن اسلامی به شبه جزیره بالکان رسیده است مناقشات زیادی میان مورخان و محققان صورت گرفته و درباره نخستین تماسهای مسلمانان با مردم این سرزمین نظریات مختلفی را بیان داشته اند که هریک از این آراء از گرایش و انگیزه خاصی پیروی می کند. برخی لشگرکشی نظامی را عامل اساسی ورود اسلام به بالکان می دانند و برخی منطق اسلام را تنها عامل قلمداد کرده اند و برخی نیز معتقدند که سربازان مسلمان پس از آنکه دژهای بالکان را به تسخیر درآوردند زمینه آشنایی مردم را با تعالیم اسلام فراهم ساختند و مردم بالکان مجذوب و شیفته این دین گردیدند.

یکی از راههای ارتباط مسلمانان با مردم بالکان روابط تجاری و دادوستد قبایل ایلیری آلبانیایی با اعراب و ترکها از طریق بنادر و شهرهای حاشیه دریای آدریاتیک بود. چنین روابط بازرگانی از گذشته دور در بین ساکنان شبه جزیره بالکان و اقوام و ملل مختلف خارج از آن برقرار بود، ولی در دوره تسلط عثمانی ها این روابط با ترک ها و اقوام شرقی توسعه بیشتری یافت. ضرب سکه های طلا و نقره در « پاتوسی » نزدیک موستار واقع در بوسنی و هرزگوین امروزی و در زمان حاکمیت مروان دوم (۷۴۴-۷۵۰ م) رایج بود. از این دوره به عنوان شکوفاترین دوره تجارت مردم در شبه جزیره بالکان با مسلمانان یاد می شود که در آلبانیاییان و سپس اسلاوها در رده اول تجارت قرار داشتند.

21 - Ibrahim, Nexhat, *Islami në trojet iliro-shqiptare gjatë shekujve*, p. 15.

یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار در توسعه و گسترش سریع اسلام در میان مردم ایلیری آلبانیایی وجود مبلغان مذهبی و مهاجران مسلمان از گروههای مختلف اجتماعی بود. شواهد و مدارک نشان می دهند که تقریباً یک قرن قبل از هجوم امپراطوری عثمانی و حضور عثمانیان در شبه جزیره بالکان، مردم مسلمان و حتی روحانیون مذهبی در آنجا رفت و آمد داشتند و در تبلیغ دین اسلام و تأثیر آن بر مردم منطقه نقش مهمی را ایفا نمودند. بعداً به کمک همین عوامل زمینه برای کنترل بخشهای وسیعی در اطراف شبه جزیره بالکان برای مسلمانان فراهم شد و سپاه عثمانی توانست با یورش خود مناطق بسیاری را در اطراف شبه جزیره بالکان مانند جنوب ایتالیا، برخی از جزایر یونان و آسیای صغیر و غیره را تحت تسلط خود درآورند.^{۳۳} در میان مهاجران شبه جزیره شاید بتوان مهمترین آنان را گروه مسلمانان ترک نامید که در جنوب مجارستان (نزدیک مرزهای امپراطوری بیزانس) و در محلی نزدیک به دریاچه «اوهريد» سکنی گزیدند. در حقیقت این اولین تجمع مسلمانان و اسکان آنان در شبه جزیره بود. طریقههای تصوف به علت فشار اهل سنت، دیار خود را ترک می کردند و در بخشهای مختلفی از بالکان سکنی می گزیدند. منطقه «صاری صالتيق» یا «ساری سالتیک» در آلبانی از جمله این مناطق بود. در سال ۱۲۶۱ میلادی چهل درویش همراه با خانواده هایشان پس از تحمل سختیها و مرارت های فراوان به شبه جزیره بالکان مهاجرت کردند. در سال ۱۲۹۱ میلادی یک طایفه مسلمان از شهر حلب سوریه به شبه جزیره بالکان مهاجرت کردند و در دهکده ای به نام «ملک» واقع در کوزوو کنونی سکنی گزیدند. آنان به نام «آل آقا» شهرت یافتند و مسجدی نیز برای خود بنا کردند. این مسجد یکی از قدیمی ترین مساجد در کوزوو است. کتیبه ای در آن نصب شده که تاریخ بنای آن را ذکر می کند.^{۳۴}

سردار روس سزار «توفایل» زمانی که در آسیای صغیر می جنگیدند بسیاری از مسلمانان را «واردار» به مهاجرت کرد. مسلمانان با مهاجرت به شبه جزیره بالکان در دره رودخانه واردار سکنی گزیدند. آنان در این منطقه به اتراک «واردار» شهرت دارند. بلغارها و صربها مسلمانان را رقیب خود قلمداد می کردند و تلاش می نمودند تا آنان را از سرزمین بالکان کوچ دهند و این واقعه در قرن سیزدهم میلادی اتفاق افتاد. انگیره آنان در اخراج مسلمانان دفاع از مسیحیت اعلام می گردید. اگر اسلام در سرزمین بالکان تاریخی به قدمت مسیحیت ندارد و اتراک عثمانی در گسترش اسلام در حد وسیع نقش موثری داشتند، ولی مسلمانان بالکان دارای قدمتی طولانی در این سرزمین می باشند و تقدم مسیحیت بر اسلام در این منطقه حتی برای مالکیت و یا اصالت در قومیت حقی ایجاد نمی کند.

۲۲ - ابراهیمی، نجات، «اولین ارتباط اسلام با اقوام و ملل بالکان»، نشریه «غرب در آینه فرهنگ»، شماره ۱۳، ص ۴۴.

۲۳ - Arnold, Thomas W., Historia e përhapjes së Islamit, Prishtinë, 2004, p. 170.

گفتار سوم: تصوف اسلامی در آلبانی

تصوف اسلامی

تصوف اسلامی در طول قرون متمادی از یک نهضت اصلاحی- اجتماعی به یک مکتب، فلسفه و جهان بینی مستقل تبدیل شده است. اگرچه در طی این ادوار تحت تأثیر مذاهب، فلسفه‌ها و اندیشه‌های گوناگون قرار گرفته، هرگز آن هویت و شکل اسلامی خویش را از دست نداده است. تصوف اسلامی از بذر زهد و عبادت سرچشمه گرفته است و حتی در دوره زندگی حضرت محمد (ص) و در دوره خلیفه‌های اولیه به ویژه در زمان حضرت عمر و حضرت علی (ع) ریشه‌های آن وجود داشت است. بعد از شهادت حضرت علی، در زمان معاویه و فرزندش یزید اوضاع در جامعه اسلامی بسیار وخیم می‌شود. یزید با ظلم و ستم و رفتار غیر اخلاقی خویش باعث مشکلات فراوانی در جامعه اسلامی می‌شود. حکام اموی که بسیار زورگو و ظالم بودند با رفتار نژاد پرستانه و تبعیض آمیز خود از جمله کشتن نوه رسول خدا در محرم سال ۶۱ هجری باعث به وجود آمدن قیام‌های متعددی از جمله قیام مختار ابن ابی عبید، ابراهیم ابن مالک اشتر و مصعب بن زبیر می‌شوند. از یک طرف، رفتار خصمانه و ظالمانه خلفای اموی و از طرف دیگر، فساد و خوشگذرانی عده‌ای از مسلمانان، که بر اثر فتوحات متعدد و به دست آوردن غنایم فراوان از صراط مستقیم اسلام دور شدند، باعث می‌شود که تعدادی از مؤمنان صادق و دلسوز دست به عزلت، گوشه نشینی و زهد بزنند.^{۲۴}

در واقع، زهد در آغاز، اعتراض علیه وضعیت سخت و نابسامان بود و اکثر زهاد اولیه از جمله حسن بصری، عبدک صوفی، ابوهشام صوفی، عبدالله بن زید، مالک دینار و غیره از موالی ایرانی بودند. در همان آغاز این نهضت، دو مرکز اصلی به وجود می‌آید: کوفه و بصره. این دو شهر در طول قرن ۲ هجری یعنی دوره پیدایش و رشد زهد اسلامی، شهرهایی پر جمعیت بودند. جمعیت بصره و کوفه را ایرانیان و اعراب تشکیل می‌دادند. بصره و کوفه در آن زمان مهمترین مراکز علمی و دینی به ویژه در زمینه زبان شناسی محسوب می‌شد و همچنین هر دوی آنها مراکز مهم فعالیت های ضد حکومتی نیز به شمار می‌آمدند. کوفه، زمانی پایتخت امام علی (ع) بود بنابراین طبیعی بود که در ادوار بعد مرکز فعالیت های ضد اموی و کانون نهضت تشیع محسوب شود. از طرف دیگر، بصره پایگاه طرفداران خلیفه عثمان بود که در این بحبوحه و اتفاقات ناگوار هیچ کسی و هیچ طرفی را مقرر نمی‌دانستند و بدین دلیل طرف هیچ گروهی را نگرفته بودند. تنها راهی که به نظر آنان می‌شد در پیش گرفت راه زهد و دوری جست از جامعه، سیاست و حکومت بود.^{۲۵}

در قرن سوم هجری تعدادی از بزرگترین صوفیان اسلامی مانند جنید بغدادی، ابا یزید بسطامی، حلاج و ذوالنون مصری پیدا شدند که تصوف اسلامی را در واقع به سمت و سوی مشخصی می‌کشیدند. در این زمان، تصوف رنگ اجتماعی به خود گرفت و تأکید متصوفه بیشتر بر تفکر و تأمل است؛ برخلاف ادوار پیش که بر جنبه عملی و اخلاقی استوار بود. عرفای بزرگ مانند محاسبی، جنید، بسطامی، حلاج، شبلی و ذوالنون مصری کلمات و اصطلاحات جدیدی را به کار بردند که تا این زمان در میان صوفیه اسلامی سابقه نداشته بود. بدین طریق حارث محاسبی (متوفی ۲۶۲ ه) اولین صوفی است که مسئله احوال را در تصوف مطرح کرد. وی در زمینه بررسی حالات نفسانی و روانی، تفکرات و تأملات بسیار جدی نموده و بدین طریق در این زمینه راه تازه‌ای را برای کسانی مثل ذوالنون مصری باز کرده است.^{۲۶} زهاد اولیه بسیار فقیر و پارسا بودند و همواره در موعظه و تعلیم مردم تلاش می‌کردند. به بازارها، مساجد، محلات و اجتماع مردم می‌آمدند و با نقل عباراتی از قرآن، احادیث و داستانهایی از دوران زندگی رسول

۲۴ - غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، جلد ۱، چاپ هشتم، تهران، زوار، ۱۳۸۰، ص ۲۹-۳۱

۲۵ - ابو مسلم خراسانی، محمد عبد الغنی حسن، ترجمه شفيعي کدکني، چاپ سوم، تهران، کتاب های سیمرغ، ۱۳۵۴، ص ۸-۱۳

۲۶ - اوداردویچ، یوگنی، برتلس، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدي، چاپ دوم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۶، ص ۳۰ و ۳۱

و خلفای راشدین، سعی می کردند مردم را بیدار و آگاه کنند. آنان به هیچ وجه به بحثهای فلسفی، که در ادوار بعد اساس تصوف اسلامی را تشکیل می دهند از جمله عشق، فنا، وحدت وجود، مقامات و احوال، نمی پرداختند و اساس اندیشه آنان عبادت، ذکر، توکل، تقوی و اخلاق بود.

در قرن دوم هجری کم کم گروهی به نام صوفیان به وجود می آیند. این گروه راه گروه پیش از خود را ادامه می دهد اما بسیار متعصب تر و افراطی تر. آنها اگر چه از لحاظ شیوه لباس پوشیدن، رفتار و شیوه زندگی با سایر مردم تفاوت شگرفی داشتند، در زمینه فکر و اندیشه و حتی تعامل و رفتار در جامعه، از گروه اول زیاد دور نمی شوند. مهمترین ویژگی زهد و زهاد این دوره، ترس از خدا، فقر افراطی و عزلت و دوری از سایر مردم است. بزرگترین زهاد یا صوفیان این دوره حسن بصری، رابعه عدویه، ابوهشام صوفی، عبدک صوفی، سفیان ثوری، ابراهیم ادهم، شقیق بلخی، داود طائی، معروف کرخی و فضیل عیاض هستند. در این زمان زنی صوفی به نام رابعه عدویه، پایه ها و اساس تصوف ادوار بعدی را پایه گذاری می کند. وی اولین کسی است که در باره عشق به خدا و مسائل دیگر سخن می گوید. در این دوره اولین بار نام صوفی برای این گروه وضع می شود. برخی، معتقدند که ابوهشام و برخی دیگر می گویند عبدک این افتخار را پیدا کرده است. صوفیه غرق مسائل و بحث های ماوراء طبیعی خویش می گردند و متوجه نمی شوند که میان آنها و سایر مردم دشمنی و فاصله به وجود آمده است. در این بحبوحه حلاج کشته می شود و صوفیه بعد از آن سعی می کنند توسط قرآن و حدیث افکار و فعالیت خویش را توجیه کنند.^{۲۷} حلاج با مرگ غم انگیز و مرموز خود پایان این دوره را تعیین می کند. بعد از فوت وی و کمی بعد از شبلی، تصوف اسلامی در بغداد یا به عبارتی دیگر مکتب بغدادی افت شدیدی پیدا می کند. سلسله آل بویه در بغداد تسلط پیدا می کنند و بعد از آن زمان میان مذاهب و فرقه های گوناگون اسلامی نزاع و کشمکش و حتی جنگ های جدی به وجود می آید.^{۲۸} فقها و علمای علوم ظاهر به قدرت می رسند و علیه صوفیه سیاست و تبلیغات به راه می اندازند. همزمان با افت تصوف در بغداد در یک طرف دیگر خلافت اسلامی (در خراسان) تصوف از رونق و رشد زیادی برخوردار می شود. اگرچه شاخه خراسانی تصوف اسلامی در قرن سوم هجری ظهور می کند و تا آن زمان نیز نقش عمده ای در شکل گیری و رشد تصوف اسلامی ایفا کرده بود اما زمان رونق و شکوفایی آن، قرون چهارم و پنجم هجری است. از طرفی در بغداد و قلمرو اعراب، سلاجقه مدارس متعدد را تأسیس می کنند و از فقها و فرقه های معینی حمایت می کنند که باعث زوال و از رونق افتادن تصوف در این مناطق می گردد؛ اما از طرف دیگر، در خراسان، صوفیان و علمای بزرگی مانند سراج طوسی، قشیری، هجویری، انصاری، سلمی و غیره کتب متعددی در زمینه دفاع و رشد تصوف اسلامی می نویسند.^{۲۹}

مکتب تصوف خراسان

اگر بتوان راجع به تصوف ایرانی سخن گفت، در آن صورت مکتب خراسانی یا اهل سکر شایستگی این نام را دارند. برخی از محققان مانند سعید نفیسی، تصوف اسلامی را به سه مکتب تصوف ایرانی، عراقی و مصری تقسیم می کنند. مکتب خراسانی یا ایرانی برخی از مختصات منحصر به فرد دارد که در دهه های اول در مکتب بغداد مشاهده نمی شود. عرفای بزرگی مانند ابو یزید بسطامی و منصور حلاج در قرن سوم هجری گرایش شدیدی به جذب و سکر دارند. آنان بر خلاف جنید بغدادی و سایر عرفای مکتب بغداد عشق را پایه و اساس سلوک خویش قرار می دهند. در دوران بعدی طریقت هایی که از اندیشه و حالات آنان سرچشمه می گیرند همین کار را می کنند. در قرون ۴ و ۵ هجری عرفای خراسانی غلبه پیدا می کنند و برخی از مختصات سلوک خویش را وارد تصوف اسلامی می کنند.

۲۷ - همان، ص. ۳۳-۳۴

۲۸ - قاسم، غنی، پیشین، ص. ۵۸.

۲۹ - زرین کوب، عبد الحسین، جستجو در تصوف ایران، چاپ هشتم، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۹، ص. ۱۵۸ و ۱۵۹. و قاسم، غنی، پیشین، ص. ۴۰۶.

عشق و سکر در اندیشه عرفای مکتب خراسانی رجبان دارد اما در کنار این، چند ویژگی دیگر نیز توجه کرده اند. ابن بطوطه در کتاب به نام «رحله» می‌گوید که اکثر اعضای خانقاهها و مؤسسان آن ایرانی بودند. این نکته را می‌شود به عنوان تأثیر مکتب خراسان بر تصوف اسلامی تلقی شود.^{۳۰} اگرچه اولین زاویه‌ها و صومعه‌ها در اواسط قرن دوم و در طول قرن سوم هجری تأسیس می‌شوند، نخستین خانقاه‌ها به معنای کامل و امروزی در خراسان در قرن پنجم به وجود می‌آیند. زاویه‌ها و رباط‌ها در دوره اول بیشتر محل عزلت و گوشه‌گیری صوفیه به شمار می‌آمدند اما موعظه‌ها و تربیت دراویش معمولاً در مساجد یا خانه مرشد انجام می‌شد. اولین کسی که خانقاه و زندگی خانقاه‌ای و طریقتی را تأسیس کرد ابوالسعید ابوالخیر بود.^{۳۱} ایرانیان در سرزمین‌های دیگر از جمله آفریقای شمالی و عراق نیز اکثر اعضای خانقاه‌ها و حتی مؤسسان آن را تشکیل می‌دادند. زندگی خانقاه‌ای و طریقتی در قرون چهار و پنج هجری در خراسان رونق فراوانی داشت و در ادوار بعدی نیز در کل خلافت اسلام رواج یافت. عرفای خراسانی در خانقاه‌های خود تعداد زیادی مرید داشتند. درخانقاه‌ها زندگی روزمره دراویش براساس مقررات و اصول مشخصی استوار بود. از طرف دیگر، صوفیه و عرفای خراسانی دیدگاه بسیار گسترده‌ای- گاهی افراطی- در زمینه مسأله وحدت وجود داشتند. آنها بر خلاف سایر عرفای اسلامی وحدت وجود را از همان آغاز رکن اصلی مکتب خود می‌دانستند؛ همچنان اهل سکر و محبت بودند؛ و اندیشه‌ها و تفکراتی بسیار آزادانه و جهانی داشتند.^{۳۲}

بزرگترین عرفای مکتب خراسانی ابو یزید بسطامی، منصورحلاج و ابوسعید ابوالخیر بودند. آنان در ادوار بعد الگو و سرچشمه ای الهام بخش برای صوفیان و طریقت‌های متعدد قرار گرفته بودند. در کنار مسأله خانقاه و قضیه وحدت وجود، که در ادوار اولیه شکل‌گیری تصوف اسلامی ویژگی اصلی عرفای خراسانی محسوب می‌شد، سماع نیز یکی از مختصات برجسته مکتب خراسانی به حساب می‌آمد. ابوسعید ابوالخیر یکی از پاینده‌ترین و بزرگترین مدافعان و مبلغان سماع در تصوف اسلامی بود. عجیب نیست که سماع و رقص و شعرخوانی از اصول مکتب خراسانی بودند؛ زیرا حالت جذبه و سکر، خود به خود آن را ایجاد می‌کند. این مسأله باعث شده که در قرون بعدی طریقت‌هایی که از مکتب خراسانی نشأت گرفته از جمله مولویه، کبرویه و امثال آنها در میان اصول و فروع مکتب خود برای سماع و شعر جایگاه ویژه‌ای در نظر بگیرند. خراسان همواره یکی از مراکز اصلی و سرچشمه‌های تصوف اسلامی به حساب

می‌آمد. برخی از مهمترین آثار تصوف و تعدادی از مؤسسان تصوف اسلامی مانند قشیری، غزالی، سلمی، انصاری، سراج طوسی، کلابادی، هجویری و امثال آنها از خراسان برخاستند. تصوف مکتب خراسانی ویژگی‌ها داشت که در ادوار بعدی در طریقت‌های این مکتب می‌توان مشاهده کرد. یکی از مهمترین ویژگی‌های مکتب خراسانی آزادمنشی و فردگرایی است. «عرفای ایرانی سخت از طبقه‌بندی و سلسله مراتب گریزان بودند و مثل دین مانی سلسله مراتب آنها بر روی اخلاق و فضیلت معنوی بود و هر کس می‌توانست از پایینترین درجات صعود کند.»^{۳۳} تصوف و طریقت‌های خراسانی بر خلاف طریقت‌های دیگر ریشه قبیلگی و وابستگی به حکومت نداشته اند که از این طریق حمایت نشده اند.^{۳۴} عرفای ایرانی به سبب سابقه فرهنگی طولانی ریاضت، فرمان‌ها و تشریفات را نمی‌پذیرفتند و به راحتی آزادی خود را از دست نمی‌دادند. بهترین نمونه عرفای ایرانی و طریقت این مکتب، ملامتیه هستند. آنها دقیقاً تمام اصول و ویژگی‌های برجسته مکتب خراسانی را به کار بسته بودند. بعد از اینکه

۳۰ - ، لوئیس، فرانکلین، مولوی دیروز و امروز، شرق و غرب، ترجمه فرهاد فرهنگ، تهران، ثالث، ۱۳۸۳، ص. ۳۸.

31 - Osmani, Shafik, Panteoni iranien dhe iranologj shqiptarë, Fondacioni "Saadi Shirazi", Tiranë 1998, p. 190

۳۲ - ، غنی، قاسم، پیشین، ص. ۶۲.

۳۳ - سعید، نفیسی، سر چشمه تصوف در ایران، چاپ نهم، تهران، ۱۳۷۷، فروغ، ص. ۵۰-۵۱.

۳۴ - کیانی، محسن، تاریخ خانقاه در ایران، تهران، طهوری، ۱۳۶۹، ص. ۱۸۲-۱۸۳.

این طریقت از بین رفت، طریقت‌های متعددی از اصول و آموزه‌های آن پیروی کردند. مولوی هم اگرچه ملامتی نبوده از اصول آنها یا بهتر بگویم از اصول مکتب خراسانی یا ملامت‌گري پیروی کرده است.

فرقه بکتاشیه

اصل طریقت بکتاشیه به شخصی به نام حاجی بکتاش ولی باز می‌گردد که زندگی او در منابع مختلف آمیخته با افسانه‌ها و حکایتهای اغراق آمیز است. نخستین نکته در مورد ابراهیم بن موسی خراسانی (حاجی بکتاش ولی) این است که وی از بیم مغولان از خراسان مهاجرت کرد و چنان می‌نماید که از یاران بابا الیاس که پیشوای بابائیان بوده است که وی نیز از خراسان گریخته بود.^{۳۵}

حاجی بکتاش ولی

از زندگی حاجی بکتاش ولی اطلاع دقیقی در دست نیست، اطلاعات موجود نیز عموماً با افسانه آمیخته است. منابع متأخر، نام و نسب او را «محمد بن ابراهیم بن موسی خراسانی» ثبت کرده‌اند. وی در میان ترکها به «حاجی بکتاش ولی» مشهور است. بنابر گزارش کتاب «مناقب حاجی بکتاش» یا «ولایت نامه»، وی اهل نیشابور، از احفاد امام موسی کاظم علیه السلام، و مرید لقمان پرنده (لقمان خراسانی) یکی از خلیفه‌های «احمد یسوی» بوده است. این کتاب به عنوان معرف چگونگی پیدایی و گسترش طریقت بکتاشی و نمونه‌ای از ادبیات حماسی ترک، درخور توجه است، اما چون برخی اطلاعات آن دقیق و صحیح نیست، نمی‌توان آن را مأخذ معتبر دانست. کهنترین منبع درباره بکتاش، مناقب العارفین افلاکی (متوفی ۷۶۱) است که به استناد آن، بکتاش، خراسانی، معاصر مولانا جلال الدین محمد بلخی و خلیفه بابا اسحاق مشهور به بابا رسول الله، از مشایخ سلسله بابایی، و «عارف دل و روشن درون» بود اما از شریعت پیروی نمی‌کرد. او بیشتر اوقات مغلوب جذبه و حال می‌شد و بدون تقیه، خلفا و مخالفان اهل بیت علیهم السلام را نکوهش می‌کرد.^{۳۶} ابتدا پدرش او را برای ارشاد نزد لقمان خراسانی برد. سپس بکتاش مدتها در نجف اشرف و مکه معظمه گوشه نشینی اختیار کرد و احتمالاً به دستور لقمان بر اثر مکاشفه‌ای به روم رفت. در آماسیه به بابا اسحاق پیوست و به احتمال بسیار در شورش بابائیان بر ضد سلجوقیان، که به کشتار بابائیان انجامید (۶۳۸)، شرکت داشت و برادرش، منتش، نیز در سیواس در همین شورش کشته شد. بکتاش پس از این واقعه به قبرشهر (در ترکیه فعلی) و از آنجا به قَره‌ایوک (حاجی بکتاش «کنونی»، قصبه‌ای میان قیصریه و قونیه رفت، و خاتون‌آنا را به دختر خواندگی خود برگزید و تا پایان عمر در آنجا ماند. ظاهراً او در میان بابائیان نفوذ بسیاری داشته، زیرا توانست «بقیه السیف» ایشان را گرد آورد و با عنوان پیر قلندران و سرور آبدال طریقتی بنا نهاد که به نام او بکتاشیه نامیده می‌شود (برای عقاید بکتاشیه)^{۳۷}. کتاش تأهل اختیار نکرد، اما براساس یک افسانه، زنی نازا با نوشیدن خون بینی او باردار شد و پسری به نام حبیب به دنیا آورد که دارای فرزندان شد. بکتاشیه به این فرزندان چلبی می‌گویند. بعدها میان چلبیها و شیوخ بکتاشیه که به آنها «بابا» گفته می‌شد، رقابت شدیدی درگرفت.^{۳۸}

درباره تأثیر بکتاش در اسلام آوردن لشکر «ینی چری» گفته شده که اُرخان، دومین سلطان عثمانی (متوفی ۷۲۶)، این لشکر را نزد بکتاش برد و از او خواست که آنها را تبرک کند و به آنها نامی بدهد. بکتاش نیز آستین خرقة خود را کند و بر سر یکی از سپاهیان گذاشت و گفت که نان شما ینی چری

۳۵ - الشیبی کامل مصطفی، تشیع و تصوف، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۵ ص. ۳۸۷.

36 - Yesilyurt, Temel, "Alevi - Bektasiligin Boyutu", İslamiyat Dergisi, cilt 6, sayı 3, temmuz - eylul, 2003, Ankara, p. 17.

۳۷ - دانشنامه جهان اسلام، جلد سوم، زیر نظر «غلامعلی حداد عادل»، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۵، ج. ۱۳، ص. ۳۸۷

۳۸ - کدکنی، محمد رضا شفیعی، قلندریه در تاریخ - دگردیسیهای یک ایدئولوژی، سخن، تهران، ۱۳۸۶، ص. ۳۶۷.

(سپاه جدید) باشد. از آن پس افراد این سپاه، به جای آستین خرقه، پارچه ای از پشت کلاه خود می آویختند و خود را اولاد و مرید حاجی بکتاش می دانستند. بنا به نظر معصوم علیشاه به دلیل مقام بکتاش نزد ینی چری، او را بکتاش یعنی شریک سلطان عصر می نامیده اند. امروزه ملاقات بکتاش را با اورخان و همچنین نقش معنوی او را به عنوان « پیر » و حامی ینی چریها فاقد ارزش تاریخی می دانند و می گویند که سبب تعلق میان بکتاش و ینی چریها آن است که آبدال موسی یکی از پهلوانان واصل (آلب آزنلر) بابائیان که در جنگهای مختلف در کنار اورخان بیک شرکت داشت و مدتی مجاور تربت بکتاش بود در یکی از جنگها تاج اَلَفی (کلاهی که بکتاشیان بر سر می گذاشتند) خود را به یکی از افراد ینی چری بخشید و همین سبب شد تا سپاهیان ینی چری بکتاش را مراد خود بدانند. وفات بکتاش را برخی در ۷۳۸ نوشته اند، اما صحیح نیست، زیرا این تاریخ برای تطبیق با لفظ «بکتاشیه»، از نظر حساب جُمَل، جعل شده است. در یادداشتی در پایان کتاب اسرارحروفنامه، وفات او ۶۶۹ ثبت شده است. در وقفنامه ای به تاریخ ۶۹۱ پس از نام حاجی بکتاش، کلمه «المرحوم» آمده و در وقفنامه دیگری به تاریخ ۶۹۵، نیز که در خانقاه شیخ سلیمان ولی در قیرشهر موجود است، با قید «مرحوم» از او یاد شده است، بنابراین تاریخ ۶۶۹ درست به نظر می رسد.^{۳۹} از جمله آثار بکتاش کتابی است به نام «المقالات»، به عربی که اصل آن در دست نیست. دو ترجمه منظوم ترکی از این اثر وجود دارد. بنابراین ترجمه ها، کتاب دارای چهار باب شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت بوده است. در هر باب درباره مرگ، احوال دل، تصوف، زاهد، عارف و محب بحث، و مقام انسان ستایش شده است. از جمله مطالب این کتاب، شهادت مردم به پیامبری رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از زمان حضرت آدم، و تشبیه اوقات پنجگانه نماز به پیامبر اسلام و خلفای راشدین است. المقالات درباره شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدون مطرح کردن شفاعت امام علی و ائمه علیهم السلام، نیز مطلبی دارد. به استناد مطالب این کتاب گفته اند که احتمالاً برخی اعتقادات شیعی، در دوره های بعد بخصوص از زمان بالیم سلطان (متوفی ۹۲۲)، مُجَدّد طریقت بکتاشیه وارد این طریقت شده است. مقالات غیبیه و کلمات عینیه، مجموعه ای است فارسی مشتمل بر دو رساله: رساله ای به نام همین مجموعه، منسوب به بکتاش. این رساله ۶۶ صفحه ای، مجموعه ای است از نکات و مواظظ همراه با آیات و روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امام علی علیه السلام. در ابتدای آن، مؤلف، حاجی بکتاش ولی خراسانی معرفی شده و گفته شده است که او این مطالب را برای ارشاد و نصیحت شاگردانش در جهت تزکیه نفس، انقطاع از ماسوی الله و تصفیه قلوب بیان کرده است. موضوع این رساله بیشتر درباره ذکر، مشاهده و مجاهده، فنا و فقر است. رساله با سفارشهایی به پایان می رسد، از جمله سفارش ه ملازمت سنت و جماعت، آموختن فقه و حدیث، به جماعت نمازگزاردن، سماع بسیار نکردن، کم گفتن، کم خوردن، کم خفتن، خانقاه نساختن، در خانقاه ننشستن، از خلق گریختن و ازدواج نکردن تا حد ممکن رساله ای به نام «الفوائد»، به نظم ونثر از افادات و مقالات بکتاش در باب فقر که یکی از پیروانش پس از درگذشت وی آنها را جمع کرده است. علاوه بر این، از احمد یسوی و خواجه عبدالله انصاری نیز سخنانی درباره فقر، تصوّف، سماع، رضا تسلیم نقل شده است. در این رساله، از خواجه عبدالله انصاری اشعاری آمده و از ملاقات بکتاش با وی سخن گفته شده است که نشان دهنده بی اطلاعی نویسنده از تاریخ زندگی حاجی بکتاش است. نسخه خطی این مجموعه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (ش ۳۴۵۱) موجود است.

اعتقادات بکتاشیه

این طریقه در میان آمیخته ای از مسیحیان بومی آسیای صغیر، ترکمنهای مهاجری که پس از فتح ملازگرد و روی کارآمدن سلاجقه روم هرچه بیشتر در این منطقه مستقر

می شدند، و مسلمانانی از نژادهای گوناگون که در مناطق مختلف این سرزمین ساکن شده بودند، به ظهور رسید و رشد یافت. در چنین بستر فرهنگی متشکل از باورها، آداب و رسوم و آیین های گوناگون بود که مردمانی با اعتقادات مختلف پیوسته با هم در تماس بودند و از یکدیگر تأثیر می پذیرفتند؛ به ویژه مسلمانان و مسیحیان با هم ارتباطی بسیار نزدیک داشتند. در مناطق مرزی نیز به سبب دست به دست گشتن مکرر این سرزمینها میان حاکمان مختلف، اجتماعی با فرهنگهای گوناگون پدید آمدند. طبیعی است که این جوامع متنوع راه را برای پیدایش گرایشهای نوظهور و بدعت آمیز می گشودند. طریقه بکتاشیه در چنین بستر بی ثبات فرهنگی و در حال دگرگونی اجتماعی ظاهر شد و گسترش یافت. در طول تاریخ تحول این طریقه اعتقاداتی با خاستگاههای گوناگون در آن نفوذ کرد. از باورها و آیین های شمنی بازمانده میان ترکمانان مهاجر گرفته تا ردپای تثلیث و رهبانیت مسیحی، شیوه ها و آداب قلندری، اعتقادات شیعی، باورهای حروفیه و عرفان ابن عربی، همه در پیکره ناهمگون اعتقادات این طریقه در کنار یکدیگر جای گرفته اند. بکتاشیان خود را مسلمان و شیعه می دانند. آنان به وحدانیت خدا، نبوت محمد (ص) و ولایت و امامت علی (ع) معتقدند، اما این سه را در تثلیثی شبیه به تثلیث مسیحی می نگرند. در دیدگاه آنان خدای متعال «حقیقت» مطلق است که در وجود محمد (ص) و علی (ع) تجلی کرده است و این دو تجلی خود با یکدیگر و با آن حقیقت مطلق یکی هستند. محمد (ص) و علی (ع) در ظاهر دو شخص و در باطن حقیقتی واحدند. در نگاه از زاویه ای دیگر، بکتاشیه بر این باورند که ذات بی تعین احدیت نخست در «نور محمدی» تعین یافت. اما در این نور محمدی، علی (ع) نیز به همان اندازه محمد (ص) ظهور و حضور دارد. به علاوه، در دیدگاه آنان گرچه خداوند قرآن را بر پیامبر (ص) نازل کرد، اما همانگونه که پیامبر (ص) علی (ع) را باب مدینه علم دانسته اند، در واقع بدون علی (ع) درک معارف و حقایق موجود در قرآن امکان ناپذیر است و از این روست که در حقیقت علی (ع) آشکار کننده دین و مفسر آن به شمار می آید و در مرتبه ای حتی بالاتر از پیامبر (ص) قرار می گیرد. بکتاشیان در بزرگداشت علی (ع) از این هم فراتر رفته اند و با استناد به کتابی منسوب به علی (ع) به نام خطبه البیان که گفته می شود براساس یکی از خطبه های آن حضرت نوشته شده، و در بردارنده مضامینی غلوآمیز درباره اوست جایگاه منحصر به فرد علی (ع) را در هستی توجیه و تبیین می کنند.

افزون بر اعتقادات یاد شده، بکتاشیان به دیگر امامان شیعه اثناعشری نیز معتقدند و آنان را ائمه بر حق، معصوم و جانشینان علی (ع) می دانند و به ویژه برای امام جعفر صادق (ع) احترام خاصی قائلند. همچنین علاوه بر دوازده امام، به «چهارده معصوم» نیز اعتقاد دارند که با چهارده معصوم شیعه متفاوت است. اینان فرزندان صغیر ائمه دوازده گانه را که در کودکی درگذشته، و مرتکب گناهی نشده اند، معصوم می دانند. به باور آنان دوازده امام و چهارده معصوم، همراه با فاطمه و خدیجه (ع) همه تجلیات گوناگون ذات الهی اند و براساس عقاید حروفیان جمع آنان معادل ۲۸ حرف الفبای عربی است.^{۴۰}

دیدگاه بکتاشیان درباره گناه و تأثیر آن در زندگی فردی و معادشناسی از دیگر موضوعات شایان توجه است. در این دیدگاه، گناه با توجه به «وحدت وجود» توجیه می شود که براساس آن همه عالم، جز تجلیات گوناگون و رنگ به رنگ حقیقت الهی نیست. جهان و هرچه در آن است، تنها «نمود» آن حقیقت است و بهره ای از «بود» ندارد و از این رو، در چنین مجموعه آمیخته ای از نمودهای بی حقیقت، انسان و آنچه غالباً گناه تصور می شود، نیز در واقع توهمی بیش نیست. توهمی که براساس آن فرد ظاهربین، عالم، خود و رابطه خود با عالم و خداوند را حقیقی می پندارد، حال آنکه در چشم اهل معرفت این تنها دریافتی بی حقیقت است. گناه واقعی در حقیقتی پنداشتن نمود و غافل شدن از بود، و در قائل شدن به دو وجود حقیقی، یعنی خداوند و عالم است و فلاح واقعی در از میان برداشتن

پرده این توهّم، و دریافت واقعیت نمودین عالم و حقیقت خداوند است. منشأ این دیدگاه وحدت وجودی که به «ادویه ودانته شنکرة» هندوان بسیار نزدیک است. چندان روشن نیست و ممکن است در اثر ظامیخت دیدگاههای وحدت وجودی این عربی با تفکرات بومی رایج در آن مناطق، به وجود آمده باشد. تصور بکتاشیان، به ویژه توده های آنان درباره سرنوشت روح پس از مرگ نیز از دیگر نکات شایان ذکر است. به اعتقاد آنان، روح پس از مرگ با توجه به شیوة زندگی، خلیقات و اعمال شخص، بار دیگر با حلول در پیکر حیوانات یا موجودات دیگر، زندگانی در این عالم را از سر می گیرد. این اعتقاد به تناسخ را شاید بتوان از بقایای عقاید بودایی و مانوی بازمانده در میان ترکمنهای مهاجری دانست که از شرق به غرب آمدند و در آسیای صغیر سکنی گزیدند و بخش عمده ای از آنان به بکتاشیان پیوستند. با این همه، گروهی از بکتاشیه که باورهای اسلامی عمیق تری دارند، اعتقاد به تناسخ را رد کرده، درباره سرنوشت روح پس از مرگ عقایدی همانند دیگر مسلمانان دارند.^{۴۱}

سلسله مراتب

پیروان طریقة بکتاشیه در پنج گروه عاشق، محب، درویش، بابا و خلیفه جای می گیرند. «عاشق» مرد یا زنی است که متمایل به این طریقه و علاقمند به ورود به آن باشد. «محب» کسی است که در مراسم رسمی ورود به طریقه شرکت کرده و در آن پذیرفته شده است. محب می تواند در مراسم مختلف این طریقه شرکت کند و پس از دیدن آموزشهای لازم و پیشرفت در مراتب سلوک، در مراسمی رسمی با عنوان «وقف وجود» به مرتبة «درویش» ارتقاء یابد. درویشها اجازه دارند که کلاه مخصوص طریقه یا «تاج» بر سر بگذارند. آنان معمولاً بیشتر وقت خود را زیر نظر «باباها» ها و صرف رسیدگی به امور مختلف تکیه می کنند. «خلیفه» بابا را از میان درویشان انتخاب می کند و هر «بابا» مسئولیت آموزش و نظارت بر سلوک درویشان و محبان را دارد و ممکن است مجرد یا دارای همسر باشد. در بسیاری از موارد در صورتی که بابا فرزند پسری داشته باشد، مقام بابایی به طور موروثی به او منتقل می شود. باباها دستاری سفید (یا سبز ویژه سیدها) به دور تاج خود می پیچند. بالاترین مرتبه در میان بکتاشیان از آن خلیفه است. در گذشته چهار خلیفه در چهار تکیه مشهور بکتاشی تکیه حاجی بکتاش در قیرشهر و تکیه های دیمتوقه، کربلا و قاهره بر امور دیگر تکیه ها نظارت می کردند.^{۴۲}

آیین ها

از مهمترین آیین های بکتاشیان «آیین اقرار» یا «آیین جمع» است که مراسم ورود تازه واردان به این طریقه است. این آیین که مبتنی بر حکایت گردهم آیی علی (ع) و ۱۱ امام (ع) و عده دیگری (جمعاً ۴۰ تن) در خانه فاطمه (س) و درواقع بازبینی همان رویداد است، پیش از شروع مراسم داوطلب ورود به این طریقه، گوسفندی قربانی می کند و مخارج مراسم را بر عهده می گیرد؛ سپس کسی را به عنوان رهبر برمیگزیند که او را در اجرای مراسم هدایت کند؛ پس از غروب آفتاب به اتفاق بزرگی در تکیه به نام «میدان» وارد می شود و با ادای احترام در جای مخصوص خود می نشیند. سپس بابا «صلوات نامه» شامل نام دوازده امام می خواند و مشکلات طریقه را برای عاشق شرح می دهد. پس از آن با خواندن ترجمانها (سخنان منظوم و منثور خاص) شمعها روشن می شود و آنگاه عاشق با رهبر از میدان خارج می شود. در بیرون از میدان مطابق فقه شیعه وضو می گیرد و همراه با رهبر به میدان باز می گردد و پس از ادای احترام نزد بابا می رود. بابا سفارش به پرهیز از بدهیها، شهوات و افشای اسرار، به او تلقین می کند که مذهبش جعفری، مرشدش محمد (ص)، راهبرش علی (ع) و پیر طریقتش

41 - Kuçuk, Hulya, "Bektasilik ve Aleviligin Sufi ve Esoterik Boyutu: Karsilastirmali Kavram Analizi", İslamiyat Dergisi, cilt 6, sayı 3, temmuz - eylul, 2003, Ankara, p. 155

۴۲ - دانشنامه جهان اسلام، جلد سوم، ص. ۳۵۴.

حاجی بکتاش است. آنگاه عرق چینی بر سر او می گذارند و به طنابی که بر گردن اوست، ۳ گره می زند که نماد مراقبت از دست و زبان و خودداری از شهوت است. پس از ادای احترام به همه حاضران عاشق در جای خود می نشیند و به همه شربت داده می شود. با پایان مراسم ورود به طریقه، سفره گسترده تر می شود حاضران شراب می نوشند و سپس مراسم سماع که زنان نیز در آن شرکت دارند، برگزار می شود.^{۴۳} از مهمترین اوقات سال در نزد بکتاشیان ۱۰ روز نخست محرم است که در آن روزه ای به نام «صیام فاطمه» می گیرند و از خوردن گوشت، شیر و کره اجتناب می ورزند. همچنین در این ۱۰ روز مراسم عزاداری برگزار می کنند و در پایان آن غذای خاصی به نام «عاشوره» در تکیه می خورند. بکتاشیان همچنین نوروز به عنوان سالروز تولد علی(ع) جشن می گیرند. غالب منابع تحقیق درباره بکتاشیان به عدم التزام آنان به احکام شریعت و ترک غازه‌های یومیه، روزه رمضان و ... اشاره کرده اند. این امر یکی از وجوه اختلاف این طریقه با شیعه اثناعشری است. «البته وجود ارکان نامه ها از جمله آنها «شرعیات بکتاشی» نوشته عجیب عاصم (د ۱۳۵۴ ق / ۱۹۳۵ م) که برای ادای فرایض و پابندی به قوانین شرعی شیعه تأکید دارند، خود شاهد آن است که همواره اقلیتی پیرو شریعت نیز در این طریقه وجود داشته است. در این طریقه ادعیه و اذکاری به نامهای «گلبنگ» و «ترجمان» نیز وجود دارد که مریدان آنها را می آموزند و در اوقات مشخصی از روز می خوانند.

بکتاشیه در آلبانی

مقامات عثمانی در آغاز بر اسلام آوردن پافشاری نمی کردند. در اوایل قرن هجدهم، فرقه عرفانی اسلامی، بکتاشیه در سرزمین‌های آلبانیایی نشین امپراتوری گسترش یافت. بکتاشیه در اواخر قرن شانزدهم، به آیین رسمی سربازان ینیچر تبدیل شد. بکتاشی ها ورود خود به آلبانی را با فردی افسانه‌ای و مشهور به نام ساری سالتک (Sari Saltëk) معرفی می کنند. مسافر ترکی اولیا چلبی که در سال ۱۶۷۰ در تابستان از آلبانی جنوبی دیدن کرد، یک خانقاه بکتاشی در نزدیکی شهر ولورا را نام برد که توضیح آن به شرح زیر است:

در اینجا تکیه حاجی بکتاش ولی نیز وجود دارد که توسط سینان پاشا وقف شده بود. این تکیه در سرتاسر ترکیه، عربستان و فارس مشهور است، در اینجا می توان بسیاری از پیروان علوم عرفانی و زندگی درویشی فقیرانه را دید. در بین آنها پسران جوان جذابی هستند.^{۴۴} ملاقات کنندگان و زائر آشپزخانه و انبار تکیه وعده غذای مفصلی دریافت می کنند. زیرا تمامی کوههای اطراف تاکستانها و باغها متعلق به آن است. در نزدیکی تکیه، خیر وقف کننده، قاضی سینان پاشا، درکنار تمامی خانواده‌اش نه در آن و خدمتکاران خانه زاد در یک مقبره با گنبدی بلند دفن شده‌اند. در بین سایر خانقاه‌های اولیه بکتاشی تکیه شهر تتوو (Tetovo - مقدونیه) وجود داشت که در پایان قرن ۱۶ ایجاد شده بود. بر طبق افسانه، سرهم علی وزیر سلطان سلیمان، بالیم سلطان دومین پیر قانون بکتاشی، را در رویا دید، و مسئولیت خود به عنوان وزیر را کنار گذاشت تا در روستای حاجی بکتاش درویش شود، و این جایی بود که حرکت بکتاشی آغاز شد. قبل از مرگ وی در سال ۱۵۶۹، فرمان داد که تمامی اموالش را بفروشند و پول آن را برای خرید زمینی برای مقبره‌ای در شهر تتوو مصرف کنند. مدیر بر طبق گفته او توسط هاراباتی با با که پس از او تک نامیده شد، ساخته گردید. در سال ۱۷۸۰ به دنبال آن بنای تکیه بکتاشی در شهر جیرکاسترا (Gjirokastra) توسط آسیم بابا انجام گرفت. این تکیه اساسی را برای حرکت بکتاشی در خود آلبانی بنا نهاد و اهمیت خاصی در اواخر قرن نوزدهم داشت. آلبانیاییها بویژه به ویژگی‌های خاص بکتاشی احترام می گذاشتند. مخصوصاً مقاومت سنتی آن و نیز به آئین‌های متفاوت، نظرات آزاد اندیش مربوط به رسوم و عقاید، درحقیقت رسوم مسیحیت و پیش از مسیحیت را که در زیر لوای

43 - Ahmedi, Ismail, *Hafiz Ali Korça- Jeta dhe vepra*, Logos-A, Shkup 1999, p. 67.

44 - Pollo, Stefanaq, *"Tipare te Bektashizmit te shqiptaret gjatë Rilindjes"*, Feja, Kultura dhe tradita islame ndër shqiptarët (simpozium Nderkombëtar), Prishtinë, 1995, p. 219.

آزادی بکتاشی ادامه داشتند اهمیت می دادند. بیشتر این که بکتاشیه‌ها به نظرات و زبان محلی، در مقایسه با اسلام سنی، که به پایتخت عثمانی و زبان عرب مرتبط بود، احترام می گذاشتند. بسیاری مردم از آلبانی جنوبی و اپروس در آغاز به بکتاشیه پیوستند اما به خاطر تأثیر علی پاشا تپلنا فرماندار شهر یانبنا (Janina) که خود پیرو این قانون بود این اتفاق افتاد. در سال ۱۸۲۶ زمانی که سلطان محمود دوم دستور به بستن تمامی تکیه های بکتاشی در امپراتوری عثمانی را داد این قانون در آلبانی دچار مشکل شد. با این همه بکتاشی‌ها یکبار دیگر در طی سالهای جنبش ملی گرایي آلبانی در اواخر قرن نوزدهم مشاهده شد و بدون شک این ارتباط است که جمعیت فوق‌العاده آنها را افزایش داده است. این چنین سطح از نوگرایی در فرقه بکتاشی بود که در جامعه مذهبی خودش رشد کرد و به چهارمین مذهب آلبانی مبدل گشت.^{۴۵}

حدس زده می‌شود که در آغاز قرن بیستم، ۱۵ درصد جمعیت آلبانی بکتاشی بودند که برابر با یک چهارم مسلمانان در این کشور است. امیرهای آنان به عنوان مرکز جنبش ملی گرایي، بویژه تبلیغ پنهانی کتاب‌ها و تعلیم زبان آلبانی، فعالیت می‌کردند. علیرغم این مطلب این قانون در تبدیل شدن به مذهب ملی آلبانی، آنگونه که اندیشمندان بکتاشی امید داشتند، موفق نبوده است. یک دلیل برای این عدم موفقیت تمرکز نامتناسب آنها در جنوب کشور بود. در آن زمان، حدود ۸۰ درصد خانقاه‌ها، آسیب دیدند یا کاملاً ویران شدند. با این همه در طی نخستین گردهمایی ملی، که در ژانویه ۱۹۲۲ در سکرپار (Skrapar) برگزار شد، بکتاشها خود را مستقل از بکتاشیه ترک اعلام کردند و پس از ممنوعیت تمامی قوانین درویش در ترکیه در پاییز سال ۱۹۲۵، بکتاشی ترکی مرکز خود را به آلبانی انتقال داد تا در آلبانی جامعه مذهبی به رسمیت شناخته شده و مستقلی ایجاد کنند که تا سال ۱۹۶۸ در آنجا وجود داشت.^{۴۶} در سال ۱۹۶۷ جامعه بکتاشی زمانی که دولت کمونیست تمامی فعالیت‌های مذهبی در آلبانی را ممنوع کرد منحل شد. در طی دیکتاتوری تنها یک آلبانیایی‌ها بودند که به انجام سنت اهتمام می‌ورزیدند. در ۲۷ ژانویه ۱۹۹۱، پس از تقریباً یک چهارم قرن سکوت دین در آلبانی، یک کمیته موقت برای احیای جامعه بکتاشی در آلبانی تأسیس شد. از آن زمان، جامعه جدید، تحت هدایت بابا رشادت جاردھی، شروع به احیاء سنت بکتاشی در آنجا کرد.

گفتار چهارم: ادبیات فارسی در آلبانی و در سایر مناطق آلبانیایی

ادبیات برای تمام ملل و اقوام جهان قابل فهم و درک است و هیچگونه مانع و مرزی نمی شناسد: نه جغرافیایی نه قومی نه مذهبی و نه سیاسی. در طول هزاران سال گذشته، ایران فرهنگهای قوی و غنی داشته است و علی رغم جریان‌های سیاسی و نفوذ حکومت‌های بیگانه توانسته اصالت انسانی خود را حفظ کند. تاریخ نویسان از تأثیر ادبیات فارسی و به طور کلی تمدن ایرانی در منطقه بالکان متعجب هستند. این تعجب بیشتر خواهد شد وقتی که می بینیم که هیچ ارتباط مستقیم میان ملل بالکان (به خصوص بشناکها و آلبانیها) و ایرانها وجود نداشته است. عوامل مختلفی بودند که ادبیات فارسی را به آلبانی و مناطق دیگر آلبانیایی آوردند، هر چند که بخش اعظم سنت فرهنگی ایرانی از طریق مانوی ها و نژاد مانوی ها و فرقه آن به نام بگومیل به این سرزمین رسید، این تأثیرات با آمدن امپراطوری عثمانی درخشانتر شد. زیرا همانطور که می دانیم عثمانیها اسلام را از ایرانها پذیرفتند و البته تمدن خود را نیز به آن آمیختند. فتوحات عثمانیها در شبه جزیره بالکان و اروپا، زبان و فرهنگ ایرانی را در آن سرزمین ها منتشر کرد. فرهنگ ایرانی هم مثل آیین اسلام به همراه سپاهیان عثمانی وارد آلبانی شد، و طی پنج قرن تسلط عثمانیها بر این کشور، زبان و ادبیات فارسی به عنوان زبان ادب و تصوف استفاده شد. زبان عربی زبان علم، الاهیات و شریعت، و زبان ترکی زبان اداری بود. ترکها در شهرهای

45 - Hasluck, F. W., *Bektasilik Tedkikleri*, Çeviren: Prof. Dr. Ragib Hulusi (Ozden), Yayına hazırlayan: Prof. Dr.

Mehmet Kanar, İstanbul, 2006, p. 39.

46 - Ibid, p. 40.

مختلف آلبانی و مناطق دیگر آلبانیایی مدارس و خانقاهای زیادی تأسیس کردند که در آنها زبان و ادبیات فارسی تدریس می شد. در این مدارس که در آغاز با نام «مکتب» شروع به کار کردند، دانش آموزان با خواندن و حفظ کردن بخشهایی از گلستان و بوستان سعدی آغاز به آموختن می کردند و سپس شاهنامه فردوسی، خمسة نظامی و آخر مثنوی معنوی مولانا جلالدین بلخی را می خواندند.^{۴۷}

آلبانی و کوزوو تا دهه نخست قرن بیستم میلادی بخشی از امپراطوری عثمانی بوده اند و توسط ترکها (عوامل و کارگزاران و سربازها) اسلام و اشعار فارسی و زبان و ادب ایرانی نیز گسترش پیدا کردند و آرمانهای فرهنگ شرقی و اسلامی تأثیر غیر قابل انکاری در میان آلبانیها از خود بر جای گذاشت و این تأثیر را در آلبانی و کوزوو که اکثریت مطلق آن را آلبانی تبارها تشکیل می دهند بخوبی مشاهده می کنیم.^{۴۸} در این زمینه شخصیهایی در آلبانی ظهور کردند که توانستند زبان و ادبیات فارسی را بخوبی به دیگران معرفی کنند و حتی برخی از آنان به این زبان شعر بسرایند و در این باره قلم فرسایی کنند و با الگوپذیری از شعر کلاسیک ایرانی به همان سبک شعر بگویند.^{۴۹} از جمله شاعران آلبانیایی در قرن شانزدهم میلادی «یحیی بیگ دوکاجینی» یا «دوگاجینی» است که از آثار او می توان یوسف و زلیخا و یک دیوان را نام برد. وی در اشعار خود تأکید کرده است که شعرهایش اصیل است و نمی شود گفت که برگردان و ترجمه سلیس از منبع دیگری است. وی در بخشی از کتاب اصول نامه گفته است که زبان نگارش وی مخصوص است و تأکید می کند که: «زبان من برگردان زبان فارسی نیست».^{۵۰} در تمام تلاشهایی که در جهت تعمیم فرهنگ و علوم فارسی از قرن پانزدهم و شانزدهم تا به امروز صورت گرفته اند برخی از شهرهای آلبانیایی نشین کوزوو چون پریزرن جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. مراقبت و نگهداری از آثار چاپی و خطی در این شهر نمونه بارزی از این ادعاست و البته در شهرهای دیگر کوزوو چون پریشتینا، جاکوویتسا و اوراهوتس نیز تلاشهایی شایسته تقدیر بعمل آمده است.

عرفان به عنوان مکتب مذهبی و فلسفی از جایگاه مستحکمی در ادبیات شرقی بویژه ادبیات فارسی برخوردار است. با مرور بر خانقاههای بخش جنوبی بالکان بویژه فعالیت های شیوخ و صوفیان برجسته این موسسات مذهبی در سده های پانزدهم، شانزدهم، هفدهم میلادی و عصر جدید تا اوایل سده حاضر، می توان مشاهده نمود علاقه به زبان و ادبیات فارسی و آثار معنوی و جریانات فرهنگی کشور باستانی و قدرتمند آسیای شرقی ایران افزایش یافته است. ایران زمین گهواره شعر و ادب، گلستان اندیشه های عرفانی و فلسفی، زادگاه عرفا و پیران طریقت های مختلف و کانون پرورش هنرمندان و ادبای بزرگی بوده است؛ و علاوه بر این زیبایی و شیرینی زبان فارسی موجب گردید تا بسیاری از شخصیت های مذهبی مانند شیوخ، مدرسین و روحانیون آلبانیایی ارزش خاصی برای زبان و فرهنگ ایرانی قائل شوند. حتی برخی از آنان به زبان فارسی

می خواندند و مطالب می نوشته اند. برخی نیز گسترش فرهنگ ایرانی را از طریق تصوف و فرقه بکتاشیه در آلبانی می دانند و می گویند که مرکزیت بکتاشیه در شهرهای اصلی آلبانی چون اشکودرا، کورچا، برات و الباسان سبب ترویج فرهنگ ایرانی در آن مناطق گردیده است. این شهرها موقعیت رشدی بهتری نسبت به دیگر نقاط آلبانی داشته اند. روستاهایی چون فراشر و یا منطقه اسکاراپار و شهرهایی چون دیبرا، کرویا و فوشکرویا نیز مراکز بکتاشیان بوده و نقش مهمی در ترویج فرهنگ ایرانی داشته اند. به عنوان مثال عاجز (آجیز) بابا در قرن هجدهم در دیوان خود شعاری به زبان فارسی دارد. نصیب طاهر بابا شعاری که از خطه فراشر است کوششهای فراوانی در همان زادگاه خود

۴۷ - ضیائی، علی اکبر، سرزمین عقابها - تاریخ و فرهنگ مردم آلبانی، ص ۲۷۵.

۴۸ - Osmani, Shetik, Panteoni iranien dhe iranologët shqiptarë, p. 17.

۴۹ - Ibid, p. 76.

۵۰ - Rrahmani, Zejnullah, Letërsia e Lindjes, Faik Konica, Prishtinë, 2005, p. 37.

برای تثبیت زبان فارسی و ترکی سرود و همزمان افکار و عقاید درویشی را معرفی نمود. هنوز برخی از مفسرین، غزل‌های صوفیانه فارسی و افکار زاهدانه وی را انعکاس کارهای سعدی و مولوی و دیگران می‌دانند. مؤلف اهل ترکیه علی امیری در کتاب خود «اشکودرا شاعرلری» می‌نویسد: زمانی که (۱۸۹۶ م.) در شهر اشکودرا سکونت داشتیم در آن مناطق شاعرها و ادباء فراوان بودند که غزل، قصیده و اشعار گوناگون به زبان عربی و ترکی، و مخصوصاً در زبان فارسی

می‌سرودند. اسامی برخی از این شاعران عبارت است از: درویش حکمت، حامی کرویا، حولوسی بیگ تپتانزاده از شهر اشکودرا و شیخ حلیم افندی تیرانا، حادیم تیرانا و رضا بیگ تیرانا.^{۵۱} علی امیری همچنین در کتاب خود اسم حسن حکمی پاشا را ذکر می‌کند که مؤلف کتابهای ادبی از جمله «شهید»، «تحفه وحبی» و «گلزار» بود. ولی علی امیری به ما توضیح می‌دهد که این کتابها به چه زبانی نوشته شده‌اند.

طریقت خلوتیه نیز که با مثنوی مولانا و مولویه پیوند خورده است در ترویج زبان فارسی نقش مؤثری داشته است. همچنانکه طریقت رفاعیه نیز دارای اذکار و اورادی به ترکی و فارسی است، اما طریقت بکتاشیه در این زمینه هم از قدمت بیشتری (یعنی از قرن چهاردهم میلادی) برخوردار است و هم هماهنگی بیشتری با فرهنگ بومی مردم داشتند و مسائل مختلف را با تفسیر و برخوردی مناسب با واقعیتهای ملموس مردم آلبانی بیان می‌نماید. دسترس همگانی به افکار و اصول بکتاشیه، استعدادهای فراوان آنان و روح ترقی خواهانه شان از دلایل اصلی محبوبیت این گروه به شمار می‌رود. آنان شایستگی بسزایی را در پیشرفت و ارائه زبان و ادبیات فارسی در این خطه از خود نشان دادند و این مهم را نشانه‌ای از رشد فرهنگی و ادبی در آلبانی قلمداد نموده‌اند.^{۵۲}

در اینجا اشاره کوتاهی به چند شخصیت می‌شود که آشنایی زیادی به زبان و فرهنگ ایرانی داشته‌اند. ابراهیم دده عارف آلبانیایی و بکتاشی (سال وفات: ۱۵۲۰ م.) صاحب فرهنگ لغت فارسی - ترکی؛ سرسم علی دده اهل تتوو و بکتاشی (سال وفات: ۱۵۶۹ م.)؛ شیخ سلیمان عاجزبابا، بانی عاجزیه و خانقاههای جاکویتسا و پریزر (سال وفات: ۱۷۴۷ م.) صاحب دو دیوان که یکی به فارسی است؛ بابا طاهر نصیبی از فراشر (سال وفات: ۱۸۳۵ م.)؛ بابا علی خواجهی الباسانی از طریقت بکتاشی و صاحب دو دیوان به فارسی (سال وفات: ۱۹۰۷ م.)؛ شیخ مالیا از طریقت ملامیه در اوراخوانس (سال وفات: ۱۹۲۸ م.)؛ شیخ عمر لطفی پاچاریزی از طریقت ملامیه در پریزر (سال وفات: ۱۹۲۹ م.)؛ حاجی شیخ سلیم سامی اهل قادریه در ووچیتزن (سال وفات: ۱۹۵۱ م.)؛ آدم وجهی بابا اهل طریقت بکتاشی از جاکووا (سال وفات: ۱۹۲۷ م.)؛ شیخ آدم نوری اهل رفاعیه از جاکویتسا (سال وفات: ۱۹۳۸ م.)؛ حمزه بابا اهل بکتاشیه از جاکویتسا (سال وفات: ۱۹۵۲ م.)؛ البته شیوخ و صوفیان دیگری نیز بوده‌اند که در کنار زبان فارسی، زبان‌های عربی و ترکی را مورد استفاده قرار داده‌اند. برخی نیز مانند شیخ محرم میترویتسا از طریقت سعدیه (سال وفات: ۱۹۷۵ م.) به نویسندگی و مترجمی معروف بودند که نثرهای فارسی را به زبان آلبانیایی برمی‌گرداندند. البته نباید فراموش کرد شمار زیادی از شیوخ و صوفیان خانقاههای بوسنیایی به زبان فارسی آشنا بود، و آثار خود را به فارسی می‌نوشتند. لازم به یادآوری است، طریقت مولویه همت فراوانی برای حفظ و فراگیری زبان فارسی گماشته بود، زیرا بایستی مثنوی مولوی به فارسی خوانده و تفسیر می‌شد. حتی امروز دیدگاه و نظریات مولانا زنده است ترجمه مثنوی وی به زبان آلبانیایی تصدیق‌کننده آن است. شیخ یحیی شهو سرپرست خانقاه بزرگ در جاکووا مثنوی را از زبان بوسنیایی به زبان آلبانیایی ترجمه کرده است. شیخ در مقدمه آورده است: «می‌دانم ترجمه مثنوی از زبان دوم به آلبانیایی خیل سخت است و معنی اصلی را کمرنگ می‌کند، لیکن به خود جرات دادم تا آن را ترجمه کنم زیرا برای توسعه علوم اسلامی ضروری است».

51 - Shpuza, Gazmend, Bota iraniane në veprën e Sami Frashërit, Onufri - Fondacioni 'Saadi Shirazi', Tiranë, 2004, p. 59.

۵۲ - ضیائی، علی اکبر، همان ص. ۳۹۹.

علاوه بر مثنوی، آثار شعرای دیگر ایرانی نیز مورد مطالعه و تفسیر قرار گرفته است. برای نمونه می توان به حکایات و اشعار گلستان اثر گرانبهای شیخ سعدی شیرازی (۱۲۹۲-۱۲۱۳ م.) اشاره نمود. گلستان مملو از نکات ظریف و توصیه های عارفانه برای زندگی روزمره و مسایل اخلاقی است. گلستان قرون متمادی یکی از مواد درسی اجباری مدارس اسلامی از ابتدایی تا دارالمعلمین بوده است. شیوخ برجسته و تحصیلکرده با علاقه خاصی گلستان را مطالعه می کرده اند و شیفته زیبایی های اشعار شاعر شیرازی می شده اند. لذا صالح تراکو مترجم گلستان به زبان بوسنیایی می گوید: "شاید خانقاهها بیشترین سهم را در مشهور شدن گلستان داشته اند."^{۵۳} گلستان دارای هشت بخش است که بخش دوم آن درباره تصوف و صوفیان است.

از آغاز که شمار معینی نسخه های خطی و کتب به فارسی در کتابخانه های خانقاههای بکتاشی، خلوتی و سعدی و کتابخانه مدرسه علاءالدین در کوزوو نگهداری می شود، بیانگر آن است که این آثار گرانبها مورد استفاده خانقاهها، شیوخ و ساکنین باسواد کوزوویی قرار گرفته است. همانطور که گفته شد درویش آلبانیایی و بوسنیایی زیادی زبان فارسی را می دانسته و به آن می نوشته اند، اینها کسانی بوده اند که زبان فارسی را در مدرسه محمد پاشا در پریزرین فراگرفته بودند. لازم به یادآوری است زبان فارسی جزء دروس اجباری در مدارس متوسطه عثمانی بوده است. نباید فراموش کرد، جوانان آلبانیایی نیز در مدارس متوسطه عثمانی تحصیل میکردند که او همان ایام جوانی به طریقت خاصی گرایش پیدا کرده بودند.^{۵۴} البته اشاره خاصی هم به مؤلفان و مترجمانی از کوزوو میشود به این دلیل که آنها از دیرزمان گرایش شدیدی به تفکرات عرفانی و فلسفی و فرهنگ شرقی داشته اند. مثل "شرح گلستان"، تفسیر و توضیح گلستان سعدی توسط مولانا سودی بوسنوی (وفات: ۱۵۹۸ م.). این تفسیر توسط ابوبکر سعدیزاده پریشتینوی در سال ۱۸۰۸ میلادی استنساخ شده است. "شرح گلستان"، شرحی بر نسخه ترکی گلستان سعدی است. مفسر اثر مذکور مولانا مصطفی شامولله از شاخه های "شمعی" از پریزرین است که سال ۱۶۰۰ یا ۱۶۰۱ میلادی دار فانی را وداع گفته است. احتمالاً اثر وی پس از مرگش در سال ۱۶۰۹ میلادی منتشر شده باشد. "شرح گلستان"، تفسیر شامی اهل پریزرین توسط عالم حسین کاتب از پریزرین به رشته تحریر درآمده است. زمان نگارش آن سال ۱۶۳۷ میلادی است. "شرح بهارستان"، به زبان ترکی بر بهارستان عبدالرحمن جامی اثر معروف عرفانی دیگر است که توسط نیز شامی نوشته شده است. نام صاحب و مالک نسخه کتاب به ملا احمد اهل پودگوریتسا ثبت شده است. "سعادت نامه، شرح پندنامه"، ترجمه اثر بالارش منسوب به فخرالدین عطار با شرح های کوتاه است. مولانا مصطفی شامی اقدام به ترجمه اثر مذکور به زبان ترکی نموده است. این اثر توسط حسین کاتب پریزرینی طی سال های ۷۱-۱۶۳۶ میلادی بازنویسی شده است. "شرح تحفه شهیدی"، شرحی بر فرهنگ لغت فارسی، ترکی ابراهیم شهیدی مولوی است. این کتاب فرهنگ لغتی است که برای مبتدیان جهت استفاده از مثنوی مولوی نوشته شده است. ابراهیم شهیدی مولف اثر مذکور در روستای موگلای آناتولی در سال ۷۱-۱۴۷۰ میلادی متولد گردید. وی بعنوان صوفی فرقه مولویه شهرت زیادی داشت و اثر خود را در سال ۱۵۱۴ یا ۱۵۱۵ میلادی به رشته تحریر درآورد. شخصی به نام محمد افندی شرحی بر فرهنگ لغت نوشته است. در مقدمه آمده است که این شرح به درخواست مرادآقا برای فرزندش احمد توسط استادش محمد افندی نوشته شده است. شرح، توسط احمد تاشچیزاده اهل پریزرین که در ساریوو اقامت داشت در سال ۱۷۴۳ نوشته شده است. "تحفه وهبی"، فرهنگ لغت فارسی- ترکی به نظم است. مؤلف اثر مذکور محمد راشد اهل "ماراش" در نزدیکی پریزرین است که در سال ۱۷۸۱-۲ میلادی آن را به نگارش در آورده است. راشد در سال ۱۸۰۹ میلادی در استانبول چشم از جهان فروبست. مؤلف در مقدمه، از سفر خود به شهرهای ایران از جمله اصفهان، شیراز، نهاوند، و دیدار با شعرای ایرانی و فراگیری زبان فارسی و چگونگی تدوین فرهنگ لغت بحث می کند.^{۵۵}

53 - Rexhepagiq, dr. Jashar, *Dervishët, rendet dhe teqetë*, Dukagjini – Pejë, 1999, p. 67.

54 - Ibid, p. 294.

55 - Ibid, p. 234.

تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات آلبانیایی

ادبیات فارسی به ادبیاتی گفته می‌شود که به زبان فارسی نوشته شده باشد. ادبیات فارسی تاریخی هزار و صد ساله دارد. شعر فارسی و نثر فارسی دو گونه اصلی در ادب فارسی است. برخی کتابهای قدیمی در موضوعات غیرادبی مانند تاریخ، مناجات و علوم گوناگون نیز دارای ارزش ادبی است و با گذشت زمان در زمره آثار کلاسیک ادبیات فارسی قرار گرفته است. آوازه برخی شاعران و نویسندگان ایرانی از مرزهای ایران فراتر رفته است. شاعران و نویسندگانی نظیر فردوسی، سعدی، حافظ شیرازی، عمر خیام و نظامی شهرتی جهانی دارند. در میان چهره‌های شناخته شده ادبیات معاصر فارسی در جهان می‌توان به صادق هدایت در داستان و احمد شاملو در شعر اشاره کرد.

در میان نویسندگان آلبانی مؤلفان نامداری وجود دارند که خطوط کلی زبان فارسی را در شعرهای خود دنبال کرده اند. در میان آنها بیشتر کسانی بودند که «الحمیاده» را دسته بندی کردند. الحمیاده اثری است مربوط به ادبیات آلبانی که با حروف عربی نگاشته شده است که بعداً در قرن هفدهم میلادی به چاپ رسید. در این اثر قطعات شعر و داستانهایی منشور که غالباً ادبی است و محتوای آموزشی دینی دارند گنجانیده شده است و به راحتی می‌شود اثرات زبان و ادبیات فارسی را در این مجموعه مشاهده کرد.

الحمیاده یک اصطلاح اسپانیایی است که به ادبیات نوشته شده به زبان محلی نوشته شده، و با خط عربی شدیداً متأثر از فرهنگ اسلامی اطلاق می‌گردد. نخستین تلاشها در اوایل قرن هجدهم توسط نویسندگان آلبانیایی انجام شد از فرهنگ اسلامی برخاسته است تا این ادبیات را نه به زبان شرقی بلکه به زبان ملی خود (آلبانیایی) بیان کنند، و به اندازه‌ای که انتقال از لاتین به آلبانیایی برای ایجاد ادبیات آغازین آلبانیایی تعیین کننده و حساس بود. ادبیات اسلامی که نزد آلبانیاییها «ادبیات بیتجی» نام دارد، تقریباً به طور انحصاری متشکل از شعر مشتمل بر خط عرب است. زبان بیتجیها (شاعران اسلامی) یک زبان آلبانیایی بود که با لغات ترک، عرب و فارس همراه شده است که امروزه برای آلبانیایی‌ها برای خواندن بدون فرهنگ نامه کاملاً خسته کننده است. لغات خارجی که در این دوره بر زبان آلبانیایی نفوذ کرده است نخست برای بیان نیازهای مذهب جدید و فرهنگ نوین به کار می‌رفت که در آغاز برای آلبانیاییها کاملاً خارجی بود.^{۵۶}

شعر بیتجیها شدیداً تحت تأثیر مدلهای ادبی فارسی و عربی که در آن زمان در جهان اسلام رواج پیدا کرده بود، قرار گرفته بود. اغلب نوع‌ها و فرم‌های رایج در شعر فارسی در آلبانی دیده می‌شود. موضوع اغلب مذهبی بود، چه متفکرانه چه آموزشی، برای گسترش ایمان و عقیده به کار گرفته می‌شد. ویژگی فرضی بیشتر این شعر الهام خود را از جریانان اسلام گرفته است: از معنویت سنی حاکم تا حوزه شدیداً عرفانی صوفیه شیعه و بعداً تا بازتابهای آزاد منشانه‌تر. اما به همان اندازه عرفانی وحدت گرایی بکتاشی. برخی اشعار غیر مذهبی نیز سروده شدند: شعر غنایی، شعر طبیعت، اشعار تاریخی و فلسفی که در آنها با طنز گاه به گاه متفکرانه بر تردیدها رو به رو می‌شویم غالباً برای خواننده آلبانیایی مدرن نامتعارف است. ادبیات بیتجیها که در دست نوشته‌ها ثبت شده‌اند، اغلب از میان رفته‌اند یا دست کم رؤیایی رسیدن به آنها غیر ممکن است، اما اغلب دست نوشته‌های بجای مانده در دستان «اشخاص حقیقی» بویژه یوگسلاویهای پیشین هستند. از میان دست نوشته‌هایی که حفظ شده‌اند تعداد کمی به چاپ رسیده‌اند. به این ترتیب، ادبیات بیتجیها یکی از بخشهای مهم ادبیات آلبانی که کمتر شناخته شده است تشکیل می‌کند.^{۵۷} قدیمی‌ترین شعر آلبانیایی که به خط عرب نوشته شده شعری در ستایش قهوه است که تاریخ ۱۷۲۵ را دارد، و توسط یک شاعر به اسم

56 - Myderrizi, Osman, *Letërsia e Bektashinjve*, Revista Perla, nr. 4, Tiranë, 1996, p.54.

57 - Kara, Mustafa, *"Balkanlar'da Türk Tasavvuf Edebiyatı'na genel bakış"*, İslamiyyat, p. 200.

موچی زاده (درباره اصل اسم این شاعر اطلاعاتی در دست نیست) نوشته شده است. ترجیع بند آن "خدایا، مرا بدون قهوه مگذار"، بدون شك رابطه‌ای آشنا با معتادین به قهوه داشته است. با کشف دست نویس شهر کورچا که اکنون در آرشیو کشور آلبانی حفظ شده است، این شعر مشتمل بر هفده بیت با قافیه AAAB است.^{۵۸}

نخستین شاعر اصلی بیتجیها نظیم فراکولا است که به عنوان نظیم براتی یا ابراهیم نظیمی شناخته می‌شود. وی در روستای فراگول در نزدیکی شهر فیرومتولد شده است. فراکولا در استانبول تحصیل کرد و نخستین دیوان اشعار خود را به زبان فارسی نوشت، و بعداً یک دیوان به زبان عربی و یک دیوان به ترکی نیز سرود. حدود سال ۱۷۳۱ و به آلبانی بازگشت به رقابت با سایر شاعران این دوره بویژه مولا علی، مفتی شهر برات، مشغول شد. بین سالهای ۱۷۳۱ و ۱۷۳۵ یک دیوان فارسی و تعدادی شعر آلبانیایی سرود که شامل یک لغتنامه آلبانیایی - ترکی منظوم است. گرچه تمامی اصل دیوان را در دست نداریم، نسخه‌ای شامل بر بیت ۱۱۰ شعر آن موجود است. برخی از اشعار وی با موسیقی همراه شد و قرن‌ها به صورت شفاهی بجای ماند. نظیم فراکولا خود به ما می‌گوید که وی اولین فردی بود که دیوانی به زبان آلبانیایی سرود:

چه کسی این دیوان را به زبان آلبانیایی گفت؟

نظیم بود که اینچنین کرد

چه کسی به زبان با وقار آلبانیایی سرود؟

نظیم بود که به آن اصالت داد

این زبان از میان می‌رفت

در لفافه رنج می‌کشید و شرمند می‌شد

این کتاب خود دلیلی است کافی

که نظیم شادی آفرید.^{۵۹}

دیوان فراکولا شامل مدیحه درباره پادشاهان و گروه‌های نظامی محلی تا قصیده‌هایی درباره دوستان و حامیان او بود، اشعاری نیز درباره جدایی از دوستان و اشتیاق رسیدن به آنان، توصیف طبیعت در بهار، اشعار مذهبی و بویژه شعر غنایی. نظیم فراکولا از حمایت سلیمان پاشای البسان و اسماعیل پاشای ولابشیتی، که مورد آخر خود یک شاعر بود، برخوردار بود. فراکولا نه تنها خود را نخستین شاعر و نویسنده به زبان آلبانیایی می‌داند بلکه خود را سعدی یا حافظ زمانه نیز می‌شمرد. بیشتر کارشناسان این مقایسه را تا حدی مبالغه آمیز می‌دانند. زمانی که نظیم فراکولا بدون شك ابتکار و استعداد داشت، اشعار آلبانیایی وی به هیچ وجه به سطح تکامل ادبی فارسی کلاسیک نرسید، بنا بر این شعر وی مخلوطی از زبان آلبانیایی، ترکی و فارسی بود. آنچه وی انجام داد ایجاد بنایی برای یک سنت ادبی نوین در آلبانی است، که برای دو قرن تداوم داشت.^{۶۰}

نظیم فراکولا هم عصر با سلیمان نائیبی (سلیمان رمضانی) است. وی در شهر برات متولد شد و بیشتر عمر خود را در آنجا گذراند و در سال ۱۷۷۱ در گذشت. درباره زندگی وی اطلاعات زیاد در دست نیست. مگر این که در البسان ازدواج کرد. تصور بر این است که زمانی را در خاورمیانه گذرانده است.

58 - Hamiti, Abdullah, *Tematika e misticizmit islam ne poezinë e bejtexhinjeve*, Studime Orientale, nr.2, Prishtinë, 2002, p. 55.

59 - Elsie, Robert, *Historia e Letërsisë Shqipe*, Dukagjini, Tiranë-Pejë, 1997, p. 71

60 - Ahmedi, dr. Ismail, *Hafiz Ali Korça - Jeta dhe vepra*, p. 35.

برخی گفته اند مه نائیبي نویسنده ایراني به زبان آلبانیایی است. دستنوشته‌ای از او تا سال ۱۹۴۴ در فیر بجای مانده است. شاید مشابه دستنویسی باشد که گفته شده در سال ۱۹۱۳ در برات وجود داشته است. متأسفانه هیچ کپی از دست نویس پیش از این که در طی جنگ جهانی دوم ناپدید شود استنتاج نشده است و می‌دانیم که اشعار موجود سلیمان نائیبي، تنها چند بیت است که در سایر دست نویس‌ها آمده است. در بین کوچک‌ترین شعر ۸ و ۱۲ هجایی که به چاپ رسیده است، اشعار غنایی موزون و ظریفی می‌بینیم که توصیف لذت از عشق و زیبایی‌های زنان است. در حقیقت، نائیبي در یکی از اشعارش فراکولا را به کاربرد لغات ترکی فراوان متهم کرده است.^{۶۱}

حسن زیکو کامری یک شاعر دیگر که تحت تأثیر ادبیات فارسی قرار گرفته است، در نیمه دوم قرن هجدهم در آلبانی جنوبی در دامنه کوه گراموز متولد شد، آنچه ما از زندگی وی می‌دانیم این است که تنها در نبرد ترک - اتریش (سمدروو) در دانوب شرق بلغراد در سال ۱۷۸۹ در ارتشی تحت فرماندهی علی پاشا تپلنا شرکت داشته است. بدون شک به عنوان یک درویش، در فرقه بکتاشیه بوده است، او سر انجام در روستای زادگاه خود در آغاز قرن نوزدهم جان سپرد. کامری یکی از نمایندگان اهل سنت مسلمان در ادبیات آلبانیایی است، گرچه کار اصلی وی «محبوبه اشعار» در ۲۰۰ صفحه، ناپدید شده است. در حقیقت تعداد کمی از اشعار وی بجای مانده که بخشی از آن به چاپ رسیده است. از میان آثار وی قطعه‌ای با مضمون مذهبی در باب تولد نبی اکرم به نام «مولود کوتاه»، در حدود ۱۰ بیت و بیش از ۵۰ بیت غیر مذهبی را در اختیار داریم. شعر غیر مذهبی کامری موضوعات بسیاری دارد. در گروه پادشاه ۸۱ هجایی وی در ۳۳ چهار بیت، وی شرکت خود در نبردی را که در آن شرکت کرده توصیف کرده است و در آنجا آنچه را که سبب رنج واقعی وی شده بیان کرده است. مشهورترین شعر وی «پول» است. نکوهش طعنه آمیز فشار فئودال که شاید بهترین قطعه شعر هجویه در پیش از قرن بیستم ادبیات آلبانی باشد، به شکل زیر آغاز می‌شود:

پادشاهی که ناحیه‌ها را حکم می‌راند

پول زیادی جمع کرده است

جایی که پول ضرب خورده است

ارزش پول را می‌داند

وزیر که کفیل وی است

به آنها که وفادار وی هستند، دستی باز دارد

و هیچ در این باره نمی‌گوید

وی ارزش پول را می‌داند

شیخ السلامی که مشاوره می‌کند

و محتویات رساله‌های قانونی را می‌داند

هرگز فرصت پول درآوردن را از دست نمی‌دهد

وی ارزش پول را می‌داند

مفتی و مدیر مدرسه

دانشمند و امام

61 - Qosja, Rexhep, *Historia e Letërsisë Shqipe, Romantizmi III*, Rilindja, Prishtinë, 1990, p.97.

با شیطان کنار آمده‌اند
 آنان ارزش پول را می‌دانند
 قاضی دادگاه
 نشسته بر مسند خویش
 درویشی دید
 آنها ارزش پول را می‌دانند
 پاشاهان و بیگ‌ها
 و جمعیت دیوانه
 سرشان را برای سکه از دست می‌دهند
 آنها ارزش پول را می‌دانند
 وی قانون قرآنی را از سر تفسیر میکند
 وی ارزش پول را می‌داند ۶۲

شعر کامبری در قرن ۱۹ بسیار محبوب بود و دهان به دهان می‌گشت. نعیم فراشری گفته که در میان شاعران آلبانی، حسن زیکو کامبری بهترین است. زبان کامبری نسبت به فراکولا و نعیم در حدود نیم قرن پیش از وی انعطاف پذیرتر و اصلی‌تر است. او کمتر از لغات شرقی استفاده کرده است.

محمد کوچوکو نویسنده ای نسبتاً پرکار بود. محمد کوچوکو از ادبیات فارسی تأثیر پذیر افته و منظومه خودش را به نام «اروهیا» تحت تأثیر داستان فارسی «طوطی نامه ضیا الدین» نخشی سروده، که از يك اصل سانسکریت الهام گرفته است. آنگونه که به نظر می‌رسد، او نخستین نویسنده آلبانیایی است که بلندترین منظومه را سروده است. داستان «اروهیا» داستانی شاعرانه به رباعیات هشت هجایی با قافیه ABAB، ماجراجویی اروهیا عادل را دنبال می‌کند که با وجود بسیاری از امتحانات و سختی‌ها از تقوا و پاکدامنی خود دفاع می‌کند. شوهر اروهیا به خارج می‌رود، او را تحت مراقبت برادرش قرار می‌دهد، که علی‌رغم توانش، سعی در فریب وی دارد. اروهیا در برابر تمامی پیشنهادات وی مقاومت می‌کند و برادر شوهرش، او را تهدید به کشتن می‌کند اگر تسلیم وی نشود. برادر ناکام با تهمت بی‌جای به اروهیا از وی انتقام می‌گیرد و او بنا به قانون قرآن به سنگ سار شدن محکوم می‌شود. اروهیا با معجزه‌ای خود را نجات می‌دهد و از سنگها در امان می‌ماند، اما شدیداً آسیب می‌بیند. اروهیا از این عشق نیز پاکدامن بیرون می‌آید. پیشنهاد آن مرد را رد می‌کند و به او می‌گوید که ازدواج کرده است. بعداً خدمتکاری در خانه اروهیا قصد فریب او را دارد که موفق نمی‌شود. ختمکار باکشتن پسر اشراف زاده از وی انتقام می‌گیرد و اروهیا را متهم به مرگ می‌کند. موضوع آشکار می‌شود و اما اشراف زاده به بی‌گناهی وی معتقد است. اما اروهیا را از خانه خود بیرون می‌کند. با این حال به وی ۴۰۰ قطعه طلا به عنوان دستمزد می‌دهد. مصیبت‌های اروهیای بیچاره به اینجا ختم نمی‌شود زمانی که در کنار ساحل رودخانه قدم می‌زد بادزدي روبرو می‌شود که بخاطر دزدیدن ۴۰۰ سکه طلا از خزانه پادشاه محکوم به اعدام می‌شود. برای او و زندگی وی را با پولی که به دست آورده بود نجات می‌دهد. دزد او را دنبال کرد و از وی تقاضای ازدواج می‌کند. وقتی که اروهیا خودداری کرد، حق شناسانه او را به عنوان برده به ناخدای يك کشتی فروخت که وی نیز سعی در فریب او داشت.

طوفان در آخرین لحظه اتفاق افتاد و همه را به جز اروهیا به بیرون می‌کشد. اروهیا به ساحل شهر عجیبی می‌رسد. مردی پرهیزکار لباسهایش را به وی قرض داد، در لباس مردان خود را به پادشاه کشور می‌رساند. پادشاه که از صمیم قلب او را به دیدار پذیرفت و خانه‌ای برای وی می‌سازد. در اینجا از بیماران و کودکان مراقبت می‌کند. و بخاطر اعمال خوبش مورد احترام قرار می‌گیرد. در حقیقت با مرگ پادشاه، اروهیا به عنوان جانشین وی انتخاب می‌شود. روزی، ۵ مرتبه وارد دربار او می‌شوند؛ شوهرش و برادرشوهرش، مرد اشرافزاده، خدمتکار و دزد، سه مرد آخر که حالا کور شده‌اند. اروهیا به آنها می‌گوید اگر به تمامی گناهانشان اقرار کنند، معالجه می‌کند. بنابراین بی‌عدالتی که در مورد اروهیا شده بود آشکار می‌شود. و در پایان اروهیا در اینجا وی خود را در حال که اکنون پرهیزکار و با تقواست به شوهر خود معرفی می‌کند.^{۶۳}

منظومه اروهیا تنها اثر به جای مانده کوچوکو نیست، گرچه تنها اثر شناخته شده وی در طی سالهاست. اغلب ۴۰۰ بیتی که اکنون در دست داریم در ۴۰ سال اخیر کشف شده‌است. دیگر آثار اصلی کوچوکو «یوسف و زلیخا» است. داستان اخلاقی منظوم در ۲۴۳۰ بیت که براساس داستان آمده در سفر پیدایش، ۳۹ و سوره دوازدهم قرآن نوشته شده است. در این داستان همسر پوتیفار، عزیر مصر سعی در فریب یوسف زیبا دارد. این داستان زیبا، آنگونه که در قرآن گفته شده، به عنوان بن مایه مرسوم در ادبیات عرب، فارسی و مورد استفاده قرار گرفت. بعداً نویسنده عارف، جامی دریوسف و زلیخا از آن استفاده کرده است. یوسف کتاب مقدس تا حدی شبیه داستان اروها است. وی نیز، از خانواده و دشمنانش بسیار رنج می‌کشد و در نهایت با عزم راسخ در برابر پیشنهاد و همسر عزیز مقاومت می‌کند و غیث و پاکدامن باقی می‌ماند. یوسف و زلیخای کوچوکو در ظرافت از سطح بالایی برخوردار است. زبان آن متکلف است و همچون بسیاری از متون توصیفی از قید و بندهای روایی ساده فراتر می‌رود. همچنین بیشتر بر تحلیل شخصیت به عنوان وسیله انتقال ظن نمایشی بویژه با در نظر گرفتن رنج‌های زلیخایی را باخته تأکید دارد.^{۶۴} تمایل به اشعار بلندتر و مبنای حماسه ادبی که در محمد کوچوکو می‌بینیم در آثار دو برادر از اهالی روستای جنوب آلبانی فراشر بیشتر می‌رود. دالیپ فراشری یک شیخی بکتاشی بود که تعلیمات خود را در تکیه بکتاشی فراشر دید. دالیپ فراشری خود در راس تکیه بود و یک حماسه ادبی به زبان البانیایی نوشت. اسم این حماسه «حقیقه السعاده» بود و ۶۵۰۰ بیت داشت. حماسه براساس اثری دیگر از همان نام توسط شاعر آذربایجانی، فضولی است، نمونه بزرگ دیوان لبریکهای ترکی حدیقه آلبانیایی به ده بند و به علاوه مقدمه و نتیجه گیری تقسیم می‌شود که، دو برابر نمونه ترکی آذری است. و نخستین حماسه ادبی واقعی آلبانی را می‌سازد. این حماسه در ابتدا به رباعیات هشت هجایی با قافیه ABAB سروده شد، گرچه در میان آن برخی اشعار شش هجایی نیز دیده می‌شود. اثر حدیقه نه تنها با تاریخ بکتاشی در آلبانی سرو کار دارد بلکه مثل حدیقه السعاده اثر فضولی با حوادث تاریخ مسلمانان شیعه، بویژه در کربلای عراق سال ۶۸۰ پس از میلاد نیز پیوند دارد که در آن حسین (ع) نوه محمد نبی، شهید شد. برادر جوانتر دالیپ شاهین بیگ فراشری نیز در حماسه بکتاشی دست داشت. این حماسه، که

نسخه های بسیاری از آن شناخته شده‌اند، در سال ۱۸۶۸ به اتمام رسید. این داستان براساس ریشه‌ای فارسی نوشته شده و از مدل متوسط ترکی نیز تأثیر پذیرفته است. رد پای نفوذ فرهنگ ایرانی در میان آلبانیها را میتوان در نسخه های خطی شرق شناسی یافت که علیرغم طوفانهای روزگار، در آرشیوها و کتابخانه ها مصون مانده اند.

زبان فارسی که در مدرسه تدریس می شد به عنوان زبان فرهنگ تسبیت شد. این اجبار از آشنایی با تمدن دیرپا و بنام ایرانی پدید آمد و شعر بازتاب آن بود. برای احساس و بالاتر از آن مطالعه

63 - Xhiku, Ali "Feja Islame dhe letërsia e bejtexhinjve", Feja, Kultura... p. 233-234, 235

64 - Qiriaz, Dhori, Motivi i Isufit dhe Zulejhasë në letersinë persiane dhe shqiptare, Perla, nr. 1, 1999, p. 77.

یا ترجمه آنها به ترکی یا آلبانیایی و مخصوصاً سرودن آن مطابق مدلهای آن به دانش کامل زبان فارسی نیاز بود. الحمیادا (Alhamiada) ی آلبانیایی از این نظر فصل جداگانه ای است که خارج از چهارچوب این رساله است. نتیجه اینگونه نگرشها این است که جنبش ادبی در زمانهای شرقی و به ویژه در زبان آلبانیایی، پیوند نزدیکی با منازعات آزادی خواهانه و ملی داشت.^{۶۵}

شمس الدین سامی فراشری و فرهنگ ایرانی

شمس الدین سامی فراشری برادر نعیم فراشری است. او یکی از نامورترین بیدارگران آلبانی در دوره رنسانس محسوب می شود. "در میان شصت اثر باقی مانده از سامی فراشری، عمده آثار وی در زمینه تمدن و زبانهای آلبانیایی و ترکی نگاشته شده است. او در کتاب «تمدن اسلامی» نحوه پیوند تمدن قدیم و تمدن مدرن را به صورت کاملاً ملموس و زیبا در زندگی انسان مورد بررسی قرار داده و از تمدن اسلامی و تمدنهای دیگر یک برداشت کاملاً واقعی و روشن اراده کرده است»^{۶۶}. یک آلبانیایی مثل سامی فراشری که از بزرگان ادبیات آلبانیایی است می تواند با تبحر با بزرگان ادبیات فارسی روبرو شود. اگرچه مطالعات مختلفی به سهم سامی فراشری در زمینه ترک شناسی پرداخته اند، اما اهمیت وی در زمینه ایران شناسی، تا امروز نه به اندازه کافی درک و نه مطرح شده است. کارهای ذهن روشن وی در زمینه های مختلف در سایه کارهای دیگر وی قرار گرفته که ارزش و اهمیت شان کمتر از آنها نیست. در میان نوشته هایی که وقف ایران، ایرانیها و فرهنگ آنها نموده است، پرداختن به تاریخ، جغرافیا و مهمتر از آنها ادبیات و زبان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. این مضامین در دانشنامه بزرگ وی قاموس الاعلام نیز به طور وسیع منعکس شده است. در میان رمانها و نمایشنامه هایی که سامی فراشری به زبان ترکی برگردانده است، غی توانیم ترجمه شاهنامه معروف را نادیده بگیریم. سامی فراشری در زمینه نمایش نامه نویسی نیز موفق و کارآمد است. در کنار نمایشنامه معروف و موفق بسا (اعتقاد) او به موفقیت بالایی دست می یابد. او مضمون خود را از حماسه بزرگ فردوسی گرفته است. سامی فراشری نه تنها به عنوان خالق بلکه به عنوان یک متخصص خود را درگیر مطالعات فلسفی و ادبی خلاقیت کلاسیک ادبیات فارسی نمود. وی در آموزش، گزینش و ترجمه شاهنامه فردوسی سهم ارزشمندی داشته است. نگرش دائمی شمس الدین سامی فراشری نسبت به تمدن فارسی و فرهنگ ایرانی از تصور مدرن وی نشأت می گرفت که تمدنهای گذشته و روایت آنها رابه طور کلی با تمدنهای مدرن هر ملت در میراث این جهان مرتبط ساخت. مردم ایرانی جایگاه ویژه ای در کارهای او داشتند. بنابراین سامی فراشری جزو گروهی از دانشمندان قرار می گیرد که صرفاً تمایلات علمی داشتند. رها از تعصبات قومی و دینی، وی ارزشهای فرهنگ شرق و فراتر از آن را شکافت و به نمایش گذاشت^{۶۷}. از این نقطه نظر، سامی فراشری در طول فعالیت خود در زمینه ایران شناسی و همچنین در تمام مطالعات شرقی خود، سهم ایرانیان در رنسانس فرهنگی ملل شرقی و همچنین خود رنسانس اروپایی را مد نظر قرار میدهد. او در زمینه فرهنگی، رنسانس ایرانی، مردم ایران را از هجوم قومی و زبانی خارجی محافظت کرد. تمام این امور با جذب فرهنگ اسلامی و علاوه بر آن غنای آن صورت گرفت. تاکید بر این مطلب اهمیت دارد. ملی گرایان ایرانی در رنسانس ایرانی نفوذ کردند، سنتهای کهن ایران را به عنوان واکنشی در برابر حاکمیت اجنبی و پیامی برای استقلال سرزمین پدری خود تشویق نمودند^{۶۸}.

شمس الدین سامی فراشری در اثر بزرگ «قاموس الاعلام» جایگاه مهمی برای جهان ایرانی - فارسی و فرهنگ و تمدن این کشور قائل شده است. شکوه و عظمت این جهان، نویسندگان این دانشنامه را وادار کرده است که بارها مردم، پدیده ها و شاهکارهای تمدن فارسی - ایرانی را منعکس کند. عقاید سامی

65 - Elsie, Robert, *Historia e Letërsisë Shqipe*, p. 66, 67.

۶۶ - ضیائی، علی اکبر، همان، ص. ۳۱۶.

67 - Shpuza Gazmend, *Ibid*, p. 131.

68 - *Ibid*, p. 150.

فراشری در مورد جایگاه ایرانیان تحت حاکمیت عثمانی اهمیت بسزایی دارد. او معتقد است برتری فرهنگ و سطح تمدن فارسی آنها را قادر ساخت زبان ملی و فرهنگ و ادبیات ملی خود را حفظکنند و توسعه دهند. موقعیت سخت و دشوار مردم آلبانیایی در حاکمیت امپراطوری عثمانی، سامی فراشری را وادار می کرد تا این نتیجه گیرهارا مطرح کند و برآنها تاکید داشته باشد، آنها صرفاً بازتابی از واقعیات ایران نبودند. بلکه اینها بیشتر از آرمان و اشتیاق وی در رابطه با انسجام و شکوفا شدن ملت خود، آینده مستقل کشورش و مهمتر از همه فرموله کردن و شکوفایی زبان ملی خودش ناشی می شد. اطلاعات مربوط به نتیجه گیری های سامی فراشری در معرفی و آشنایی ادبیات ایرانی درمیان جمعیت امپراطور عثمانی تأثیر فراوانی داشت. در ادامه حقیقت های ناشناخته ای مربوط به کوشش سامی فراشری جهت انتشار مجموعه ای از اشعار فردوسی به نام «گزیده شاهنامه» به فارسی و ترجمه آن به ترکی ارائه شده است.

از آن دریای گوهرهای شعر فارسی وی برای مطالعه خود، در تحقیق یا ترجمه های خود کارهایی را انتخاب می کرد که مطابق با احساسات و ملاکهای علمی وی برای ارزیابی باشد. سامی فراشری نتیجه گیری نمود که فارسی زبانی است که برای شاعری خلق شده و شاعری برای این زبان ابداع شده است. بر مبنای این ملاک، سامی فراشری شاعران ایرانی متعددی را مورد ارزیابی قرار داده است. اما درمیان تمام شاعران بزرگ ایران، سامی فراشری ترجیح داد در زمینه تخصص و در حیطه ترجمه به فردوسی بپردازد. سامی فراشری با فرهنگ وسیع شرقی و آگاهی اش نسبت به زبان ایرانی خود را متخصص و فردوسی به عنوان گزینش کننده و ویرایشگر شاهکارشاعری ایران شاهنامه معرفی نمود. او با آگاهی و دانش وسیع خود شاهنامه را به زبان ترکی ترجمه نمود.⁶⁹

سامی فراشری به عنوان نویسنده و محقق به درون مایه شاهنامه روی آورد و بر اساس آنها آثار اصیل و پرازشی را تألیف کرد. وی به عنوان متخصص، ارزیابی عینی دقیق و بسیار غنی از آثار و شخصیت بزرگ فردوسی به عمل آورد. دراین برهه، عقاید وی با آراء امروزی عالمان ادب ایران و جهان در توافق کامل است.

سامی فراشری آماده سازی این مجموعه از شاهنامه را به زبان فارسی با عنوان «زیده شاهنامه» آغاز کرد. انگیزه وی این بود که به توده های گسترده خوانندگان کمک کند تا از آن بهره گیرند. وی این کار قابل توجه را همچنین برای کمک به شاگردان جهت آموختن زبان فارسی به خاطر ارزش هنری آن آغاز کرد. این حقیقت که نویسنده شاهنامه، آن را با کلمات ساده فارسی نوشته است وی را به این کار دشوار رهنمون ساخت. هیچ لغت خارجی در کار وارد نشده بود و این برای وی اهمیت زیادی داشت و همچنان برای خوانندگان ما نیز اهمیت فوق العاده ای دارد.⁷⁰ سامی فراشری در طول این اثر در فکر کمک به مردم جهت بهره گیری از تماس مستقیم با این شاهکار شعر فارسی بود. حتی با وجود تلاشهای سامی فراشری در تهیه یک مجموعه به نام «گزیده شاهنامه» به زبان فارسی، و تعداد جمع کسانی که میتوانند زیبایی های آنرا درک کنند محدود بود. این مطلب دلیل ترجمه گزیده شاهنامه به زبان ترکی بود. وی با ترجمه این گزیده به زبان ترکی قصد داشت به مردمی که نه غربی می دانستند و نه فارسی در درک این شاهکار کمک کند. بسیاری از یادداشت های سامی فراشری در ترجمه های وی فضای زیادی گرفتند. در حقیقت متن این کتاب نیمی از کار وی را تشکیل می دهد. یادداشتها و توضیحات مترجم و گزینشگر برای آموزگاران که می خواهند ترجمه بخشهای منتخبی از متن شاهنامه را مطالعه کنند راهنمای مناسبی است. این قسمت همچنین برای کسانی که از این مجموعه به عنوان متن درسی آموزش فارسی بهره میگیرند مفید خواهد بود. بنا به نقل از سامی فراشری، فردوسی بزرگ است چرا که دیدگاههای تاریخی، فلسفی و اخلاقی خود را حفظ کرده است. آنهم با زبان شاعرانه و

69 - Qosja, Rexhep, *Historia... - Romantizmi III*, p. 355.

70 - Çetaku, Drita, *Taassuk i Sami Frashërit dhe Gratë*, Perla, nr. 2, 2003, p. 108.

هزمن‌دانه. سامی فراشری در طی گردآوری این مجموعه شعر به فارسی ترجمه آن به ترکی، برای این بخش از خلاقیت شاعر بزرگ اهمیت ویژه ای قائل شد. تأثیر نیرومند ادبیات ایرانی بر خلاقیت شرقی سامی فراشری را می توان درون مایه های آن شاهکار ادبیات ایرانی است که در کارهای ادبی شرقی سامی فراشری به طور گسترده بکار رفته است. شاهنامه نه تنها بر ادبیات فارسی بلکه بر ادبیات جهان به خصوص شرق تأثیر بزرگی داشته است و ردپای آشکاری پشت سر خودباقی گذاشته است. این جاذبه مغناطیسی کار بزرگ فردوسی اتفاقی نیست. براساس درون مایه های شاهنامه حتی خود سامی فراشری در سال ۱۸۷۶ یک نمایشنامه با پنج پرده نوشت. کاوه (Gjave) بنا به تأیید سامی فراشری در سال ۱۸۹۶ نوشته شد. وی نمایشنامه دیگری به نام سهراب نوشته است. این عنوان نظیر عنوان قبلی نشان می‌دهد که این نمایشنامه ها بر اساس درون مایه های شاهنامه فردوسی نوشته شده اند.^{۷۱} به گفته سامی فراشری، تاریخ نمایشنامه را تکذیب نمی کند. بر عکس نمایشنامه - گرچه یک داستان ساختگی اما زیباست - تاریخ را تکذیب می کند و این نقطه ای بسیار ضعیف است. شورش مردم عادی ایران به رهبری کاوه آهنگر علیه اجنبی ها و حکومت خودکامه چهره آهنگ، نمادی از جنگویی مردمی برای آزادی و عدالت است. اگرچه سامی فراشری نمی توانست مستقیماً به تاریخ عثمانی اشاره کند، با این کار موضع خود بر علیه قدرت مطلق سلطان آن زمان را قویاً بیان کرد. در آن زمان تنها این امکان وجود داشت که او این کار را با تاریخ ملل دیگر، با شخصیت های اثر بزرگ فردوسی، از طریق نمایشنامه های خود انجام دهد. محتوای نمایشنامه کاوه و عنوان فرعی آن به نوشته سامی فراشری بیداد حاکم بیدادگر آن را گواهی می دهد.

بنابراین، سامی فراشری با خلق آثار هنری خود به طور مکانیکی از مدل موجود کپی و تقلید نمی کند. آنچه وی عرضه کرد آنقدر از مدل اصلی متفاوت است که میتوانیم آن را کاری اصیل بدانیم. میان کاوه فردوسی و کاوه سامی فراشری حدوده ده قرن فاصله وجود دارد. دوران کاملاً متفاوتی که هر کدام خصوصیات و مشخصه های جدید خود را دارند. سامی فراشری درون مایه های کار فردوسی را به زمان خود آورده و آنها را برای جدال به خاطر آزادی، عدالت و ترقی اجتماعی در شرایط امپراطوری عثمانی اقتباس می کند.^{۷۲}

ابتدا باید اثر دیگر سامی فراشری سهراب را بشناسیم تا محتوای آن را با شاهنامه تطبیق دهیم. ممکن است تصور شود سامی فراشری باید تاریخ را لمس کرده باشد، همانطور که در مضمون کاوه این کار را کرده است. اما عقیده وی به شرایط مکانی و زمانی کار و زندگی وی بستگی دارد. به وظایف زبان وی بستگی دارد. به اهداف جنبش های ملی آلبانی آن زمان و جنبشهای داخلی امپراطوری عثمانی بستگی دارد. سامی فراشری به عنوان یک متخصص، ارزیابی دقیق و بسیار غنی از آثار و شخصیت بزرگ فردوسی صورت داده است. در این برهه آرا وی با ارزیابیهای کنونی عالمان و ادیبان ایرانی و جهان در هماهنگی کامل است.

بر اساس درون مایه های شاهنامه، سامی فراشری نیز مانند بسیاری از شاعران شرق و غرب اروپا به این مضمونها روی آورد که با واقعیات امپراطوری عثمانی سرو کار داشت. مسأله با ایده آل های وطن پرستانه و خانگی او همخوانی داشت.^{۷۳} اعتقاد بر این است که با مطالعه کامل این اثر می توانیم ثابت کنیم که دانش سامی فراشری نسبت به فرهنگ فارسی خیلی عمیق بوده است. اشتغال وی در مطالعه و معرفی فرهنگ ایران صادقانه بوده است. از طرف دیگر تأثیر ادبیات ایرانی بر فعالیت ادبی وی خیلی قوی بوده است. با حمایت از این اثر، وی می توانست آراء وطن پرستانه و آزادی خواهانه خود را گسترش دهد. وی در سرتاسر خلاقیت ادبی خود که وقف فرهنگ و تمدن ایرانی شده بود، از

71 - Qosja, Rexhep, *Historia... - Romantizmi III*, p. 370.

72 - Shpuza, Gazmend, *Ibid*, p. 89.

73 - Stavileci, Masar, *Iluminizmi në letërsinë e rilindjes kombëtare shqiptare*, Rilindja, Prishtinë, 1990, p. 245.

تصور روشن خود راجع به تمدن اسلامی انگیزه می گرفت. مشارکت وی در توسعه دانش، ادبیات و فرهنگ به طورعام در امپراطور عثمانی، بخشی از درگیری عمیقاً مدنی و نظامی وی در کمک به باز شدن راه توسعه و پیشرفت مردم منطقه بود. وی مطالعات خود رادر حیطه شرق شناسی به عنوان دانشمندی آغاز کرد که احساس میکرد به مردم شرق مدیون است، کسانی که در تمدن جهان به طور کلی و تمدن مدرن به طور خاص مشارکت داشته اند. با این طرز استقلال و برخورد با مسائل نگارنده قصد کرد به سهم هر ملت و هر نسل در توسعه تمدن مدرن اشاره کند.^{۷۴}

نعیم و سامی فراشری، با مطالعات خود در زمینه ایران شناسی، مسیر جدیدی در فرهنگ آلبانی باز کردند. آنها نه تنها راه تازه ای گشودند، بلکه شالوده ای مستحکم برای پیشرفت های بعدی در امپراطوری عثمانی و بعدها در آلبانی بنا نهادند. تعدادی از نویسندگان مترجمان و زبان شناسان در این مسیرگام برداشته اند. در میان آنها شخصیت های فرهنگ آلبانیایی بدون تفاوت های مذهبی وجود دارد. اطمینان دارم بسیاری از روشنفکران جوان که در ایران در حال آموختن زبان شناسی تاریخ و ادبیات هستند قادر خواهند بود باز در این مسیر گام بردارند. میراث علمی سامی فراشری بازتاب واضحی از ابعاد فرهنگی ما و جهت گیریهای تدریجی آن است. وی همانطور که نسبت به فرهنگ و تمدن غرب حساس بود، خود را وقف تمدن و فرهنگ شرقی نمود. بدین ترتیب وی از ایجاد مرزها و دیوارهای ساختگی میان فرهنگها جلوگیری کرد. وی با نیت مشخص، ضمن گشودن راههای جدید پلهای ارتباطی را برقرار کرد. تمام این به اصطلاح تلاشهای نوین در برابر این متفکر بزرگ آلبانیایی رنگ می بازد.^{۷۵} سامی فراشری با کار خود، مثال آشکاری از این حقیقت است که در حیطه فرهنگ، جایی برای جنگ تمدن ها وجود ندارد. برعکس در فعالیت علمی سامی فراشری، همانطور که در طول تاریخ بشریت برقرار بوده است، تمدنها میان خود گفتگو داشته اند.^{۷۶} این حقیقت اشاره میکند که پیوندهای فرهنگ ایرانی و آلبانی روابطی دوجانبه است. در عین حال این حقیقت دارد که آلبانیایی ها صرفاً مصرف کننده و ستایش کننده این فرهنگ و دستاوردهای آن نبوده اند. بلکه بسیاری از نمایندگان نوابغ آلبانیایی آن دوران، کمک بزرگی به گسترش آن فرهنگ کردند. در میان آنها چندین شخصیت برجسته ممتاز هستند. آنها در بکارگیری و نشر حیطه های علم، فرهنگ، ادبیات و هنر، فلسفه و الهیات در زبان فارسی سهم بزرگی دارند.

74 - Loshi, Xhevat , *Mbi disa tipare të stilit të Naimit*, në: Naim Frashëri, Tiranë 1973, fq. 97.

75 - Dhimitër S. Shuteriqi, *Nëpër shekujt letrarë*, Tiranë, 1973, fq. 278

76 - Shpuza, Gazmend, *Ibid*, p. 163.

زندگینامه و آثار نعیم فراشری

نعیم فراشری، آخرین و بزرگترین شاعر پارسی گوی آلبانی در تاریخ ۲۵ می ۱۸۴۶ (۱۲۲۵ ق.ه) در روستای فراشر در نزدیکی شهر پرم (در کشور آلبانی) چشم به جهان گشود. پدر وی هالیت فراشری در بخش پرم به دنیا آمده بود و مردی نظامی بود. اسم مادر وی امینه بود. تربیت اولیه نعیم در زادگاهش، فراشر، انجام گرفت. معلم او در مکتب، یک شیخ بکتاشی بود که به وی قرآن، احکام دین، مبادی علوم و همچنین اشعار نغز فارسی و زبان ترکی عثمانی را تعلیم می داد و در ارشاد و هدایت او همت می گماشت. در کودکی نعیم زبان فارسی را از باباطاهر آموخت. باباطاهر خود شاعر و مولف آثاری به زبان فارسی بود. این اولین شناختی بود که نعیم با زبان و ادبیات فارسی پیدا کرد.^{۷۷} در سال ۱۸۶۵، یعنی در سن نوزده سالگی، همراه برادرش شمس الدین سامی برای تکمیل معلومات و ادامه تحصیلات به شهر «یانینه» Yanina که در آن زمان مرکز ولایت یکی از ممالک تابعه امپراطوری عثمانی بود، رفت و هر دو برادر در یک مدرسه متوسط یونانی «Zossimea» معروف به «Rum Lisesi» ثبت نام کردند. نعیم در این مدرسه، زبانهای یونانی، ترکی و فرانسوی را بخوبی آموخت. در سال ۱۸۷۱ به استانبول رفت و پس از مدتی کوتاه که در آنجا می زیست و به کار نویسندگی اشتغال داشت، به مرض سل مبتلا گشت. در همین زمان بود که برادرش شمس الدین سامی نیز به استانبول نزد وی آمد و با او در امر نویسندگی همکاری نمود. نعیم پس از مختصر بهبودی مجدداً به یانینه مراجعت کرد و در این شهر بود که اولین شعر خود را به فارسی سرود. در یانینه وی ابتدا در اداره گمرک و سپس در مالیه که جزء ادارات حکومت عثمانی در آلبانی بود، مشغول به کار شد. در سال ۱۸۸۲ به سبب فعالیت های سیاسی و شرکت در جنبشهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ملی، ناگزیر از ترک وطن و اقامت اجباری در استانبول گردید. پس از مدتی به علت ابراز استعداد و تألیف و ترجمه کتابها به مستشاری وزارت معارف عثمانی منصوب شد و تا پایان حیات در آن شغل باقی بود (۱۹۰۰ میلادی). در سال ۱۸۸۲ فراشری رئیس بخش سانسور (عقاید) در استانبول شد. او بخشی از جنبش آزادیخواهانه مردم آلبانی را به عهده گرفت و اغلب این عمل را با نوشته های خود انجام میداد. و در همان اوایل در آثارش به عموم مردم خط مشی داد. در غیر این صورت وی خود را در مقابل مقامات رسمی عثمانی قرار می داد. نعیم فراشری در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۰۰ (۱۲۷۹ ق.ه) چشم از جهان فرو بست و در روستای «ارنکوی» استانبول دفن شد.^{۷۸}

آثار نعیم فراشری

نعیم فراشری یکی از معروفترین شعرای آلبانی در دوره تجدید حیات ادبی و فرهنگی است که در نیمه دوم قرن نوزدهم در آلبانی جریان داشت. به طور کلی ۲۲ کتاب اصلی از وی به جای مانده است. چهار کتاب به زبان ترکی عثمانی، یکی به زبان فارسی، دو تا به زبان یونانی و پانزده کتاب به زبان آلبانیایی.

-قواعد فارسیه بر طرز نوین (به زبان ترکی)- استانبول، ۱۸۷۱.

اولین کتاب نعیم دستور زبان فارسی بود با نام «قواعد فارسیه بر طرز نوین» که آن را در سال ۱۸۷۱ (۱۲۸۸ قمری) در استانبول چاپ کرد. این دستور زبان فارسی برای ترک زبانان نوشته شده بود. در مقدمه این کتاب نعیم چنین می گوید: «قواعد هر زبان کلید و سهولت تحصیل است. این کتاب درباره زبان شکر فشان فارسی بر طرز نوین با یک کوشش عاجزانه خدمت خوانندگان گرامی تقدیم

77 - Qosja, Rexhep, *Dialogje me shkrimtarët*, Rilindja, Prishtinë, 1979, p.58.

78 - Qosja, Rexhep, *Porosia e madhe*, Naim Frashëri, Tiranë, 1989, pp. 3,4,5,6,7.

می کنم»^{۷۹}. لازم به ذکر است که اگر نخستین دستور زبان فارسی را «دستور سخن» کتاب میرزا حبیب اصفهانی که در استانبول در سال ۱۲۸۹ ق. چاپ کرد، در نظر بگیریم، می توان گفت نعیم یک سال قبل از اصفهانی دستور فارسی خویش را نوشته است. و این می تواند نخستین دستور زبان فارسی محسوب شود.

- اختراعات و کشفیات (ترکی) - استانبول، ۱۸۸۱/۸۲

رساله برای دانش آموزان ابتدایی است.

- فصول اربعه (ترکی) - استانبول، ۱۸۸۳.

مجموعه ای است شامل چند داستان و شعر ترجمه از زبان فرانسوی.

- تخیلات (فارسی) - استانبول، ۱۸۸۴.

در بخش بعد در مورد این اثر مفصل سخن خواهم گفت.

- ایلیدا (ترکی) - استانبول، ۱۸۸۶.

ترجمه بخش نخست اثر هومر «ایلیاد».

- خواسته های واقعی آلبانیها (Ho alethes pothos ton skypetaron) (یونانی) - بخارست (رومانی) - ۱۸۸۶.

نعیم در این رساله خواسته ها و اهداف حرکت ملی آلبانیها را مطرح کرده است.

- عشق (Ho Eros) (یونانی) - استانبول، ۱۸۹۵.

یک منظومه غنایی با هشت قطعه شعر است. در این منظومه آگاهی و نزدیکی شاعر با فرهنگ یونان دیده می شود.

- کتاب برای خواندن بچه ها (E këndimit çunavet këndonjëtojeja) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۸۶.

- اشعار برای ابتدائیان ((Vjersha për mësonjëtoje të para) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۸۶.

- تاریخ عمومی برای دانش آموزان (Istori e përgjithëshme për mësonjëtoje të para) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۸۸.

نعیم فراشری با تهیه کردن چنین کتابهایی کوشش می کرد مدرسه ای به زبان آلبانیایی باز بکند ولی در آن زمان حکومت عثمانی سخت مخالفت می کرد.

- گله داری و کشاورزی (Bagëti dhe Bujqësi) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۸۶.

این اثر یک منظومه است با ۴۵۰ بیت که در آن زیبایی های طبیعت کشور آلبانی توصیف می شود. شاعر در این منظومه از زندگی شهری شکایت می کند و از زیبایی های روستای خود سخن می گوید. این اثر در زمان حکومت عثمانیها به صورت پنهانی به آلبانی وارد شد و با استقبال بسیار زیادی از طرف خوانندگان آلبانی بر خوردار شد.

- گل های تابستان (Lulete e Verese) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۹۰.

نعیم فراشری اشعار این کتاب را در سال ۱۸۸۴ در نشریه نور (Drita) که در استانبول منتشر می شد، چاپ کرد. اشعار گل های تابستان دارای مضامین مختلف هستند و با یک زبان ساده و پر رنگ

۷۹ - نعیم، محمد، قواعد فارسیه بر طرز نوین، مهندسیان مطبعسند طبع اولنمشدر، استانبول، ۱۲۸۸، مقدمه

نوشته شده اند. این اشعار شباهت زیادی با اشعار فارسی نعیم دارند، حتی برخی از این اشعار ترجمه چند شعر دیوان «تخیلات» هستند. مضمونهای غنایی و فلسفی در آن دیده می شود. نعیم فراشری در این اشعار از اندیشه عرفانی و حکمت اشرافی اقطاب عارفان و مشایخ صوفیان همچون محیی الدین ابن العربی اندلسی (متوفی ۶۳۸/۱۲۴۰) و مولانا جلال الدین محمد بلخی (م. ۶۷۲/۱۲۷۳) بهره برد. او در این اشعار به خواننده نشان می دهد که با چشم دل باید به مشاهده نور جمال ازلی نایل شد تا به درک حقیقت ذات اشیاء و فلسفه وحدت وجود رسید.

هر چه می گویم از ذات خداست و آنچه میپویم از ذات خداست
در حقیقت، جمله پیدا و نهان هر چه می جویم از ذات خداست ۸۰

عناوین اشعار گلهای تابستان به شرح زیر است:

زندگی، زمان گذشته، روز نو (نوروز)، چرا؟، قلب، روز سیاه، امان داریم، آب زلال، در محضر مسیح، بانوی سرنوشت، عباس علی (حضرت ابو الفضل ع.)، نی، قلب، مردگان، بلبل، یک گل پژمرده و با یک دختر مرده، زبان ما، شهر کرچا، خداوند، بیان، خائن، زیبایی و فقر نام دارند.

عباس علی

ای فرشته که پهلویم آمدی
از سوی خداوند مقتدر آمدی
چرا از کربلا سخن می گویی؟
می خواهی اشک بریزم؟
ای میدان کربلا!
که دائم جلوی چشمم جلوه گری
پر از خونی عباس علی
آن مرد کی است؟
آن مرد روی اسب
که مثل باد می رود
با دو - سه کودک در دستش،
عباس علی است
کودکان را به رود می رساند
چون تشنگی را تحمل نمی کنند
می گریند و در جست و جوی آبند
آبها را قطع کردند
در حال مرگند

مثل فقیر و مظلوم
در ماتم و در غم
آن قوم ظالم
هر طرف را محاصره کردند
قوم مریض و لعنتی
مثل ستمکار و جاهل
از وسط سربازان
به طرف دشمن می‌رود
عین فرشته خدا
زیر باد پرواز می‌کند
نیزه‌ها مثل تگرگ
از هر سو می‌آیند
خادم بشریت را
نیزه سوراخ می‌کند
لایق شجاعت را
خدا حفظش می‌کند
آن اسب چطور می‌دود؟
پاهایش بر زمین می‌خورد
از سرعت پاهایش
آتش بیرون می‌آید
ای حیوان بیچاره
پایت در روی آن زمین مگذار
چون خون مقدسی آنجا
ریخته شد، بچر از هوا
ای رود فرات بیچاره
گریه کن سرود نگو
اشک بریز و ناله کن
نخند و غم بخور
پسر فاطمة حسین را در نزد تو

قوم ناجوانمرد کشتندش، قوم لعنتی
عباس علی آمد در کوه تومور (آلبانی)

آمد پیش ما

آلبانی تنها نماند

چون خدا دوستش داشت

حسین عاشق آدمیت بود

و برای آن شهید شد

برای نجات بشریت

در کربلا جاننش را فدا کرد

حسین عاشقی است

که روی ما را سفید می کند

از او دوستی می آید

که ما را بالا می برد

یزید جنایتکار است

نماد زشتی

از نسبش بهره ای نمی آید

جز ننگ و سیاهی

هر کس کار خیر کند

انسانیت را دوست دارد

اعتقاد به علی (ع) دارد

هم راهی وی را پی می کند

دروغ، معاویه است

که امروز هم خرابکاری می کند

حق فاطمه است و خداوند بزرگ

زشتی، مروان است

که همه جا را سیاه می کند

شیطان، ابو سفیان است

که اکنون هم می کوبد

دوازده امامان

از علی (ع) به وجود آمده اند
در حیاتشان زجر و رنج کشیدند
به خاطر انسانیت
جانم فدای شما ای بزرگان عالم
که برای ما سختیها کشیدید
برای ما تنها یک کلمه امانت گذاشتند:
وفاداری و دین را

- بهشت و سخن پروانه (Parajsa dhe fjala fluturake) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۹۴.

این اثر شامل اشعاری با محتوای ساده است و همچنین در آن تأثیر پذیری نعیم از فرهنگ شرقی، مخصوصاً از فرهنگ ایرانی به چشم می خورد.

- تاریخ اسکندریک (Istori' e Skenderbeut) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۹۸.

نعیم فراشری در سالهای آخر زندگی خود دو وصیتنامه نوشت، یکی در کتاب «تاریخ اسکندریک» (۱۸۹۸ م) و دیگری در کتاب «کربلا» (۱۸۹۸ م). تاریخ اسکندریک مملو از اشعار حماسی ملی مردم آلبانی و دارای یک فضای شاعرانه و الهام از روحیه وطن پرستی است. با اثر تاریخ اسکندریک نعیم فراشری به آلبانیاییها آن چیزی را بخشید که از آن محروم بودند و آن حماسه ملی بود.

- کربلا (Qerbelaja) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۹۸.

این اثر زیبای شعری که با قلم اعجاز آمیز و تحسین برانگیز نعیم فراشری در ۱۰۷ سال پیش سروده شده است، در باره واقعه خونین کربلا و مصائب خاندان پیامبر (ص) سخن می گوید. نعیم فراشری شاعر مسلمان آلبانی که همواره بر بیداری احساسات ملی گرایانه و وطن پرستانه تأکید می کرده است، حماسه و واقعه کربلا را الهام بخش مبارزات ملی گرایانه و وطن پرستانه خود قرار داده و روشنفکران و جوانان آلبانی را به تاسی از آن ترغیب می کند. حماسه شورانگیز «کربلا» خطاب به فرشته ای است که از جانب خداوند به زمین آمده و داستان فاجعه کربلا را برای شاعر توصیف می کند. در این منظومه حماسی و مذهبی، نعیم رشادت امام حسین (ع) و دلوریهای عباس بن علی (ع) و سایر شهدا را بسیار می ستاید و آنها را مظهر نور حق و حقیقت می داند و در مقابل، خاندان ابوسفیان و آل مروان را از پیروان اهریمن و شیاطین می شمارد.^{۸۲} از صد سال پیش تاکنون خیلی کم در مورد این اثر ارزشمند سخن گفته شده است و همواره نویسندگان این شعر را به عنوان یک اثر مذهبی در نظر گرفته اند و کمتر به ابعاد مهم اجتماعی و ادبی آن پرداخته اند. هدف نعیم فراشری در این شعر سیاسی بوده و البته انگیزه های مذهبی شاعر نیز به این هدف خدمت کرده است. باید تأکید کرد که نعیم فراشری یکی از نخستین شاعران آلبانیایی بود که از موضوعات مذهبی برای هدفهای سیاسی استفاده می کرد. بعدها فان نولی نویسنده ارتدوکس در اوایل قرن بیستم میلادی نیز به همین روش گرایید. شعر نعیم در واقع بازتاب رویدادهای جامعه پریزن کوزوو به خصوص بعد از رویدادهای سال ۱۸۸۲ میلادی است، هنگامی که ترکیه عده ای از میهن پرستان آلبانیایی را با بکارگیری توطئه از ملت آلبانی جدا کرد و عده ای دیگر را با خشونت به قتل رساند، زندانی و یا تبعید کرد. جامعه پریزن در آن زمان همچون کربلا آلبانی بود.^{۸۳}

81 - Frasheri, Naim, Vepra - I, Prishtinë, 1986 p. 168.

۸۲ - گلشنی، دکتر عبدالکریم، فرهنگ ایران در قلمرو ترکان، (مقدمه) ص ۴۵.

۸۳ - ضیائی، علی اکبر، همان، ص. ۲۸۶.

قهرمانان جامعه پریزرن از علي (ع) و حسن و حسين عليهما السلام الگو مي گرفتند و به عنوان رزمندگان آزادي و عدالت در کشورشان شناخته مي شوند. آنان براي حقيقت و عدالت مبارزه مي کردند. علي (ع) کسي بود که ظهور کرد تا صلح و آزادي را گسترش دهد. اين انسان والا مردم فقير را دوست داشت و براي آنها از خودگذشتگي مي کرد. نعيم در کتاب کربلاي خود چنين مي نويسد:

مال خانه را انفاق مي کرد

براي غذا دادن به فقيران

به هر انساني رحم مي کرد

و به هر کسي نيکي مي کرد

هدفهاي علي (ع) چه بودند ؟

علي (ع) آرزو داشت

روز خوب فرا رسد

انسانيت را قانونمند کند

و وفا و حکمت را

فکر بسيار والاي او

روي کاغذ نوشتني نيست ۸۴

کساني که حماسه کربلاي نعيم را مورد بررسي قرار

مي دهند بويژه از فصل شانزدهم تا فصل بيست و پنجم مي توانند اين ابیات را فراموش کنند:

دين را بي آبرو کردید

و ملت و ميهن را

و ايمان قوي را

و از ميدان فرار کردید

در فصل هجدهم نعيم همه را به قيام فرا مي خواند:

کربلا را بيد آوريد

و همه آقايان ما را ۸۵

محقق آلبانيای دکتر یورگو بولو در مقاله اي به نام «شعر حماسي کربلا از نعيم فراشري» مي نويسد: «۱۰۰ سال پيش در سال ۱۸۹۸ م در شهر بخارست شعر حماسي کربلا به قلم نعيم فراشري چاپ شد. اين اثر با اينکه از نظر سبک و محتوا يکي از بهترين آثار شعري نعيم به شمار مي آيد، برخلاف ديگر آثار او تنها سه بار چاپ شده است. سرشت مذهبي کتاب مخالفان مذهب را ترسانيده و محققان را از بررسي آن اثر ارزشمند دور کرده است، در حالي که سالها پيش کم نبودند منتقداني که

84 - Naim, Frashëri, Vepra 4, p. 17.

85 - Ibid, p. 198.

آن را در صف اول ارزشهای شعری نعیم قرار می دادند. امروز شاعران و محققان در ارزیابی مجدد این اثر گامهای اول را برمی دارند.^{۸۶}

دکتر یورگو بولو با نگاه تحلیلی به وقایع تاریخی کربلا از زبان شاعر به بیان شرایط و اوضاع گذشته آلبانی می پردازد و بیان می دارد که شاعر تلاش می کند ایثار و از خودگذشتگی دینی حسین (ع) و اهل بیت و خاندان پیامبر(ص) را با روح حماسه ملی در مبارزات وطن پرستانه مردم آلبانی پیوند بزند. حماسه کربلا با ایثار و شجاعت آغاز می شود و با دعای بلند برای آلبانی به پایان می رسد. در واقع امروز هم که یک قرن از آن می گذرد، هنوز این اثر ”کربلا“ به ما پیام ایثار و از خود گذشتگی، تحمل و در عین حال دوستی و برادری و وطن پرستی می دهد.^{۸۷} این اثر ارزشمند با همکاری آکادمی علوم آلبانی و با بهره گیری از نسخه اصلی کتاب آماده وبه زیور طبع آراسته گردید.^{۸۸}

- دفتر بکتاشیا (Fletore e Bektashinjet) (آلبانیایی) - بخارست، ۱۸۹۶.

نعیم فراشری با تاثیری بی نظیر بر بیداری ملی آلبانی در اواخر قرن ۱۹ آرزو داشت که اعتقادات آزاد منشانه بکتاشی که از درون کودکی اش در روستای محل سکونت خود در آلبانی بدان وابستگی داشت به عنوان آیینی نوین در تمامی آلبانی انتخاب شود. دفتر بکتاشیا شامل اظهارات مقدماتی اعتقاد بکتاشی و مکتب شیعه است که دیدگاه خاصی را نسبت به باورهای این مکتب به دست می دهد. که به شکل زیر شروع می شود:

«هر بکتاشی به خداوند بزرگ و راستگو و محمد، علی، خدیجه، فاطمه، حسن و حسین ایمان دارد. به دوازده امام اعتقاد دارد که نامهای آنها این است. علی، حسن، حسین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق، موسی کاظم، علی رضا، محمدتقی، علی نقی، حسن عسکری، و محمد مهدی. علی پدر و فاطمه مادر تمامی آنها است. همچنین به بخشایش گذشته و آینده اعتقاد دارند. زیرا آنها به نیکی باور دارند و آن را می پرستند. فقط به آن اعتقاد دارند به آنها عشق می ورزند. بنابراین به موسی، مریم و عیسی و حواریون آنها اعتقاد دارند. به عنوان موسس آنها جعفر صادق و به عنوان بالادست حاجی بکتاش ولی را قبول دارند که از یک خانواده هستند. پیروان این فرقه می گویند: نیکویی کنید و از شیطان پرهیز کنید، بکتاشی به این کلمات ایمان دارند. حقیقت و تقوا، و هوشمندی و عقل و تمامی نیکی ها بر این صراط مستقیم حکم می رانند. ایمان بکتاشی صراطی گسترده است که عقل، برادری، دوستی، عشق، انسانیت و تمامی نیکی ها را روشن می کند در یک طرف آن شکوفه های دانش و در طرف دیگر آن شکوفه های حقیقت هستند. برای بکتاشی، جهان خود خداست.»^{۸۹}

لازم به ذکر است که فراشری در تمام نوشته هایش تمام ادبیات و جامعه آلبانیایی را تحت تاثیر خود قرار داده است.

دیوان تخیلات

استاد ایرانی دکتر عبدالکریم گلشنی چنین می نویسد: «اشعار فارسی نعیم فراشری در غرب و محمد اقبال لاهوری در شرق گویای این واقعیت است که زبان و شعر فارسی تا اوایل قرن بیستم در منطقه وسیعی از جهان، از شبه جزیره بالکان تا شبه قاره هند، در سطح مقدماتی و عالی رواج داشته

86 - Buló, Jorgo, Tripologjia e lirikës së Naim Frashërit, Tiranë 1999, p. 131.

87 - Buló, Jorgo, Qerbelaja e Naim Frashërit – 100 vjet më parë, Universi shqiptar i librit, nr. 3/1998, fq. 39-40.

88 - N. Frashri, Veptra 2, Prishtinë, p. 153.

درباره آثار نعیم فراشری نگاه کنید:

Qosja Rexhep, Porosia e madhe, Naim Frashëri, Tiranë, 1989.

Elsie Robert, Historia e Letërsisë Persiane, Dukagjini, Pejë 2001.

است و وسیله مؤثری برای پیوند افکار و بیان اندیشه های سخنوران و ادیبان این حوزه پهناور گیتی بوده است.^{۸۹} نعیم فراشری آثار نویسندگان بزرگی چون سعدی و مولانا جلال الدین رومی را مطالعه کرد و از آن زمان شروع به نگارش به زبان فارسی نمود. کتاب دیوان تخیلات او، که به زبان فارسی سروده شده، در سال ۱۸۸۵ م در استانبول به چاپ رسانید. این منظومه در قالب مثنوی و در ۲۴ بخش دارای مضمون های متفاوت، آمده که مجموعاً ۵۰۱ بیت است شاعر تاریخ سرودن هر مثنوی را در زیر آن نوشته است. هر سروده مثنوی نامی دارد که اغلب توصیفات طبیعی و تغزل گونه هایی است در وصف مظاهر طبیعت. چند سروده اجتماعی در رثای اقوام نزدیک شاعر هم در این دیوان دیده می شود.

نقد و بررسی مثنوی تخیلات

ویژگی های آوایی - موسیقایی دیوان تخیلات

در مجموعه تخیلات نشانه های زبان قدیم یا کلاسیک فارسی را مشاهده می کنیم، نشانه های فارسی که گاهی یک معنی دارد و گاه معانی دیگر، مثل بلبل ها، گلها، سرخ و گلستانها، گل نرگس، گل و گل با رابطه عرفانی شان، پروانه، شمع، آتش، شراب، کاسه جواهر، شخصیت های افسانه ای از انجیل و قرآن و غیره ... این نمادها که در طول قرن ها شکل گرفت، به کمک نعیم فراشری آمد تا او بتواند ایده های خویش را تجسم بخشد، مثل مرغ خوش، مرغ جان، مرغ دل، مرغ روز، مرغ زمین، باغ زمین و غیره ... این اصطلاحات تنها در زبانی که بر آن تعلق دارند معنی پیدا می کنند. حضور فراوان پرند در اشعار فارسی نعیم فراشری اینگونه توجیه می شود که این نماد یک موضوع سنتی در شعر فارسی است و به اشکال مختلف بکار گرفته می شود. نعیم فراشری به این روشها روح تازه ای در اثر خود «تخیلات» بخشید. در بیت اول شعری که با آن این مجموعه شروع می شود، وی خطاب بر مرغ خوش، از او می خواهد که به فضای عالم پرواز کند و اسرار آن را کشف کند. تمام منظومه از حیث وزن در بحر رمل مسدس محذوف، یعنی همان وزن مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی است. این نکته به احتمال قوی متأثر از مثنوی خوانی پیروان بکتاشیه در خانقاهای آن سامان بوده است. قالب مثنوی این فرصت را به شاعر داده است که در انتخاب قافیه آزاد باشد گاهی هجای قافیه در یک مصراع الحاقی است، اما چون آهنگ تغییر نکرده چندان بر کار شاعر خرده وارد نیست. مواردی چون:

این طبیعت این یم آب حیات؟ این حکم، این رازها، این معجزات؟

(تخیلات، ص. ۳)

قافیه کردن حیات با معجزات که ات در آن نشانه جمع است و الحاقی، از عیوب قافیه است ایضاً:

این حبوب بی شمار گوهرین عالمیست از ملک رب العالمین

(تخیلات، ص. ۶)

ین در گوهرین، پسوند نسبت و در عالمین، نشانه جمع عربی است.

ایضاً:

جمله موجودات و جمله کائنات می کنند افشای اسرار و نکات

(تخیلات، ص. ۷)

ات در کائنات، نشانه جمع مؤنث و ات در نکات، حاصل جمع مکسر است.

موسیقی درونی (هم حروفی، واج آرایی)

۸۹ - گلشنی، دکتر عبدالکریم، فرهنگ ایران در قلمرو ترکان، ص. ۵۰.

- استعمال الف اطلاق یا الف ندا:

آسمان آسا زمین خندان شده است جویبار اندر میان گریان شدست
(تخیلات، ص. ۹)

ایضاً:

ای دریغا ای دریغا دخترا دلفریبا دلستانا دلبرا
(تخیلات، ص. ۵۰)

ایضاً:

جویبارا دلنواز آواز تو زار و راز و باز و ناز تو
(تخیلات، ص. ۸۳)

تکرار:

بی تو ماندم بی تو ماندم در جهان خاک شو ای دهر دون وی آسمان
(تخیلات، ص. ۵۰)

ایضاً :

الوداع الی دوستان الوداع الوداع ای دادرانم الوداع
(تخیلات، ص. ۴۳)

اشکال وزن :

برگل خندان خود خندان شود همچو من گه شاد و گه نالان شود
(تخیلات، ص. ۱۴)

دو کلمه قافیه خند + ان و نال + ان، به کمک پسوند صفت سازِ آن، هموزن شده اند و این از عیوب قافیه ص محسوب می شود.

حوزه واژگان

شاعر پارسی گوی آلبانیایی، نعیم فراشری، در مثنوی بلند خود، ضمن به کارگیری زبانی ساده و روان، به مناسبت وزن و تنگی قافیه گاه واژه سازی کرده و در این رهگذر کلماتی با پسوندهای فارسی به صورت مشتق ساخته، یا به صورت مرکب واژه های جدیدی آفریده که برای فارسی زبانان تا حدی غریب و ناآشناست. اینک نمونه هایی از این دست:

الف . واژه های مرکب :

- پرتو اندازان (کنایه از ستارگان)

این فضای آب رنگ بی کنار پرتو اندازان بی عد و شمار

(تخیلات، ص. ۳)

- سرهما: آشکار شونده

تا شود زو عالمی نو سرهما تا پرد با دیگران اندر فضا

(تخیلات، ص. ۳)

- دُمدار : دنباله دار

می رود دمدار مانند سنان رقص و دوران می کند در آسمان

(تخیلات، ص. ۳)

- نشئه یاب : زندگی خواه

نشئه یاب است از تو جمله کاینات مور و مرغ و جویبار و هر نبات

(تخیلات، ص. ۹)

- پُرتاب : تابنده، تابان

هر یکی زایشان گشت اندر فضا اختر پرتاب و پر نور و ضیا

(تخیلات، ص. ۱۱)

- تابدار : تابنده

هر یکی از اختران تابدار در میان آسمان نوربار

(تخیلات، ص. ۱۲)

- جالب دل: دلپسند، جذاب

ناگهان آوازی پر سوز و گداز جالب دل شارح راز دراز

(تخیلات، ص. ۱۴)

- خرابدست: آنچه با دست خراب شده (صفت مفعولی مرخم)

باز بر ما بگذر ای لطف کریم باز دوزخ را بدست کن نعیم

(تخیلات، ص. ۲۱)

- شدت هما : شتابان، شدید

که روی مانند اسب بی عنان صولت و شدت های و کف فشان

(تخیلات، ص. ۹۳)

- کف فشان: کف آلود

که روی مانند اسب بی عنان صولت و شدت های و کف فشان

(تخیلات، ص. ۹۳)

- لافگو: لافزن، زبان دراز

سرکشیده میش ها اندر فراز لاف گو گشته درختان دراز

(تخیلات، ص. ۴۹)

واژه های مشتق

- آسمان آسا: آسمان گونه

آسمان آسا زمین خندان شدست جویبار اندر میان گریان شدست
(تخیلات، ص. ۹)

- میت آسا: مرده سان

دامنت مانده به چنگال قدر میت آسا کشته ای آه ای قمر
(تخیلات، ص. ۲۳)

- سرتسر: سرتاسر (سراسر)

سرتسر گویی طبیعت یکزبان گشته و می گوید این راز نهان
(تخیلات، ص. ۱۴)

آرایه های معنوی:

- فخریه (تفاخر به شعر خویش)

ناگهان آوازی پر سوز و گذار جالب دل، شارح راز دراز
از سما آید بود دمساز من از خدا آید شود همراز من
چیست یارب؟ چیست این شیرین صدا از کجا آید؟ خدایا! از کجا
از کجا آید چنین دلجو سرود از زمین یا خود ازین طاق کبود
بلبلا! ای شاعر شیرین زبان خوش بخوان این راز مبهم را بخوان
(تخیلات، صص. ۱۴-۱۵)

تعجیز (اظهار عجز و ناتوانی از ثنای پروردگار)

کی تواند گفت راز آسمان این زبان و این دهان مردمان
(تخیلات، ص. ۴)

- مراعات نظیر:

ای سما ای آفتاب ای اختران ای وطن ای روز ای شب ای زمان
(تخیلات، ص. ۴۳)

ایضاً:

نشئه یاب است از تو جمله کاینات مور و مرغ و جویبار و هر نبات
(تخیلات، ص. ۹)

ایضاً:

ابر و باد و موج و بحر جویبار کوهسار و مرغزار و سبزه زار

(تخیلات، ص. ۷)

- تشبیه:

مرغ هوش : تشبیه رسا (بلیغ)

مرغ هوش من بدین بحر عظیم اوفتد در ورطه پر باک و بیم

(تخیلات، ص. ۲۸)

دریا و ماه روی یار آسا شده. تشبیه تسویه به اعتبار طرفین تشبیه

روی یار آسا شده دریا و ماه سایه ها افتاده چون خال سیاه

(تخیلات، ص. ۱۲)

- استعاره مصرّحه :

از کجا آیی ای درخت سما با چنین تاب و چنین ناز و ادا

(تخیلات، ص. ۱۹)

کفن: استعاره از برف

جمله عالم همچو مرده سرد گشت یک کفن بینم همی بر کوه و دشت

(تخیلات، ص. ۰۳)

استعاره مکنیه - تشخیص : (Personification)

شمع نیم مرده: استعاره از برق امید

نسیم مرده شمعکی بینم ز دور در دلم آید ازو تاب و سرو

(تخیلات، ص. ۱۷)

نگاه صبح خندان : استعاره از طلوع خورشید

آفتاب اینک نمایان می شود از نگاهش صبح خندان می شود

(تخیلات، ص. ۵۳)

- غمزه اختران : چشمک ستاره ها

اختران با یکدیگر غمزه کنان می شوند آهسته آهسته نهان

(تخیلات، ص. ۵۳)

- خواب باد، اشک درختان : جان بخشی

باد در خواب و درختان اشک ریز سبزه زار و زهره‌هایش مشک ریز

(تخیلات، ص. ۱۳)

- طبیعت درخت رعنا و دلبر :

خود طبیعت دخترآسا گشته است دلبر و رعنا و زیبا گشته است

(تخیلات، ص. ۱۲)

- نوبهار دلکش و جان پرور: معشوق

نوبهارا دلکش و جان پروری دختر نازک تن و سیمین بری

(تخیلات، ص. ۸)

- راز گفتن باد صبا به گل : جان بخشی

رازها گوید به گل باد صبا بلبل شوریده گوید با نوا

(تخیلات، ص. ۷)

- کنایه:

خاکدان : کنایه ایما از زمین

از سموات آمدی ای نوبهار تا کنی این خاکدان را لاله زار

(تخیلات، ص. ۹)

سبزپوشان کرام : کنایه ایما از درختان

بر کنارش سبزپوشان کرام ایستاده با کمال احترام

(تخیلات، ص. ۴۸)

- تلمیح به قرآن :

زو بیاید باز می گردد بدو کل شیء هالک الا وجهه

(تخیلات، ص. ۵)

(سورة قصص، آیه ۸۸)

تا بخوانم ثم وجه الله را تا بیاید چشم آن درگاه را

(تخیلات، ص. ۹)

(سورة بقره، آیه ۱۱۵)

قدرتی بی سان و بی پایان و حد حکمتی بی چون هو الله الصمد

(تخیلات، ص. ۵۵)

(سورة توحید، آیه ۲)

جمله اجزای طبیعت در سکوت پیش ذات پاک حی لایموت

(تخیلات، ص. ۱۳)

سوره فرقان، آیه ۵۸

هر چه بیند دلکش و پرتو نهایست لمعة برق تجلی خداست

(تخیلات، ص. ۲)

(سورة اعراف، آية ۱۴۳)

لیک نبود چیزکی محو و تباه جمله موجودند اندر بارگاه

(تخیلات، ص. ۵)

(مصرع اول: سورة آل عمران، آية ۱۹۱، مصرع دوم سورة حجر، آية ۲۱.)

- تلمیح به خطبة نخست نهج البلاغه:

مدتی کین مهر بالای منیر وین زمین و ماه هم بودند اثیر

و آن زمان که شمس و ماه این زمین دود بودند و تنی شد آتشین

شد زمین و مه جدا از آفتاب دور شد مه هم زیهلوی تراب

هریکی زیشان گشت اندر فضا اختری پرتاب و پرنور و ضیا

شد نمایان بعد از آن این خاکسار آب و برگ و جانوران بی شمار

(تخیلات، ص. ۱۱)^{۹۰}

تحلیل بلاغی برخی از اشعار فارسی نعیم فراشری

آسمان

۱ شب لطیف و ماه تابان دلبر است

باد مشکین، زمین پر زیور است

مرغ هوشم می پرد اندر سما

در فضای نور پاش جانفزا

گه شود همراه و یار اخترا

گه رود تا آشیان کهکشان

هر چه بیند دلکش و پرتو نماست

لمعه برق تجلی خداست

۵ پرتوی بی ابتداء و انتها

قدرت و تصویر و معنای خدا

چیست این کائنات بی حساب

این نظام و این کتاب مستطاب؟

این فضای آب رنگ بی کنار

پرتو اندازان بی عد و شمار؟

این همه زرین لقا سیمین بران

۹۰ - پشتدار، علی محمد، محمد نعیم فرلشری شاعر پارسی گوی و متعهد آلبانیایی، نشریه نامه پارسی، سال نهم - شماره اول، بهار ۱۳۸۳، صص. ۱۲۷ - ۱۴۵.

نور پاش و چابک و رقص آوران؟
این طبیعت، این یم آب حیات؟
این حکم، این رازها، این معجزات؟
۱۰ این چه اجرارمند پرتاب و شرر؟

این چه اکوانند پر از نور و فر؟
میزند آهسته پر در کهکشان
همچو لکک بچه یی در آشیان
تا شود زو عالمی نو سرما
تا پرد با دیگران اندر فضا
می رود دمدار مانند سنان
رقص و دوران می کند در آسمان
شمع اندر دست و می پوید مدام
خانه بر دوشست و بی جای و مقام
۱۵ می رود از در گهی بر درگهی

در میان آسمانان گمرهی
از کجا آید بدین رفتار و تاز
با چنین تاب و چنین زلف دراز؟
می نیابد راه او چشم بشر
زانکه کوتاه است مردم را بصر
می نهد پا بر اثیر و می دود
در فلک بهر سیاحت می رود
دلستانی، ای همایون آسمان
جانفروزی، ای فضای بیکران

۲۰ سرحد و پایان ندارد این فضا
پر ز اجرام است و پرتاب و ضیا
کی تواند گفت راز آسمان
این زبان و این دهان مردمان
ای سپهر نور ریز حقه باز
کار تو و حال تو راز است راز

حکمت بی حد و پایان و کنار
اختراست بی حساب و بی شمار
چيست اين قانون قدرت اشتمال؟
تاب و فيض و لطف رب ذوالجلال
۲۵ گرچه چیزی نیست سالم از خلل

جز به ذات لایزال و لم یزل
لیک نبود چیزکی محو و تباه
جمله موجودند اندر بارگاه
زو بیاید باز می گردد بدو
کل شی هالک الا وجهه
اختران هم با چنین قدر اجل
در پی ایشان می تازد اجل
تا کند هر پیر را از نو جوان
مرگ را ایزد فشاند اندر میان
۳۰ گر حقیقت خواهی ای مرد خدای

این طبیعت را همیشه آزمای
عارفانه یک نظر کن در سما
تا بیابی بارگاه کبریا
لیک ای کرم زمین خاموش شو
تا به راز آسمان هرگز مرو
در جهان بر قطره یی آبی نگر
تا در آن بینی هزاران جانور
حکمت یزدان هر جا ظاهرست
قدرتش بر هر چه بینم باهرست

۳۵ پیش این اسرار و انوار و حکم
دم مزن هین از وجود و از عدم
نزد تو، ای بحر ژرف بی کنار
شرمسارم، شرمسارم، شرمسار
این حبوب بی شمار گوهرین

عالمیست از ملک رب العالمین
 بلبل، خاموش باش و دم مزین
 نزد گل بنشین و پر بر هم مزین
 تا کند هوشم سفر سوی سما
 تا شود در عشق راز او فنا
 ۴۰ تا بخوانم ثم وجه الله را
 تا بباید چشمم آن درگاه را
 خود ندانم بعد ازین من چیستم
 بعد ازین من نیستم من نیستم ۹۱

بیت ۱ بیان: در ترکیب ماه تابان دلبر است، اگر دلبر را صفت ماه ندانیم و همان معشوق بدانیم می توان قائل به تشبیه شد، از نوع حسی به حسی، مفرد به مفرد، مجمل (وجه شبه محذوف، زیبایی و درخشانی) و موکد. در مصراع دوم مقصود از زیورهای زمین می تواند استعاره ای مصرحه باشد از گل ها و گیاهان سبز بهاری.

* بدیع: تناسب بین شب، ماه و زمین، سجع متوازی بین دلبر و ورزیده

* معانی: بیت از چهارجمله خبری تشکیل شده که فعل ربطی « است »، از پایان دو جمله اول دو مصراع حذف شده و با حرف ربط به جمله بعدی وصل شده است.

بیت ۲ بیان: مرغ هوش؛ اضافه تشبیهی، اضافه مشبه به به مشبه، تشبیه از نوع بلیغ و ذهنی به حسی. فضای نورپاش: استعاره از آسمان

* بدیع: سجع متوازی بین سما و فضا و سجع مطرف بین این دو یا جان فزا.

همصدایی با مصوت بلند «آ» پنج بار.

* معانی: بیت از یک جمله خبری تشکیل شده است مصراع دوم متمم مصراع اول است.

بیت ۳ بیان: آشیان کهکشان: اضافه تشبیهی، اضافه مشبه به به مشبه، کهکشان به آشیانه ای برای «مرغ فکر» تشبیه شده است، از نوع بلیغ حسی به حسی.

* بدیع: سجع متوازی بین شود / رود. و اختران / کهکشان. همصدایی با مصوت بلند «آ» هفت بار. همحروفی با صامت «ر» ۴ بار.

* معانی: دو جمله خبری که نهادش به عهد ذکری در ادبیات ماقبل محذوف است و فعل هر دو جمله برای تأکید مقدم شده است .

بیت ۴ * بدیع: تناسب بین پرتو، لمعه و برق، همصدایی در مصوت کوتاه در مصرع دوم.

سجع متوازی بین نما / خدا

* معانی: دو جمله خبری.

بیت ۵ * بدیع: آرایه تضاد بین ابتدا / انتها همحروفی با صامت «ت».

* معانی: فعل از هر دو مصرع محذوف است برای تأکید در مفهوم بیت.

بیت ۶ بیان: کتاب مستطاب استعاره از جهان هستی .

* بدیع: سجع مطرف در کتاب / مستطاب. و سجع متوازی در حساب / کتاب و همصدایی در مصوت بلند «آ»

* معانی: جمله سوالی برای ابزار شگفتی

بیت ۷ بیان: فضای آب رنگ، استفاده از آسمان آبی پرتو اندازان، استعاره از ستارگان.

* بدیع: سجع متوازی در کنار شما / شمار ، همصدایی در مصوت بلند «آ» و همحروفی با صامت «ر»

* معانی: سوال برای ابزار شگفتی در ادامه سوال های قبلی

۸ بیان: زرین لقاء، سیمین بران نورپاش، و چابک و رقص آوران: استعاره از ستارگان چشمک زن

* بدیع: تناسب و سجع متوازی بین زرین و سیمین همصدایی با «آ» و همحروفی با «ر» و «ن»

* معانی: سوال برای اظهار شگفتی

۹ * بدیع: سجع مطرف میان حیات / معجزات

* معانی: تکرار صفت اشاره «این» برای تأکید در سوال و سوال برای ابراز شگفتی

۱۰ * بدیع: ارائه مماثلہ بین دو مصراع با تقابل سجع های متوازن و متوازی. تناسب بین تاب، نور و شرر

* معانی: جمله سوالی برای شگفتی و اظهار عجز از ادراک عظمت هستی

۱۱ بیان: مشبه مرغ فکر است، تشبیه از نوع ذهنی به حسی، موکد، مفصل و مفرد به مفرد است.

می توان مشبه را ستاره گرفت، در این صورت حسی به حسی است.

* بدیع: سجع متوازی بین پر / در. و کهکشان / آشیان

* معانی: جمله خبری به غرض بیان شباهت

۱۲ * بدیع: سجع متوازی بین شود / پرد. و ما / فضا سجع مطرف بین سر / اندر همصدایی با «آ»

* معانی: دو جمله خبری، فعل هر دو به جهت تأکید مقدم شده است و نهاد به قرینه ذکر در بیت ماقبل محذوف است. یعنی «مرغ فکر» و یا «ستاره».

۱۳ بیان: تشبیه حرکت ستاره در آسمان به حرکت نیزه و سنان، حسی به حسی، مفصل و مجمل و مرکب به مرکب.

* بدیع: سجع مطرف بین سنان / دوران / آسمان همصدایی یا صامت «س» و «د» و «ر» و همصدایی با مصوت بلند «آ»

* معانی: دو جمله خبری به غرض تشبیه.

بیت ۱۴ * بدیع: سجع متوازی در مدام / مقام و سجع مطرف بین دست / دو شست

* معانی: دو جمله خبری

بیت ۱۵ * بدیع: سجع متوازی میان برادر و درگه / گمره

- * معانی: جمله خبری مصرع دوم متمم مصرع اول تواند بود متعلق به فعل می رود
- بیت ۱۶ بیان: ستاره به معشوقی تشبیه شده که زلف دراز و رفتاری با ناز دارد، لکن مشبه محذوف است.
- * بدیع: آرایه تشخیص یا جاندارانگاری برای ستاره. سجع مطرف بین تاز / دراز. و سجع متوازن بین تاز/ تاب
- * معانی: جمله سوالی برای اظهار شگفتی
- بیت ۱۷ * بدیع: سجع مطرف بین راه / کوتاه سجع متوازی بین / بشر و بصر
- * معانی: دو جمله خبری
- بیت ۱۸ * بدیع: سجع متوازی بین می نهد / می دود و می رود تناسب بین اثیر و فلک
- * معانی: دو جمله خبری
- بیت ۱۹ * بدیع: سجع متوازی در دلستان / آسمان / بیکران
- * معانی: دو جمله خبری با حرف ندا ، ندا به غرض بیان شگفتی است
- بیت ۲۰ * بدیع: سجع متوازی در فضا / ضیا و همصدایی با مصوت بلند «آ» هفت بار
- * معانی: از جمله های خبری تشکیل شده است.
- بیت ۲۱ * بدیع: سجع متوازی بین آسمان / مردمان و نیز زبان / دهان
- * معانی: یک جمله سوالی است که سوال بلاغی است از نوع استفهام انکاری
- بیت ۲۲ * بدیع: آرایه تشخیص، سپهر را به انسانی حقه باز مانند کرده است. سجع متوازی بین باز / راز. سجع متوازن بین کار / باز و راز همصدایی با مصوت بلند «آ» همحروفی با صامت «ر» و «ز»
- معانی: جمله ندایی برای بیان عجز از ادراک و شگفتی.
- بیت ۲۳ * بدیع: سجع متوازی بین شمار / کنار
- * معانی: جمله خبری به غرض بیان شگفتی.
- بیت ۲۴ * بدیع: سجع متوازی بین اشمال / ذوالجلال
- * معانی: جمله های سوالی به غرض بیان عجز و شگفتی.
- بیت ۲۵ * بدیع: سجع متوازی در خلل / یزل همحروفی با صامت «ز» و «ذ»
- * معانی: جمله شرطی است جواب شرط بیت بعدی است.
- بیت ۲۶ * بدیع: سجع مطرف در تباه و بارگاه
- * معانی: جمله خبری، جواب شرط.
- بیت ۲۷ * بدیع: سجع مطرف در زو / بدو / وجهه
- * معانی: دو جمله خبری.
- بیت ۲۸ * بدیع: جناس تام بین اجل / اجل. اولی به معنای بزرگ دومی به معنای مرگ

* معانی: جمله خبری

بیت ۲۹ * بدیع: تضاد در پیر و جوان، سجع متوازی در جوان / میان

* معانی: جمله خبری، مصرع اول متمم، «ت» به معنای برای اینکه و به خاطر اینکه و «یا» مصرع اول جواب شرط مقدم برای تأکید.

بیت ۳۰ * بدیع: سجع مطرف بین خدای / آزمای

* معانی: دو جمله شرطی (شرط و جواب شرط)

بیت ۳۱ * بدیع: سجع مطرف در سما / کبریا همصدایی با مصوب بلند «آ»

* معانی: جمله خبری، مصرع اول یا به مصرع دوم پیرو موول.

بیت ۳۲ بیان: کرم زمین: می تواند استعاره از خود شاعر یا انسان نوعی باشد.

* بدیع: تضاد در زمین و آسمان

* معانی: جمله امری، غرض از امر اثبات عجز است.

بیت ۳۳ * بدیع: سجع مطرف بین جهان / آن / هزاران و نیز نگر / جانور

* معانی: مصرع اول جمله امری مصرع دوم غرض از امر را بیان می کند.

بیت ۳۴ * بدیع: سجع متوازی در قدرت / حکمت و باهر / ظاهر

* معانی: دو جمله خبری

بیت ۳۵ * بدیع: سجع متوازی در اسرار / انوار حکم / عدم ارایه تضاد بین وجود / عدم

* معانی: جمله امری به غرض بیان عجز

بیت ۳۶ بیان: بحر ژرف بی کنار می تواند استعاره از خداوند باشد یا آسمان.

* بدیع: سجع متوازی در بی کنار / شرم سار

* معانی: جمله ندایی، تکرار جمله خبری شرمسارم که مرکب از نهاد و فعل است به غرض تأکید در عجز و اندوه است.

بیت ۳۷ بیان: حبوب بی شمار گوهرین: استعاره از ستارگان آسمان

* بدیع: سجع متوازی در گوهرین / عالمین

* معانی: جمله خبری

بیت ۳۸ بیان: بلبل: استعاره از خود شاعر است.

* بدیع: سجع متوازی بین دم مزن / هم مزن پر / بر سجع مطرف بین گل / بلبل

* معانی: امر برای بیان عجز و اندوه

بیت ۳۹ * بدیع: آرایه تشخیص (جاندار انگاری) در هوش که به مرغی مانند شده است.

* معانی: جمله خبری، بیان غرض از امر بیت ناقل می تواند باشد.

بیت ۴۰ بدیع: سجع متوازی بین الله / درگاه

بیت ۴۱ * بدیع: سجع متوازی بین چپستم / نیستم

* معانی: تکرار جمله من نیستم برای تأکید در حیرت و عجز.

زبان دل

۱ می کند هر دم طبیعت در جهان

راز خود را شرح و اعلان و بیان

گه بگوید بازبان قیل و قال

گه بگفتار مجسم که به حال

رازها گوید به گل باد صبا

بلبل شوریده گوید بانوا

جمله موجودات و جمله کائنات

می کنند افشاء اسرار و نکات

۵ ابر و باد و موج و بحر و جویبار

کوهسار و مرغزار و سبزه زار

آسمان و اختران و این و آن

سبز گویند و فصیح و تر زبان!

بهر آن حق داد دل را این زبان

تا بگوید با وی این راز نهان

این زبان را بشنوند ارباب علم

محرمان راه و راز باب علم ۹۲

بیت ۱ * بدیع: تشخیص، طبیعت به انسانی سخنور مانند شده است. سجع متوازی بین جهان / بیان و سجع مطرف بین این دو با اعلان.

بیت ۲ * بدیع: سجع متوازی بین حال / قال -

بیت ۳ بدیع: صنعت تشخیص در باد صبا و بلبل که فعل گفتن به آنها داده شده است. سجع متوازی در صبا / نوا.

بیت ۴ * بدیع: سجع متوازی در موجودات / کائنات وسجع مطرف بین این دو با « نکات »

بیت ۵ و ۶ بدیع: آرایه تشخیص (Personification) سجع متوازی در جویبار / کوهسار / مرغزار / سبزه زار و نیز آسمان / اختران و سجع مطرف بین این دو با آن و زبان.

بیت ۷ * بدیع: سجع متوازی بین زبان / نهان و سجع مطرف بین آن با زبان و نهان

بیت ۸ * بدیع: سجع مطرف بین ارباب / باب همصدایی با تکرار مصوت بلند «آ»

نو بهار

۱ نو بهارا دلکش و جانپروری
دختر نازک تن و سیمین بری
روی خندان طبیعت روی توس
بوی باغ و بوی گلشن بوی توس
بر زمین ما فرستادت خدا
دستگیرت کرد بهر هر گدا
بوی یار آید مرا از بوی تو
خوی او باشد پدید از خوی تو
۵ لطف تو گشته یتیمان را پدر
بیوگان را همتت گشته پسر
دست تو کرده جهان سر به سر
پرز بوی و رنگ و زیب و نور و فر
نشئه یاب است از تو جمله کائنات
مور و مرغ و جویبار و هر نبات
این زمین مرده از تو یافت جان
زان همی بینم جهان را شادمان
۱۰ از سماوات آمدی، ای نو بهار
تا کنی این خاکدان را لاله زار
نعمتی از عرش و کرس آورده یی
جمله عالم را گلستان کرده یی
آسمان آسا زمین خندان شده است
جویبار اندر میان گریان شده است
هر درخت و هر نهال و هر نبات
یافته از تو فر و تاب و حیات
آن یکی را تاج زرین بر سرست
وان دگر را دامنی پرگوهرست
۱۵ روی عالم صحن عود و عنبراست
پر زلعل و گوهر و سیم و زراست

باد و مرغ و سبزه زار و آب جوی
 پر زآهنگند و پر از گفت و گوی
 نو بهار، چون که تو از کردگار
 بر زمین گشتی بشر را یادگار
 یک نگه کن بر مزار یار من
 تا بروید سنبل و گل از کفن
 نرگسی زان چشم مست دلنواز
 سنبلی از زلف دلجوی دراز
 ۲۰ باز چون عودت کنی باری دگر
 گریم من، بر مزارم برگذر
 نزد خاک گور من بنشین دمی
 وز سرشک خود بریزم شبنمی
 تا بروید از گلم تازه گلی
 تا برآید زاستخوانم بلبل۹۳

بیت ۱ بیان: تشبیه نوبهار به دختر نازک تن سیمین بر تشبیه از نوع حسی به حسی، موکد (بدون ادات تشبیه)، مفصل (وجه شبه دلکش و جان پرور) مفرد به مفرد است.

* بدیع: سجع متوازی در جانپرور / سیمین بر

* معانی: جمله ندایی به غرض تشبیه (خبری)

بیت ۲ * بدیع: آرایه تشخیص نسبت دادن روی خندان به طبیعت و بهار. سجع متوازی در روی / بوی

بیت ۳ * بدیع: تشخیص، سجع متوازی در خدا / گدا و سجع مطرف بین این دو با «ما»

* معانی: جمله خبری

بیت ۴ بیان: تشبیه مضمَر (پنهان) نوبهار به یار، تشبیه از نوع حسی به حسی، مفرد به مفرد، موکد و مفصل

بدیع: سجع متوازی در بوی / خوی . همصدایی با تکرار مصوت بلند «آ»

بیت ۵ بیان: تشبیه نوبهار به پدر برای یتیمان: حسی به حسی، مفرد به مفرد، موکد، مفصل و نیز تشبیه آن به پسر برای بیوگان از همان نوع.

بدیع: سجع متوازی در پدر / پسر

بیت ۶ * آرایه تشخیص، قائل شدن دست برای نوبهار سجع متوازی در سر / فر و سجع متوازی در بوی / نور

بیت ۷ * بدیع: سجع مطرف در کائنات / نبات.

* معانی: تقدیم فعل برای تأکید و عطف مسندالیه برای توسیع

بیت ۸ * بدیع: آرایه تشخیص در زمین و جهان

بیت ۹ * بدیع: آرایه تشخیص برای نوبهار

بیت ۱۰ * بدیع: سجع مطرف در آورده یی / کرده یی

بیت ۱۱ بیان: تشبیه زمین به آسمان، مفرد به مفرد، حسی به حسی، مرسل (ادات تشبیه آسا)
مفصل

* بدیع: آرایه تشخیص در زمین و آسمان و جویبار سجع متوازی در خندان / گریان و همصدایی با
« آ »

بیت ۱۲ * بدیع: سجع متوازی در حیات / نبات. همصدایی با مصوت بلند «آ»

* معانی: قید هر برای هر سه مسندالیه برای تأکید در مسندالیه

بیت ۱۳ بیان: تشبیه گل به پادشاهی که تاج زرین دارد، مضمّر است.

* بدیع: تشخیص در گل سجع متوازی بین بر / سر و سجع مطرف بین این دو با «گوهر» و «دگر».

بیت ۱۴ * بدیع: سجع مطرف در عنبر / زر و سجع متوازی در غبر / گوهر. تناسب بین گوهر و
سیم و زر

بیت ۱۵ * بدیع: سجع متوازی در جوی / گوی

* معانی: عطف مسندالیه برای توسیع و وسعت دادن به آن است.

بیت ۱۶ * بدیع: سجع متوازی در کردگار / یادگار

بیت ۱۷ * بدیع: آرایه تشخیص، نسبت دادن نگاه کردن به نوبهار سجع مطرف بین مزار / یار و
من / کفن.

بیت ۱۸ * بدیع: سجع مطرف بین دراز / دلنواز تناسب بین سنبل و نرگس و چشم و زلف

بیت ۱۹ * بدیع: سجع متوازی بین دگر / گذر و سجع متوازن بین باز / بار

* معانی: جمله امری بر مزارم برگذر به غرض بیان حسرت و اندوه است.

بیت ۲۰ بیان: تشبیه باران به سرشک از نوع مضمّر

* بدیع: تشخیص، سجع مطرف در دمی / شبنمی

بیت ۲۱ * بدیع: سجع مطرف در گل و بلبل جناس اشتقاق یا شبه اشتقاق در بروید/ برآید

صبر و امید

۱ ای زمان رفته حسرت پروری
دلخراش و تلخ و ماتم آوری
از تو این دل جز به آه و درد و راز
جز به اندوهی ندارد یادگار
هر مصیبت کز دلم بگذشته است
با دیء تاثیر دیگر گشته است
گلشن دل را همانند اکنون گلی
سبزه یی، یا میوه یی، یا سنبلی
۵ خاک شد، خاشاک شد، افسرده شد
چاک شد، غمناک شد، پژمرده شد
غنچه ها گلها شده محو و تباه
مانده گلبن سخت و بی برگ و سیاه
تا نباشد حاصل امر آرزو
یک شکوفه است عمرما بیرنگ و بو
همچنان کاندز زمستان آفتاب
سرکشد گاه گاه از زیرسحاب
شعله یی از چشمش آید بر جهان
باز باشد لیک پنهان ناگهان
۱۰ آنچنان اندر دلم روی امید
در میان دردها بشد پدید
ناگهان لیکن شود محو و فنا
می نهد اندر دلم دیگر عنا
نیم مرده شمعی بینم زردور
در دلم آید از و تاب و سرور
می روم باصد امید و صد شتاب
وان امید، آن شمع خواب است و سراب
می ندانم کیست، گر بی درد و رنج
زیست اندر عالم خوار و سپنج

۱۵ جان و دل همواره اندر زحمتند

در مشاق و غفلت، و درمحتند

من ازین بازیچه دوران مات

وین غم من برقرار و برحیات

من شوم بیرون ازین دار و دیار

او مگر بعد از وفاتم پایدار

کشتی عمر بشر در بحر دور

می رود همواره پیش باد جور

بادباناش آه و حزن و حسرت است

بار او اندوه و یأس و محنت است

۲۰ در میان موج این بحر غریب

افتد و خیزد به صد گونه نهیب

هر نفس در گیر و دارو کارزار

دائما در کار و بار و بیقرار

می نتاند لیک هیچ انداختن

لنگرش در بحر اکدار و محن

دائما پیشش سراب آسا امید

ناگهان در قعر باشد ناپدید

شد تلف اینجا چنین کشتی هزار

تخته یی زانها نبینم بر کنار

۲۵ آنکه مردم را زحسرت ساخته است

در دلش صبر و امید انداخته است ۹۴

بیت ۱ * بدیع: سجع متوازی بین پرور / آور، همحروفی با صامت «ر»

بیت ۲

بیت ۳ * بدیع: سجع مطرف بین گذشته / گشته

* معانی

بیت ۴ بیان: گلشن دل اضافه تشبیهی است. اضافه مشبه به به مشبه تشبیه از نوع مفرد به مفرد، ذهنی به حسی و بلیغ است. گل و سبزه و میوه و سنبل را میتوان استعاره از امید و شادابی و طراوت دانست.

* بدیع: سجع مطرف بین گل / سنبُل، تناسب بین گل و سبزه و سنبُل

* معانی: جمله خبری به غرض بیان اندوه و حسرت.

بیت ۵ * بدیع: آرایه موازنه و ترصیع میان دو مصراع با مقابله اسجاع متوازی و متوازن.

* معانی: تکرار فعل ربطی برای تأکید در مفهوم اندوه و حسرت

بیت ۶ * بدیع: سجع متوازی بین تباہ / سیاه.

بیت ۷ بیان: تشبیه عمر به شکوفه ای بی رنگ و بو، تشبیه حسی به حسی یا می توان عمر را ذهنی تصور کرد. مفرد به مفرد، موکد به مفصل.

* بدیع: سجع مطرف در آرزو / بو یا سجع متوازی بین آرزو / رنگ و بو.

بیت ۸ بیان: تمثیل است برای هم بیت قبل و بیشتر برای بیت بعد

* بدیع: سجع مطرف بین سحاب / آفتاب.

بیت ۹ بیان: ادامه تمثیل است که برای بیت بعدی بیان می شود.

* بدیع: سجع متوازی بین پنهان / جهان و سجع مطرف بین این دو با «ناگهان».

بیت ۱۰ بیان: روی امید: اضافه تشبیهی یا اضافه استعاری، استعاره مصرمه و مکنیه، امید به انسانی تشبیه شده که روی دارد و بعد انسان حذف شده و روی که از لوازم اوست ذکر شده می گوید امید در دل من مثل آفتاب است که پشت ابر است گاه هست و گاه نیست.

* بدیع: سجع متوازی بین امید / پدید، همحرفی با صامت «د».

بیت ۱۱ * بدیع: سجع متوازی بین فنا و عنا.

بیت ۱۲ بیان: نیم مرده کنایه از نیمه روشن و رو به خاموشی است.

* بدیع: سجع مطرف بین دور / سرور.

بیت ۱۳ * بدیع: سجع متوازی بین شتاب / سراب، همصدایی با مصوت بلند «آ».

بیت ۱۴ * بدیع: سجع مطرف بین رنج / سپنج

* معانی: سوال بلاغی است جواب نمی خواهد.

بیت ۱۵ * بدیع: سجع متوازی بین زحمت / غفلت / محنت.

بیت ۱۶ بیان: تشبیه مضمَر در بیت هست . دنیا را به صحنه بازی شطرنج تشبیه کرده که خودش در این بازی مات شده است.

* بدیع: سجع مطرف بین مات / حیات.

بیت ۱۷ * بدیع: جناس اشتقاق بین دار و دیار ، سجع مطرف بین دار / دیار / پایدار.

بیت ۱۸ بیان: کشتی عمر: اضافه تشبیهی، اضافه مشبه به به مشبه، تشبیه حسی به حسی یا ذهنی به حسی اگر عمر را ذهنی بگیریم. و بلیغ است یعنی موکد و مجمل

بدیع: سجع متوازی بین جور / دور، آرایه تناسب بین کشتی، بحر و باد.

بیت ۱۹ بیان: ادامه تشبیه بیت قبل است. بادبان کشتی عمر بشر آه و حزن و حسرت است. این

مصراع و مصراع بعدی را می توان وجه شبه های تشبیه بلیغ کشتی عمر فرض کرد.
* بدیع: سجع متوازی بین محنت / حسرت، مراعات تناسب در آه و حزن و حسرت و اندوه و یأس و محنت.

بیت ۲۰ بیان: بحر استعاره از جهان

بدیع: تضاد یا طباق بین افتد و خیزد سجع متوازی در نهیب و غریب.

بیت ۲۱ بدیع: سجع متوازی بین دار / کار / بار و نیز کارزار / بقرار

بیت ۲۲ بیان: لنگر انداختن: کنایه از آسودن و به آرامش رسیدن از نوع ایما .

* بدیع: سجع مطرف بین انداختن / محن.

بیت ۲۳ بیان: امید به سراب تشبیه شده است . تشبیه از نوع ذهنی به ذهنی یا عقلی به عقلی

بدیع: سجع مطرف بین امید / ناپدید همصدایی با مصوت بلند «آ».

بیت ۲۴ * بدیع: سجع متوازی بین هزار / کنار.

بیت ۲۵ * بدیع: سجع متوازی بین ساخته / انداخته

عشق

۱ ای فروغ عشق! بی تو زیستن

بد تراست اندر جهان از نیستن

از دل پردرد من هرگز مرو

لحظه یی از خاطرم غایب مشو

چونکه با تو این دم خو کرده است

از ازل خود الفت تو کرده است

بلکه ایزد از تو دل را ساخته است

یا خود اندر دل ترا انداخته است

۵ گرچه از تو می نیاید جز به آه

لیک آن آه است دل را شاهراه

محنت تو مرا جانپرور است

حالت توام همیشه دلبر است

بهر کردن خاک را آدم خدا

از یمت بر وی نمی ریخت از سما ۹۵

بیت ۱ * بدیع : سجع متوازی بین زیستن / نیستن.

بیت ۲ * بدیع: سجع متوازی بین مرو / مشو

* معانی: جمله امری برای تمنا.

بیت ۳ * بدیع: تو را شاعر با مصوت بلند خوانده تا با خو قافیه شود. در این صورت میان خو / تو سجع متوازی است.

بیت ۴ * بدیع: سجع مطرف بین ساخته / انداخته.

بیت ۵ * بدیع: سجع مطرف میان آه / شاهراه.

بیت ۶ * بدیع: سجع متوازی بین محنت / حالت و سجع مطرف بین جانپرور / دلبر.

بیت ۷ بیان: تشبیه مضمّر عشق به یم (دریا) وجه شبه گستردگی و بی پایانی تواند بود که ذکر نشده است .

بدیع: آرایه تضاد بین یم / نم سجع متوازی بین خدا / سما.

برلب جو

۱ جویبار! دلنواز آواز تو

زار و راز و ناز و باز و تاز تو

این دلم را گرچه محزون می کند

لیک باز آن حزن ممنون می کند

می روی گه پیچ پیچ و گه درست

گاه تیز و گاه لنگ و گاه سست

می روی در سنگساره پرستیز

واله و حیران و زار و اشک ریز

۵ گاه پرناز و خرامان می روی

گاه چست و همچو پیکان می روی

گاه گاه اندر میان سبزه زار

زیر شاخان درختان چون بهار

گاه روی مانند اسب بی عنان

صولت و شدت های و کف فشان

گاه با رقص آبی و گاه با سرود

گاه آهسته و گاه چون مرغ زود

تا جدا گشتی زدوست و یار خود

از بر آن دلبر دلداری خود

۱۰ می روی بی پای و سرقلاش وار

گاه خندان گاه گریان گاه زار

آتش خورشید کردت زو جدا
 آه تو شد ابر و رعد اندر فضا
 هم زآه و آتش هجران تو
 از سرشک دیده گریان تو
 ابرها از چارسو طغیان کنند
 زیر خود خورشید را پنهان کنند
 سرپس جو و هوا گردد سیاه
 چون درونان و دلان پرگناه
 ۱۵ ناگهان اندر میان آسمان
 برق ها پاشند از هر سو عیان
 شعشعه گردد سراسر آسمان
 تار و پر دهشت بود جمله جهان
 کس نبیند جز بیاران و سحاب
 جز به برق و جز به دود و جز به آب
 با چنین جلوه گری، ای نازنین
 باز می آیی برین روی زمین
 تا شود تازه زمین از همتت
 تا شود شاد و بکام از وصلت
 ۲۰ هر شکوفه عاشق دیدار توست
 هر چه ببند چشم اینجا کار توست
 از تو خاک مرده خندان می شود
 سبزه زار و باغ و بوستان می شود
 رنگ و بو می آوری از آسمان
 می شود روی زمین باغ جنان
 گاه برفی، گاه باران، گاه سحاب
 گاه برقی، گاه دودی، گاه آب
 گاه روی سوی سما، گاه بر زمین
 می شوی جوی و بتازی همچنین
 ۲۵ خاک را چون کرده یی احیا و پاک

کرده یی هم دشت و کوهش چاک چاک

می روی اکنون شادان نزد یار

با ترنم، بی درنگ و بیقرار

تا نباشی واصل جانان تو

کم نباشد ناله و افغال تو ۹۶

بیت ۱ * بدیع: آرایه تشخیص در جویبار که آن را خطاب قرار داده و ویژگیهای انسانی برایش فرض کرده است. سجع متوازی بین واژه های راز / ناز / باز / تاز، سجع مطرف بین این واژه ها با واژه های آواز و دلنواز جناس قلب بین زار / راز از نوع قلب کل.

بیت ۲ * بدیع: سجع متوازی بین محزون / ممنون.

بیت ۳ * بدیع: آرایه تشخیص سجع مطرف بین درست / سست. آرایه همحروفی با صامت «گ».

بیت ۴ * بدیع: تشخیص، سجع متوازی بین اشک ریز / پرستیز.

بیت ۵ بدیع: تشخیص، سجع مطرف بین خرامان / پیکان، نوعی تضاد در خرامان و چست.

بیت ۶ بیان: در مصراع دوم اگر بهار را همان فصل معروف بگیریم نه شکوفه، می توان قائل به تشبیه شد به این گونه که رفتن جویبار زیر درختان مثل گذشتن بهار از زیر آن است که آنها را تر و تازه و شکوفا می کند. تشبیه مرکب خواهد بود.

بدیع: سجع مطرف بین بهار / سبزه زار و نیز شاخان / درختان / میان و نیز آرایه همصدایی با مصوت بلند «آ».

بیت ۷ بیان: تشبیه جویبار و رفتن آن به اسب

بی عنان، تشبیه حسی به حسی مفرد به مفرد مرسل و مفصل.

* بدیع: سجع متوازی بین صولت / شرت و نیز عنان / فشان.

بیت ۸ بیان: تشبیه جاری شدن جویبار به مرغ در شتاب، حسی به حسی، مفرد به مفرد مرسل و مفصل.

* بدیع: سجع مطرف بین زود / سرود، تناسب بین رقص / سرود و تضاد بین آهسته و زود.

بیت ۹ * بدیع: سجع مطرف بین دلدار / یار تناسب بین دوست و یار و دلبر و دلدار.

بیت ۱۰ بیان: تشبیه رفتن جویبار به قلاش، حسی به حسی، مفرد به مفرد، مرسل (آدات تشبیه «وار»)، مفصل (وجه شبه بی پا و سر رفتن و گاه خندان و گاه گریان بودن)

* بدیع: سجع متوازی بین زار / وار تضاد بین خندان / گریان و پای / سر، آرایه همصدایی با مصوت بلند «آ».

بیت ۱۱ * بدیع: سجع متوازی بین / جدا / فضا تناسب بین ابر و رعد، آتش خورشید کنایه از حرارت و گرمای اوست.

بیت ۱۲ و ۱۳ * بدیع: آرایه تشخیص سجع متوازی بین هجران / گریان / طغیان / پنهان.

بیت ۱۴ بیان: تشبیه زیبایی ست از نوع حسی به عقلی مرکب به مفرد، مرسل و مفصل.

بدیع: سجع مطرف بین در و نان / دلال سجع متوازی بین سیاه / گناه.

بیت ۱۵ * بدیع: سجع متوازی بین میان / عیان و ناگهان / آسمان.

بیت ۱۶ * بدیع: سجع مطرف بین جهان / آسمان.

* معانی.

بیت ۱۷ * بدیع: تناسب بین سحاب ، برق باران و آب و دود به مه سجع مطرف بین سحاب / آب.

بیت ۱۸ * بدیع: صنعت تشخیص، سجع متوازی بین زمین / برین سجع مطرف بین این دو با نازنین.

بیت ۱۹ * بدیع: سجع متوازی بین همت / وصلت، همحروفی با صامتهای «ت» و «ش».

بیت ۲۰ * بدیع: تشخیص در شکوفه و جویبار، سجع مطرف بین دیدار / کار

بیت ۲۱ * بدیع: سجع متوازی بین خندان / بستان تناسب بین سبزه زار باغ و بستان. آرایه همصدایی با مصوت بلند «آ».

بیت ۲۲ * بدیع: تضاد بین زمین / آسمان، سجع مطرف بین آسمان / جنان همصدایی با مصوت «آ».

بیت ۲۳ * بدیع: آرایه تناسب یا مراعات نظیر در برف، باران، برق، سحاب، آب و دود (مه)، سجع متوازن بین برف / برق آب / سحاب.

بیت ۲۴ * بدیع: تضاد بین سما / زمین، سجع مطرف بین زمین / همچنین.

بیت ۲۵ * بدیع: سجع متوازی بین خاک / پاک . چاک ، همصدایی با «آ» و تشخیص.

بیت ۲۶ * بدیع: تشخیص، سجع مطرف بین بیقرار / یار.

بیت ۲۷ * بدیع: تشخیص، سجع متوازی بین جانان / افغان همصدایی با مصوت بلند «آ».

بر میت دختر خود

۱ ای دریغا! ای دریغا! دختر!

دلفریبا، دلستانا، دلبرا!

بی تو ماندم، بی تو ماندم در جهان

خاک شو، ای دهر درون، ای آسمان

نرگس باغ جهان پرزیب و تاب

نرگس باغ دم گشته خراب

خاک خواهد گشت روی چون گلت

زلف دلجوی مثال سنبلت

۵ دست و پای تو غذای کرم و مور

زیر خاک تیره اندر قعر کور

تخم ناهموار کشتی در جهان

آه! ای دهقان پیر!

ای آسمان چیست جرم مردمان بیگناه

تا کشند این حسرت و اندوه و آه ۹۷

بیت ۱ * بدیع: سجع متوازی بین دلبر / دختر، همصدایی با مصوت بلند «آ».

* معانی: شبه جمله‌هایی که آمده برای بیان تأثر و اندوه شاعر است و تکرار برای تأکید در اندوه.

بیت ۲ * بدیع: سجع مطرف بین جهان / آسمان.

* معانی: تکرار جمله اول برای تأکید در غم و حسرت شاعر است. جمله‌های ندایی مصرع دوم نیز همینطور است.

بیت ۳ بیان: باغ جهان، اضافه تشبیهی اضافه از نوع مشبه به به مشبه، مفرد به مفرد حسی به حسی و بلیغ. باغ دل نیز همینطور است.

* بدیع: سجع مطرف میان تاب / خراب.

بیت ۴ بیان: تشبیه زلف به سنبل و روی به گل، حسی به حسی، مفرد به مفرد، مرسل و مجمل.

* بدیع: سجع مطرف بین گل / سنبل، تناسب بین روی و زلف و گل و سنبل.

بیت ۵ * بدیع: سجع متوازی بین مور / کور،

بیت ۶ بیان: آسمان به دهقان پیر تشبیه شده که تخم ناهموار کشت می‌کند، تشبیه حسی به حسی، مفرد به مفرد موکد و مفصل است.

* بدیع: سجع مطرف بین جهان / آسمان، تناسب بین تخم و کشت و دهقان

* معانی: مصرع دوم جمله ندایی برای بیان اندوه و شکوه.

بیت ۷ * بدیع: سجع مطرف بین بیگناه / آه

* معانی: سوال به غرض شکایت و گله از کار جهان.

دختر نازنین و خوش رفتار

۱ دخترا، بخت و سعادت یار توست

لطف و احسان و عنایت یار توست

دو ستاره است آن مگر چشمان نیست

ماه دیگر هست آن، پیشان نیست

آن دهان و روی چشم و گیسوان

پرتوی است از آسمانان در جهان
 زهره یی از باغ فردوس برین
 آمده بر طرز زیبا بر زمین
 ۵ این لطافت، این شطارت، این جمال
 این ادا، این ناز، این رنگ، این خصال
 از سماوات آمده است، ای گل عذار
 همچو رنگ و بوی و حسن لاله زار
 از لقای خوبت، ای نازک بدن
 گشت سرخ و زرد رخسار چمن
 غنچه از حسنت شده زیر حجاب
 نرگس از چشمان تو گشته خراب
 گل ز روی و از لب شد سرنگون
 از تن تو لاله شد مشحون خون
 ۱۰ سنبلیله از زلفت پریشان گشته است
 از ظهور خود پشیمان گشته است
 از همه ازهار روی این زمین
 بهترینی، بهترینی بهترین
 زهره آسمانی کنی گشت و گذار
 چون پری بخرامی اندر سبزه زار
 جمله الطافش سمای لاجورد
 مر ترا، ای دلستانم، بخش کرد
 یا ملک، یا حور، یا خود اختی
 نازنین و خوبروی و دلبری
 ۱۵ از قد و اندام بهجت بار تو
 زین خرام و جنبش و رفتار تو
 از لب سرخ و تر و خندان تو
 از زرخندان و بر و گردان تو
 هم زالوان و ز ازهار زمین
 زین طیور نغمه ساز و خرده چین

این دل زار و نزارم شاد شد
 کامران و خرم و آباد شد
 حسن تو، ای دختر شیرین ادا
 این نگاه و چهره حکمت نما
 ۲۰ این تبسم، این روش، این ناز و خوی
 این لقای دلگشای و درد شوی
 نو بهار و جویبار و سبزه زار
 آسمان راز پوش و نور بار
 این درختان و طیور شعر خوان
 این نجف ها، این چمن، این گلستان
 کرد این جان حزینم را بکام
 لیک کام این جهان نبود مدام
 چون که چیزی می نماید برقرار
 توسن و برنایی و صبح و بهار
 ۲۵ می رود مانند آب رودبار
 می نماید آه چیزی پایدار ۹۸

بیت ۱ * بدیع: سجع متوازی بین سعادت / عنایت، همصدایی با مصوت بلند «آ».

بیت ۲ بیان: دو تشبیه در بیت هست. نوعی تشبیه تفضیلی اما متنها عکس تشبیه های تفضیلی معمولی. یعنی چشمهای دخترش را به ستاره تشبیه کرده است و بعد گفته اصلاً جشمانت چشم نیست بلکه ستاره است. تشبیه پیشانی دخترش به ماه نیز همینطور است: هر دو از نوع حسی به حسی، مفرد به مفرد موکد و مجمل هستند.

* بدیع: سجع متوازی بین پیشان / چشمان.

بیت ۳ * بدیع: سجع متوازی بین دهان / جهان: مراعات نظیر در دهان و روی و چشم و گیسوان.

بیت ۴ بیان: تشبیه مضمّر دختر خود به زهره، حسی به حسی، مفرد به مفرد، موکد و مجمل.

* بدیع: سجع متوازی در برین / زمین، همحروفی با صامت «ز».

بیت ۵ * بدیع: سجع متوازی در لطافت / شطارت و جمال / خصال.

* معانی: تکرار صفت اشاره این برای تأکید در مفهوم جمله و کلمه مورد اشاره.

بیت ۶ بیان: تشبیه دختر خود به لاله زار در رنگ و بوی حسن، مفرد به مفرد، حسی به حسی مرسل و مفصل است.

* بدیع: سجع متوازی در لاله زار / گل عذار.

بیت ۷ بیان: رخسار چمن اضافه استعاری تواند بود از نوع مکنیه.

* بدیع: تشخیص در چمن. سجع متوازی بین بدن / چمن.

بیت ۸ بیان: تشبیه تفضیلی، چشم دخترش را بر نرگس برتری داده و حسن او را بر غنچه افزون دانسته است.

* بدیع: سجع متوازی در حجاب، خراب.

بیت ۹ بیان: تشبیه تفضیلی، روی و لب دخترش در سرخی و زیبایی از گل برتر است. و نیز تن او به لاله سرخی بخشیده است.

* بدیع: سجع مطرف در واژه های سرنگون / مشحون / خون

بیت ۱۰ بیان: تشبیه تفضیلی زلف به سنبل

* بدیع: سجع متوازی در پریشان / پشیمان.

بیت ۱۱ * بدیع: سجع مطرف بین زمین / بهترین.

* معانی: تکرار جمله در مصرع دوم برای تأکید در معنای جمله است.

بیت ۱۲ بیان: تشبیه دخترش به زهره، حسی به حسی، مفرد به مفرد، مرسل، مفصل، نیز تشبیه دخترش به پری از همان نوع اول.

* بدیع: سجع مطرف در گذار / سبزه زار.

بیت ۱۳ * بدیع: سجع مطرف در لاجورد / گرد، همصدایی در مصوت بلند «آ».

بیت ۱۴ بیان: تشبیه تفضیلی (علت تفضیل این است که

نمی داند کدام را انتخاب کند).

* بدیع: سجع متوازی در اختر / دلبر .

بیت ۱۵ * بدیع: سجع مطرف در اندام / خرام و نیز بار / رفتار.

بیت ۱۶ * بدیع: سجع متوازی در گردان / خندان و نیز بر / تر و سجع مطرف بین زنخندان با خندان و گردان.

بیت ۱۷ * بدیع: سجع متوازن بین الوان / ازهار، سجع مطرف بین زمین / چین، همصدایی با «آ» همحروفی با صامت «ز».

بیت ۱۸ * بدیع: سجع مطرف بین زار / نژاد شاد / آباد، همصدایی با مصوت بلند «آ» .

بیت ۱۹ * بدیع: سجع متوازی بین ادا / نما.

بیت ۲۰ * بدیع: سجع متوازی در خوی / شوی

* معانی: تکرار صفت اشاره «این» برای تأکید در مفهوم بیت.

بیت ۲۱ * بدیع: سجع متوازی بین زار / بار جناس قلب در زار / راز سجع متوازی در نوبهار / نور بار / جوی بار

بیت ۲۲ * بدیع: سجع مطرف در درختان / خوان و سجع متوازی در درختان / گلستان.

بیت ۲۳ بدیع: سجع متوازی در بکام / مدام نوعی جناس زاید در جان / جهان.

بیت ۲۴ * بدیع: سجع متوازی در بهار / قرار

بیت ۲۵ بیان: تشبیه عمر به آب رود، عقلی به حسی، مفرد به مفرد، مرسل و مفصل.

بدیع: سجع متوازی بین رودبار / پایدار، همصدایی با مصوت بلند «آ».

گفتار دوم: نعیم فراشری و ادبیات فارسی

نعیم فراشری اهل آلبانی است و فاصله او از مرکز فارسی زبانان بسیار زیاد است. شاید در تاریخ ادبیات جهان به ندرت شاعری یافت شود تا این حد با مرکز آموزش زبان شعری خود فاصله داشته باشد فقط از طریق تحصیل زبان و ادبیات خارجی به آن زبان شعر بسراید و در عین حال در کار خود هنرمندی و تسلط نشان دهد.^{۹۹}

دیدگاه نعیم درباره شعر فارسی

وی در مقدمه ترجمه کتاب ایلید هومر چنین نوشت: «عربها بسیار از دانشهای یونانیها اخذ کردند ولی در شعر، اسلوب خودشان را دارند. عربها شاعران زیادی دارند، ولی بهتر از آنها شاعران پارسی هستند، از میان اینها بهترین، فردوسی است، نویسنده شاهنامه. فردوسی در شاهنامه از حوادث شاهان قدیمی سرزمین پارس سخن می گوید. فردوسی همچنان تاج شاعران ایران به حساب می آید. فردوسی در شعر همتای هومر و ویرژیل است. بعد از فردوسی شاعران چون انوری، نظامی، سعدی، عطار، حافظ شیرازی و جامی از بهترینها هستند. ولی اینها هیچکدام به پای فردوسی نمی رسند. یکی از شاعران ایرانی گفته است: سه شاعر از طرف خداوند بر زمین آمده اند: فردوسی، انوری و سعدی».^{۱۰۰}

شعر فارسی نعیم فراشری

دیوان «تخیلات» گلچینی از اشعار معنوی به زبان فارسی است و اشعار آن به شکل مینیاتورهای معنوی و فلسفی درآمده است. سمبلی آن از سرچشمه قرآن می جوشد یعنی همان منبعی که در اشعار فارسی نیز بسیار الهام بخش است. اشعار فارسی نعیم از منظر بیان چندان پربار نیستند، تشبیهات و استعارات اندکی در اشعار او به چشم می خورد که اکثر تشبیهات او حسی و ابتدایی هستند، هرچند گاهی تشبیهات عالی نیز به چشم می خورد. در حوزه بدیع بیشترین آرایه لفظی را صنعت سجع به خود اختصاص داده است، البته علت این امر قالب اشعار اوست، یعنی مثنوی، که در هر بیت لااقل قافیه ها با هم یک سجع می سازند. جناس در اشعارش انگشت شمار است، و گاهی آرایه همصدایی همحروفی و نیز آرایه تشخیص به چشم می خورد. از منظر معانی نیز اشعار او بیشتر از جملات خبری ساده تشکیل شده اند. در کل آنجا که به وصف طبیعت می پردازد از نظر بلاغی شعرش پربار می شود، اما هرگاه به بیان روحيات درونی و امور ذهنی چون عشق و امید می پردازد، مجال آرایه های لفظی در اثر معانی و مضامین فلسفی تنگ تر می شود. در اشعار او تأثیر مولانا، البته مثنوی مولانا، به روشنی آشکار است، چرا که همه اشعار او بلا استثناء در قالب مثنوی و در وزن مثنوی معنوی مولوی است. اما گاهی آنجا که از بی اعتباری جهان و گذر روزگار و بی وفایی دهر سخن می گوید شعرش به آشکارا به شعر خیام مانند می شود. «حلاوت شعر نعیم تنها در این نیست که از زبان یک اروپایی شنیده می شود، بلکه در آگاهی و تسلط شاعر به رموز و دقایق و ترکیبات وصفی شعر فارسی است

۹۹ - گلشنی، دکتر عبدالکریم، ص. ۴۷.

100 - Frashëri, Naim, Iliadhe e Omirit, Parathenie, p. 286.

که توانسته است به این درجه از مهارت و استادی برسد. در شعر نعیم مدح نیست، خودستایی نیست، چاپلوسی، مبالغه و تعصب هم نیست. در عوض، سادگی و روانی هست، هدف هست، پند و حکمت هم هست. خلاصه آنچه که یک شعر خوب دارد، شعر نعیم هم دارد.^{۱۰۱}

مولانا ۱۰۲ و نعیم فراشری

همانطور که گفته شد، شاعر پارسی گوی آلبانیایی تحت تأثیر مولانا، عارف و شاعر برجسته ایرانی بود. جالب این است که نعیم در هیچ جای آثار خودش اسم مولوی را ذکر نکرده است. مولانا و طریقت مولویه در منطقه بالکان تأثیر زیادی گذاشتند، مخصوصاً در حوزه عرفان و شعر. از سوی دیگر ارتباط تنگاتنگ نعیم فراشری با مولانا را می توان در شباهت متون و مطالب اشعار نعیم با مولانا ملاحظه کرد. در کل باید گفت که متن اشعار نعیم الهام گرفته از اشعار مولانا است و گاهی شاعر آنها را فقط به زبان آلبانیایی ترجمه کرده است ولی باز هم در آن شعر حس جدیدی به خواننده آلبانیایی القاء می شود. نعیم از مثنوی مولانا چهار قصه ترجمه کرده و با تأثیر پذیری از این قصه ها اشعار مختلف سروده است. بعنوان نمونه می توان از شعر نی نامه، بازرگان و طوطی، رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار، دیدن زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با مستعیر ترازو نام برد. نعیم نیز اتفاقاً به زبان آلبانیایی شعری بنام «نی» دارد که این شعر قابل مقایسه با شعر

«نی نامه»^{۱۰۲} مولانا است.

نی

بشنو این نی چه می گوید
از جدایی ها شکایت می کند
از این دنیای پلید می نالد
با کلمه هایی واقعی
از وقتی که مرا جدا کردند
از دوستان و دوستی
مرد و زن نالیده اند
از نفیرم
سینه ام را پاره کرده ام
سوراخ سوراخ کرده ام
ناله و گریه کرده ام
با هزار نا امیدی

۱۰۱ - گلشنی، دکتر عبدالکریم، ص. ۴۸.

۱۰۲ - نک. - فروزانفر، بدیع الزمان، زندگی مولانا - جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، زوار، تهران، ۱۳۸۲.

- فرانکلین، دین لویس، مولانا - دیروز تا امروز - شرق تا غرب، ترجمه حسن لاحوتی، نشر نامک، تهران، ۱۳۸۳.

- گولپینارلی، عبد الباقی، مولانا جلال الدین - زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده ای از آنها، ترجمه: توفیق سپهانی،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.

۱۰۳ - مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۲، صص. ۴-۳.

با دنیایی شاد، دوست می شوم
و در آن زندگی می کنم
با انسانهای مذموم شده
دوست وفادار می شوم
گریه می کنم
کارم هر چه باشد
هر جا که می روم
دل من گرفته است
همه دنیا به من گوش می کنند
ولی تنها ظاهرم را می بینند
انگیزه ام را در نمی یابند
آتش درونم را درک نمی کنند
انسانها با من رفت و آمد می کنند
ولی من در گریه و ناله هستم
اسرار مرا نمی دانند
به خاطر این هیچ وقت آرامش ندارم
همه آنها که جدا شدند
با من دوست هستند
مراتب مختلف آن
عقل ما را سرکوب کردند
ای انسانهای این دنیا
نوازی، باد نیست
این آتش عشق است
که من گرفتار آن شد
از عشق آسمان پر نور شد
از عشق قلب آتشین شد
از عشق می جوشان شد
از عشق دل مست شد
رز بوی خوش گرفت

عشق به زیبایی نور بخشید
 به بلبل آواز داد
 به هستی طعم داد
 آن آتش بر آسمان افتاد
 و آن را جوشانید
 از این همه ستاره و آفتاب آمد
 که زیر فرمان خداوند هستند
 خدا از آتش راستین
 هستی را آفرید
 یک جرقه در جهان انداخت
 و انسان را آفرید
 ای آتش مبارک
 من با تو آمیختم
 ولی نابود و فنا شدم
 تو جان منی، تنهام مگذار ۱۰۴

متن شعر نعیم با شعر مولانا همخوانی دارد. ولی این همخوانی فقط تا همینجا است چون بعداً نعیم ساختار شعری مولانا را دگرگون ساخته است و بقیه این مضامین را در قالب اشعار عامیانه آلبانی آورده است. به بیان ساده تر ادامه ابیات در شعر نعیم با ابیات شعر مولانا کاملاً تفاوت می کند. شعر مولانا دارای قافیه مخصوص به خود است ولی شعر نعیم دارای قافیه دیگری است. اما تنها این مورد ظاهری نیست که موجب تفاوت شعر این دو است بلکه نعیم در ادامه، مضمون و معنای شعر را بسوی ایده خود می کشاند و به آن آهنگ جدیدی می دهد. نعیم به محور این شعر یک بعد وسیعتر فلسفی و شعری داده است و در بعضی جاها آن را شخصی کرده است و در مورد مأموریت شاعر در جامعه حرف می زند. از سوی دیگر در آخرین بیت شعر «نی» نعیم فراشری قدرت جان بخشی خداوند را با شعله آتش عشق که انسان و کیهان را بوجود آورده ستایش می کند و شاعر همه چیز را در فناء خداوند می بیند. همچنین با خواندن این شعر، نعیم فناشدن در آتش عشق بشردوستی را زیبا دانسته و آن را مایه حیات می داند.

نعیم شناس آلبانیایی دکتر دالان شاپلو در مقایسه این دو شعر را، چنین می نویسد: «نی به عنوان سمبل دوری از اصل و وطن واقعی به خوبی در شعر رومی و نعیم بکار گرفته شده است. نی در سینه خود رازی نهفته است که به سختی می توان سر آن را دریافت. مولانا رومی در این شعر ناله نی را به سوز و گداز درون سینه عاشقی که از فراق دوست می سوزد تشبیه می کند، در حالی که نعیم با تأثیر پذیرفتن از اساطیر یونانی و جهان بینی فیثاغورثی به این موضوع از دیدگاه دیگری می نگرد. در هر شعر انسان محور الهام است، ولی رومی بیشتر به جنبه های روان شناسی و عرفانی انسان پرداخته است و نعیم بیشتر به انسان و دنیای درونی آن اهمیت داده است. شاید شاعر ما نعیم به برخی رنجهای

جسمي خود نیز اشاره کرده و به سبک خاص خود اشعارش را به صورت دوبیتی آورده است.^{۱۰۵} با تأثیر گرفتن از حرکت ملی رنسانس آلبانی شعر «نی» نعیم بیش از هرچیز بیانگر نوعی قدرت هنری است. شعر «نی» مولانا در داخل چارچوب یک متن شعری عمیق بیان می شود که در آن اولاً شاعر از ما می خواهد حکایت دردناک نی را گوش دهیم که از جدایی ها شکایت می کند. محتوای این شعر شاعر بیم شاعر را از تنها ماندن بیان می کند و در متن منظومه ایده شعری «نی» نعیم پیش می رود.

سابقه حضور حیوانات به شکل قصیده های تمثیلی که در مثنوی هست برمی گردد به برخی از آثار صوفیه از جمله سنایی و عطار و غزالی و نشانگر آن است که نقل این گونه امثال در حکمت عامیانه از قدیم در نزد وعاظ و صوفیه وسیله یی برای تفهیم و تقریر عقاید و تعالیم اخلاقی و عرفانی مرسوم بوده است، جز آنکه مولانا غالباً در طرز استشهاد به آنها قدرت و لطف بیان بی نظیری نشان می دهد.^{۱۰۶}

نعیم هم قصه «طوطی و بازرگان»^{۱۰۷} سروده مولوی را اخذ کرده و آن را به صورت شعر به زبان آلبانیایی ترجمه و باز آفرینی کرده است. اسم این شعر «طوطی» است و آن را در کتاب «بهشت و سخن پروانه» منتشر کرده است. همانطور که قبلاً گفته شد این اثر برای دانش آموزان مدرسه های ابتدایی نوشته شده بود و زیاد از صنایع ادبی و زیبایی هنر شعری برخوردار نیست. بیشتر قصص تربیتی را در بر می گیرد.

طوطی

یک بازرگان پولدار

طوطی را در قفس نگه می داشت

طوطی همیشه اسیر بود

و در بدیها می زیست

موطن خویش را فکر می کرد

دوستان و لانه را

آزادی را یاد می کرد

که آن را مثل خدا دوست می داشت

همیشه در فکر بود

اشک می ریخت و دلش گرفته بود

از بچگی جدا شده بود

از وطن و از خانه خودش

در اسارت مانده بود

بیچاره شده بود

فی خورد، فی نوشید و فی سرود

105 - Bullo, Jorgo, Naim Frashëri dhe Letërsia persiane, Perla, nr. 1, 1999, p. 59.

۱۰۶ - زرین کوپ، دکتر عبد الحسین، بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی، تهران: علمی، ۱۳۶۶، ص. ۱۸۶، ۱۸۷.

۱۰۷ - مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، صص. ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۷۰.

فقط در فکر بود
خونش آلوده شده بود
صدای دلنشinish را خموش کرده بود
غربت، روحش را آزار میداد
دل تنیگ از وطن هیچ گاه فراموش نمی شود
وطن از جان کنده نمی شود
یک روز بازرگان تصمیم گرفت
به هندوستان سفر کند
اهل خانه را صدا کرد
و به آنها گفت: چه می خواهید از هندوستان برایتان هدیه بیاورم
هر کس چیزی خواست
یک پوشاک یا یک سوغاتی
بعد به سوی طوطی نگرست و گفت: برای تو هم پوشاک
آراسته با زر و رنگها بیاورم؟
طوطی گفت: نمی خواهم
از تو یک چیز می خواهم
وقتی که رفتی در آن دیار
و وطنم را دیدی
طوطیها و لانه ها را
به آنها سلامم را برسان
چیزی دیگر از تو نمی خواهم
بازرگان راه افتاد و به هندوستان رفت
آنجا طوطیها و لانه ها را دید
در حال پرواز بودند
با سرور آواز می خواندند
چون آزاد بودند و همه خوبیها را داشتند
وقتی که آن سخن را شنیدند
که بازرگان به آنها سلام طوطی را گفت
غمگین شدند

یکی از طوطیها جدا شد
و خویش را زمین انداخت و کشته شد
وقتی مرد به مملکت خود باز گشت
به طوطی گفت: چه گناهی کردم؟
آنگاه که سلامت را به طوطیها رسانیدم
یکی از آنها خودش را به زمین انداخت و مرد
طوطی در قفس این حرفها را شنید
یاد گرفت چه باید بکند
آهسته خودش را جمع کرد
و افتاد مثل دوست خویش در هندوستان
بازرگان گریان گریان
گفت: چه کار کردم من بدبخت
گناه روی گناه
چنین گفت و طوطی را از قفس بیرون آورد
طوطی فوراً بال زد و فرار کرد
خوشحال و با صفا گفت:
رها شدم از قفس و اسارت
به خاطر همین اجدادمان گفتند
همیر قبل از اینکه بمیری
زمانی نگذشت از رهایی
که به دست یک نفر دیگر افتاد
به او گفت دو چیز می دانم
که دوباره جوانت می کنند
و همیشه زندگی خواهی کرد
و مرگ گاه به سراغت نخواهد آمد
یکی را می گویم قبل از پرواز
دیگری را در حال پرواز
آن مرد خوشحال شد
و گفت: سخن اول را بگو!

طوطی گفت: در جهان اعتماد نکن
 به آن چیزی که درست نیست
 تا آن سخن را گوش می کرد، طوطی را رها کرد
 طوطی روی درخت پرید
 و دیگر حرف نمی زد
 مرد گفت: چرا ساکتی؟ حرف بزن
 فکر نکن سخن دوم را بگو
 طوطی گفت: ای مرد نادان
 نفهمیدی آن چیزی که گفتم
 اگر فهمیده بودی هیچ وقت مرا رها نمی کردی
 چنین گفت طوطی و در شادی بال زد
 وطن خویش را یافت
 و دوستان و لانه اش را
 طوطی در شادی زندگی کرد
 ماه هم بدون غم و دلخوری ۱۰۸

در مثنوی مولانا، پرندگان از نقشه‌های شگفت انگیز و متنوعی برخوردارند. ویژگی‌های طبیعی پرندگان از قبیل بال و پر، آواز، زیبایی، پرواز، آشیانه، اسارت در قفس و سفرهای دسته جمعی، دستمایه نماد پردازی مولانا قرار گرفته است. مولوی در بیان اندیشه‌های پیچیده و نمادین خود، از پرندگان به صورتهای گوناگون بهره گرفته است. نمادهایی که مولوی از پرواز پرندگان ارائه کرده، بیانگر ارتباط آسمان و زمین و دنیای ملک و ملکوت است. در عرفان اسلامی یکی از مهمترین معانی نمادین پرنده، روح یا جان انسان است. بدین معنا که روح به صورت پرنده‌ای تصور شده که به سوی عالم افلاک که موطن اصلی اوست، پرواز می کند. آنچه در تعبیر روح به پرنده نقش مهم دارد، بالها و مفهوم پرواز پرندگان است. زیرا بال قبل از هر چیز نماد پرواز، سبکی و خارج شدن از جسم است. پرواز پرنده، مفهوم آزاد شدن روح را از اسارت جسم و دنیای خاکی نشان می دهد. در هیچ یک از سنتهای عرفانی، بال و قدرت پرواز به آسانی به دست نمی آید. سالک باید در دوره‌های طولانی و پرمخاطره به تزکیه نفس بپردازد تا به معنویت برسد و شایستگی پرواز کردن را بدست آورد. با بررسی مفاهیم نمادین پرندگان در آثار نعیم می توان به این نتیجه رسید که فراشی به وسیله بیان تصاویر ملموس از دنیای واقعی تلاش کرده است دنیای حقیقی و معنوی را به مخاطب خود نشان دهد. شاعر آلبانیایی با خلق این نمادها توانسته است دو جهان مادی و الهی را در هم ادغام کند. تمام تلاش نعیم از این بازیهای کلامی و نماد پردازی، آشنایی انسان با حقیقت مطلق و باز گرداندن او به اصل خود است. پرندگان در آثار نعیم، دارای معانی نمادین عمیقی هستند. چرا که به اعتقاد او و سایر عرفا، همه پدیده‌های دنیای محسوس، اصلی الهی و مونهایی ازلی دارند و جهان مادی جلوه و سایه‌ای از جهان معنوی است. قصه طوطی و بازرگان درحقیقت بیان سرنوشت جان است که از منشاء و موطن اصلی جدا افتاده

و در قفس تن محبوس شده است. پیام طوطی دربند نیز به طوطیان هندوستان، درواقع ناله و شکایتی است که از هجران و فراق می شود و بیانگر عشق انسان به وطن اصلی اوست. قفس در داستان طوطی و بازرگان، مثالی از تن آدمی است که روح را در خود زندانی کرده است. مولوی معتقد است که برای رهایی و رسیدن به آزادی، باید دلبستگی ها و تعلقات مادی و دنیایی را ترک کرد. طوطی بطور کلی رمز و مظهر زندگی است و رنگ سبز او نیز رنگ تجدید حیات دنیای گیاه، و رنگ بهار است. مولوی از این ویژگی طوطی که برای تمام مخاطبان مثنوی آشناست، بهره گرفته و روح انسان را به طوطی تشبیه کرده است که درصدد رهایی از زندان تن و دنیاست. قصه طوطی و بازرگان، رمز ارتباط روح با زندانی به نام دنیاست و مولوی لازمه خلاصی از این زندان را رها شدن از خود دانسته است. او معتقد است: مادامی که جان آدمی به ظاهر و پوسته ظاهری دنیا وابسته باشد، محبوس قفس تن است و حیات جاودانه، زمانی میسر و محقق می شود که از آن رهایی یابد و خداوند یگانه را با تمامی وجود بطلبد. زبان مولوی در مثنوی، ساده و روان و بدور از تکلف است و حتی گاه با زبان عامه مردم همراه شده است. اما درکنار این مسئله که ویژگی اصلی مثنوی محسوب می شود، مولوی گاه به ضرورت کلام و بحث مجبور شده است که از رمز و تمثیل استفاده کند. داستان طوطی و بازرگان ازجمله این قصه های رمزی و نمادین مثنوی است. قصه طوطی و بازرگان درحقیقت بیان سرنوشت جان است که از منشاء و موطن اصلی جدا افتاده و در قفس تن محبوس شده است.

لازم به ذکر است که پیام شعر «طوطی» نعیم فراشری همان پیام قصه «طوطی و بازرگان» مولوی را دارد. هر دو شاعر از آزادی سخن می گویند. آزادی که مولوی از آن حرف می زند، آزادی انسان از تعلقات این دنیا و از امیال نفس است. و در طرف دیگر با در نظر گرفتن زمان و روند سیاسی که نعیم در آن زندگی می کرد، می توان گفت که آزادی که نعیم می خواست همان آزادی و استقلال آلبانیها از سلطه عثمانیها بود. نعیم این قصه مثنوی مولوی را برای بیان افکار آزادی خواهانه و ملی گرایانه خویش استفاده می کرد.

قصه دیگر مثنوی که نعیم فراشری در سرودن شعر آلبانیایی استفاده کرد، قصه «رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار»^{۱۰۹} است. اسم شعر نعیم «شیر و دوستانش» است و آن را در اثری بنام «اشعار برای ابتداءیان» منتشر کرده است.

شیر و دوستانش

شیر با یک گرگ و روباه

برادر شده بود

فقط در ظاهر برادر بود

در باطن همان شیر زورگو

خر در آسایش بود

این سه تا حیوان رفتند و پاره پاره کردند

شیر به گرگ گفت: تقسیم کن

گرگ از خوشحالی خر را پاره کرد

و به سه قسمت تقسیم کرد

۱۰۹ - مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص. ۱۱۴.

شیر از کار گرگ نا راحت شد
 تو درباره مرتبه خودت چه می اندیشی؟
 خویش را با من یکسان می دانی؟
 سپس دمش را روی کمر انداخت
 و با سرعت از جا حرکت کرد
 گرگ را گرفت و لرزاند
 و او را به جای دور پرتاب کرد
 به طرف روباه باز گشت و گفت: اکنون تو تقسیم کن!
 با عدالت تقسیم کن
 چون میدانی من عدالت را دوست دارم
 چشم هایت را خوب باز کن
 بعداً پشیمان نشوی
 روباه نزدیک خر آمد
 و گفت: من از این چه می خواهم؟
 کنار ملک شما
 برای من چیزی می ماند؟
 شیر به روباه گفت:
 چه هوش خوبی داری!
 آیا به من می گویی
 از که آموختی اجرای عدالت را؟
 روباه گفت: خداوند من!
 از این آموختم و به گرگ اشاره کرد
 می خواهید با چنین وضعیتی روبه رو نشوید
 هیچ وقت با آدم پلید دوست نشوید. ۱۱۰

بدین گونه مولانا در قصه «رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار»^{۱۱۱} نشان می دهد که انسان هم فقط وقتی خود را در وجود حق فانی کند و از خودی خود بیرون آید مثل روباه به مقصود می رسد، اما سالک باید همواره شاکر باشد که حق وجود او را مایه عبرت دیگران نساخته است و به او فرصت و امکان داده است تا مثل روباه از سرگذشت گرگ درس عبرت بیاموزد و سر از خودرهایی و نفی نفس را از تأمل در احوال دیگران در یابد، چنانکه سر گذشت امتهای هم به امت محمدی، که

110 - Naim Frasheri, Veptra 2, p. 52.

۱۱۱ - مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول، صص. ۱۱۴-۱۱۵.

امت مرحومه است، درس عبرت داده است و رسول هم به قول مولانا، در قیاس با امتهای سلف - امت مرحومه زین رو خواندمان.^{۱۱۲}

نعیم فراشری هم در این شعر همان پیام مولوی را می خواهد به خواننده هایش را برساند.

از امثال تعلیمی مولانا که نعیم اخذ کرده، قصه «دیدن زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با مستعیر ترازو»^{۱۱۳} است. نعیم این شعر را «ترازو» نامیده است و آن را در کتاب «بهشت و سخن پروانه» منتشر کرد.

ترازو

یک زرگر خوب و نیکو کار
که برای زنان انگشت می ساخت
یا گوشواره و یا هر چیزی که سفارش می دادند
دخترها و زنها
او از کار زیاد عرق کرده بود
یک پیر مرد خسته و ناتوان
آمد با مقدار طلا در دست
چشمهایش خوب نمی دیدند
و دستهایش می لرزیدند
تکیه بر عصا کرده بود
به زرگر گفت: آن ترازو را به من ده
می خواهم این زر را خودم میزان کنم
تو هم یک نگاهی بینداز
چون در این کار با تجربه تر از من هستی
زرگر گفت: عمو، جارو ندارم
برو به کارت برس
الان مشغول کار هستم
پیر مرد گفت: جارو نخواستم، ترازو
چرا با من این طور رفتار می کنی؟
زرگر بر گشت و گفت: نه جارو دارم نه غربال
زمان را هدر مده
منی خواهم اذیتت کنم

۱۱۲ - زرین کوپ، دکتر عبد الحسین، ص. ۱۸۸.

۱۱۳ - مولانا جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص. ۳۵۰.

حرفهایم واقعیت است
 پیر مرد با ناراحتی گفت:
 تو کری، چرا نمی فهمی؟
 آن پیر مرد ناامید و بیچاره نگاه کرد
 در آن حال عصبانی و بیحال
 زرگر بر گشت و گفت: کر نیستم و شنیدم حرفت را
 از اول کارت را فهمیدم از من ترازو را خواستی
 ولی چون دستت می لرزد
 خسته و فرسوده ای
 زر را در ترازو خواهی گذاشت
 از لرزه دست زر از ترازو می افتد
 و چون چشم هایت خوب نمی بیند
 از من جارو خواهی خواست تا مغازه را قشنگ جارو بکشی
 با ناراحتی و سرگیجه
 خسته و گریان
 از من قربال خواهی خواست
 برای پیدا کردن زر
 اکنون فهمیدی منظورم را؟
 اول من آخر کار را دیدم
 از اینجا برو جای دیگر... ۱۱۴

نعیم فراشری این شعر مولوی را لفظ به لفظ ترجمه نکرده با این حال تفاوتی هم با آن ندارد. دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب "بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی" می نویسد: حکمت تجربی هم فایده دیگری است که از سر برخی لطیفه ها بر می آید و آشکار است که در این گونه موارد قصه کوتاه با مضمون مثلثی سایر سنخیت دارد و هدف آن هم تربیت مستعدان عام است نه طالبان خاص. از این جمله گفت و شنود زرگر را با آن مرد که از وی ترازو خواست می توان ذکر کرد. وقتی این مرد پاره پی زر قراضه در دست دارد پیش زرگر می آید و از وی ترازو می خواهد تا زر خویش را بر سنجد زرگر مثل آنکه درخواست او را نشنیده باشد عذر می آورد من غلبیر (قربیل) ندارم. مرد تقاضای خود را تکرار می کند و زرگر می گوید آخر جارو هم در دکانم نیست. چون مرد پرخاش می آغازد که من از تو چیزی می طلبم تو از چیز دیگر سخن می گویی آخر چه سبب هست که خویشتن را به کری می زنی و از این شاخ به آن شاخ می پری؟ زرگر که خشم و پرخاش او را می بیند جواب می دهد که من کر نیستم اما تو مرد پیری دستت می لرزد آن زر به خاک راه می ریزد و آنگاه از من جاروب و غلبیر خواهی خواست و من غلبیرو جارو ندارم و چون نمی

خواهم که آن زر تو ضایع و تباه گردد ناچار باید از اول پایان کار را نیک بنگرم. قصه نشان می دهد که هر کس از آغاز کار پایان آن را بنگرد البته کمتر در معرض خطا و پشیمانی خواهد بود. (...) در این قصه، در مرد در قضیه یی که برایش پیش می آید مشورت با کسی می کند تا وی را در آن باب از خطا اندیشی و تردد خاطر برهاند. آن کس می گوید آخر من با تو سر دوستی ندارم و بسا که در این باب با تو دشمنی ورزم و آنچه را خلاف راه صواب است در صورت مصلحت و صواب فرمایم، از من چه مشورت می جویی؟ مشورت جوینده که حال وی خود از زیرکی و باریکی بینی حاکمی است جواب می دهد که می دانم که با من سر دوستی نداری اما تو مردی عاقل و اهل معنی هستی، عقل تو نمی گذارد تا راه کژ و ناصواب بپویی. درست است که شاید نفس و طبع تو وادارت کند تا با من دشمنی ورزی و در این قضیه راه ناصواب به من نمایی، اما دانم که عقل تو بر نفس و طبع چیره است و نمی گذارد به آسانی مقهور طبع و نفس گردی، از این رو در مشورت با تو اعتماد دارم چرا عقل شهنه عادل است و اجازه نمی دهد مقهور طبع و نفس گردی.^{۱۱۵}

این نوع اشعار از مثنوی معنوی که توسط نعیم در فرهنگ آلبانی بازسراییده شده در متون درسی مدارس آلبانی جای داده شده است.

نعیم فراشری و سعدی شیرازی ۱۱۶

نعیم فراشری اولین مترجم سعدی به زبانی آلبانیایی است. وی سه حکایت گلستان سعدی را ترجمه کرده است. درباره سعدی می نویسد: سعدی از بهترین شاعران جهان است.^{۱۱۷} در آثار نعیم فراشری یک بیت شعر که از سعدی شیرازی ترجمه شده باشد، دیده نمی شود. ولی نعیم از اصطلاحات آثار سعدی بسیار استفاده کرده است. پژوهشگران معروف ادبیات آلبانی ارتباط و شباهت بین شعر رنسانس آلبانی و رمز شعر شرقی را تشخیص داده اند. استفاده از سمبل های اصلی شعر شرقی مانند: بلبل، رز، گل و پرند در شعر مردمی آلبانی به چشم می خورد. بدون شک حضور بلبل و گل در سمبلیک شعر مردمی آلبانیایی برگرفته از شعر فارسی است. پژوهشگران تأکید می کنند استفاده از سمبل گل رز در شعر آلبانیایی بر اثر تأثیر بسیار زیاد اشعار شاعر بزرگ فارسی یعنی «سعدی شیرازی» است. مدل های ناب شعر کلاسیک فارسی بدون شک تأثیر زیادی بر شاعر ملی آلبانی «نعیم فراشری» گزارد و اشعار وی الهام گرفته از اشعار سعدی است. این سوال بوجود می آید که آیا سمبل گل در شعر مردم آلبانی توسط نعیم بعنوان تأثیر از شعر شرقی انجام شده یا این امر بیشتر به شکل ناآشنا اتفاق افتاده است. لذا در این خصوص باید مقایسه ای انجام دهیم بر معنی این سمبل در آثار سعدی، نعیم و شعر مردم آلبانی. در آثار گلستان و بوستان سعدی سمبل گل از چند جهت استفاده شده: گلستان باغ گل ها که در اصل باغ ارزشها، خوبیها، زیباییها، باغ اخلاق دانایی و پیروزی خوبیها بر بدیها است. گاهی از گل به عنوان سنبل خود شاعر استفاده می شود. گل سعدی برای دشمنان خاری است که درد می آفریند. گاهی این خار معنی درد می دهد. در بعضی از اشعار گل رز و خار به عنوان سمبل ارتباط بین عشق و درد است. گاه سعدی در شعرش این تناقض بین گل و خار را از دید مثبت می نگرد و آنرا به شکل تبدیل بدی به خوبی استفاده می کند. گل به عنوان سمبل زیبایی عشق بی پایان، جوانی و شادی استفاده می شود اما گل سرخ در روابط متناقضی به عنوان روابط بین خوبی و بدی، زیبایی و زشتی، عشق و درد و جوانی و پیری تشبیه می شود. از این دیدگاه رز به عنوان سمبل همه خوبیهای بشر ظاهر می شود که می تواند انسان را به سعادت واقعی و نور الهی برساند.

۱۱۵ - زرین کوب، دکتر عبد الحسین، بحر در کوزه، صص. ۳۷۸، ۳۷۹.

۱۱۶ - نک. - دشتی، علی، قلمرو و سعدی، اساطیر، تهران، ۱۳۷۰.

- غنی، دکتر قاسم، تاریخ عصر حافظ، زوار، تهران، ۱۳۸۳.

- محمد علی، اسلامی ندوشن، چهار سنگگوی وجدان ایران، قطره، تهران، ۱۳۸۱.

چنانکه بارها اشاره شد، در آثار نعیم فراشری تأثیر ادبیات فارسی آشکار و قابل رؤیت می باشد خصوصاً در اثر خود به نام «تخیلات». بدون شک نعیم بهتر از هرکسی از سمبلها و فرهنگ شعر شرقی استفاده کرده و توانسته آن را به خوبی به زبان آلبانیایی منعکس کند. گل و بلبل در شعر نعیم به عنوان سنبل زندگی، مرگ و زمان استفاده شده است. گل در شعر نعیم به عنوان سنبل هنری در ارتباط بین زندگی و طبیعت استفاده شده:

ای دوستان بیائید بنوشیم

زیرا گل ها دارند می خشکند جوانی می رود،

آهنگ بلبل به پایان رسید

پس چرا ایستاده ایم؟ ۱۱۸

در آن قسمت از آثار نعیم که گل رز به عنوان سمبل کمال معنوی است تأثیر ادبیات شرقی به خصوص ادبیات فارسی بیشتر به چشم می خورد. در تخیلات می خوانیم:

بلبل، خاموش باش و دم مزن نزد گل بنشین و پر بر هم مزن

تا کند هوشم سفر سوی سما تا شود در عشق راز او فنا ۱۱۹

در عمق شعر عرفانی نعیم گل به شکل سمبل متافیزیک ارائه می شود به عنوان نگهدارنده راز هستی. در این چارچوب نعیم از سمبل گل استفاده می کند برای تأکید کردن بر اصل فرو رفتن و گم شدن در بزرگی و مهربانی بخشندگی و دانایی بی پایان خداوند. این خصوصیات الهی گل در شعر نعیم منجر به این می شوند که گل به عنوان سمبل یکی شدن بهشت آسمانی و بهشت زمینی معرفی شود که کلید این امر نور الهی است. در مقایسه با گلستان سعدی، گلستان نعیم گلستان نصیحت و اخلاق نیست بلکه ارائه معجزه خدای نور، خدای که زیبایی و کمال بی پایان گل به عنوان وسیله برای ارائه ی فکر و الهام عرفانی آفریده است. همچنین، گل سمبل آمیختگی روح و جسم، مرگ و زندگی است. استفاده گل به عنوان نماد زیبایی در شعر مردمی بیشتر به چشم می خورد. گل معمولاً سمبل زیبایی دختر است، اما به عنوان سمبل زیبایی پسر هم استفاده می شود در این مورد اصطلاحات مختلفی استفاده شده است.

در شعر مردمی آلبانی گل بیشتر به شکل ارتباط بلبل با گل به کار گرفته شده است. در همان شکلی که در شعر فارسی استفاده شده در شعر مردمی میراث شعر و فرهنگ شرق به شکل ارتباط بین گل رز و تیغ نمایانده می شود. اگر دقت کنیم زیبایی به عنوان خصوصیت الهی از طرف خداوند ارمغان داده شده است. در شعر مناطق مرکزی آلبانی گل بعنوان گل نماد بهشت شرقی تأویل می شود. حلاوت شعر نعیم تنها در این نیست که از زبان یک اروپایی شنیده می شود بلکه در آگاهی و تسلط شاعر به رموز و دقایق و ترکیبات وصفی شعر فارسی است که توانسته است به این درجه از مهارت و استادی برسد.^{۱۲۰}

همانطور که گفته شد در شعر نعیم مدح نیست، خودستایی نیست، چاپلوسی، مبالغه و تعصب نیست. در عوض، سادگی و روانی هست، هدف هست، پند و حکمت هم هست. خلاصه آنچه که یک شعر خوب دارد، شعر نعیم دارد. اشعار فارسی نعیم فراشری در غرب و محمد اقبال لاهوری در شرق گویای این واقعیت است که زبان و شعر فارسی تا اوایل قرن بیستم در منطقه وسیعی از جهان، از شبه

118 - Frashëri, Naim, Vepra 1, p. 316.

119 - Frashëri, Naim, Tehajjulat (Enderrimet) p. 51.

120 - Veliaj, Albana, *Simboli i Trëndafilut Saadiu, Naimi dhe poezia populllore*, Revista Perla, nr. 1, viti 2007, p. 94.

جزیره بالکان تا شبه قاره هند، در سطح مقدماتی و عالی رواج داشته است و وسیله مؤثری برای پیوند افکار و بیان اندیشه های سخنوران و ادیبان این حوزه پهناور گیتی بوده است.^{۱۳۱}

نتیجه گیری:

در این تحقیق سعی کردم نفوذ مولوی و مثنوی او و تا حدودی سعدی شیرازی را بر آثار نعیم فراشری تحلیل و بررسی کنم. اساس کار من مشترکات محتوا و موضوع بین نعیم فراشری و مثنوی مولوی بود. سعی کردم با مطرح کردن شباهت های فکری و نظری آثار نعیم، میزان تأثیر پذیری او را از مولوی نشان دهم.

فرضیه های تحقیق:

۱. با افزایش اقتدار و توسعه قلمرو دولت عثمانی و ورود آموزه ها و تعالیم اسلامی در آلبانی گرایش های صوفیانه در آن دیار پدیدار شد و لزوماً اثرپذیری از آثار مولوی و ادبیات فارسی آغاز گردید.

۲. آثار صوفیانه پدید آمده در ادبیات کلاسیک آلبانی- اعم از ترکی، عربی یا آلبانیایی-عموماً در حوزه مفاهیم، اصطلاحات، رمزهای عرفانی و شگردهای ادبی حاصل از آن تحت تأثیر آثار درویش بزرگ جهان اسلام پدید آمده اند. این تأثیر در آثار فارسی آنها بیشتر و آشکارتر است.

۳. در فرایند گذار تاریخی، تأثیر طریقت بکتاشیه و آثار مولوی در ادبیات کلاسیک آلبانی از اثرگذاری اولیه سطحی و شکلی و ورود ناقص واژگان، تعبیرات و اصطلاحات به تأثیر و نفوذ و رسوخ در اجزای ساختار و شالوده و بنیاد آنها تبدیل می شود.

در این تحقیق گاه به طور اجمالی و گاه مفصل این فرضیه ها را بررسی کردم و نشان دادم که صحت و درستی آنها به هیچ عنوان قابل تردید نیست.

تأثیر مولوی بر نعیم فراشری مورد تحقیق من کاملاً روشن است ولی تشخیص نفوذ سعدی بسیار دشوار است، زیرا نعیم فراشری هیچ کدام از قصص و حکایات سعدی را اقتباس نکرده است، نعیم از سعدی فقط کلمات، اصطلاحات و مضامین را وام گرفته است. هدف و مقصود نعیم فراشری مانند مولوی تعلیم اخلاقی و عرفانی به دیگران است و آن با اشعار نصیحت گونه و آوردن حکایات این هدف خویش را دنبال می کند. شاعر پارسی گویی آلبانیایی مانند مولوی و سعدی در اشعار و حکایات خویش احادیث و آیات قرآنی، ارسال المثل ها و تلمیح های متعددی را می آورد و راه درست و سیر و سلوک عرفانی را به مخاطبان خویش می نماید. وقتی که آثار کلاسیک شاعران مسلمان آلبانی، به ویژه آثار نعیم فراشری را بررسی می کنیم، مشاهده می کنیم که در زمینه برخی مضامین از جمله عشق، انسان کامل، دین و تصوف، قضا و قدر، دنیا و ظواهر آن، علم و دانش و برخی مسایل اجتماعی مانند وضعیت و نقش زن در جامعه، تعلیم و تربیت و تأثیر محیط، حاکمان و حکومت و فساد صوفیه و علمای زمان با مولوی شباهت های زیادی دارند. اما تأثیر مولوی بر همه شعرا و نویسندگان آلبانیایی مورد تحقیق ما یکسان و به یک میزان نبوده است زیرا تأثیر مولوی بر نعیم فراشری بیشتر از سایر شاعران است.

همچنین در این تحقیق نشان داده ام که نعیم فراشری مثل مولوی تا حد زیادی موفق شده مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عصر خود را منعکس کند. نعیم از جامعه خود اخلاص و ایمان و عمل می خواهد برای اینکه می داند که تعداد زیادی از ریاکاران و منافقان در لباس اسلام حق مردم را پایمال می کنند و باعث فریب و گمراهی مردم می شوند. در فولکلور آلبانی مضامین و اصطلاحاتی دیده می شود که آنها را فقط در ادبیات فارسی می توان دید: از جمله گل، بلبل، ماه، پروانه و نرگس.

مبارزان ملی گرای آلبانی هم تقریباً همه زبان فارسی را بلد بودند، و با تأثیر پذیری از فرهنگ ایران، به حرکت ملی گرایانه خود روحیه می بخشیدند. ادبیات فارسی همه اروپا را تحت تأثیر قرار داده است. بزرگان این حرکت ملی در آلبانی در اواخر قرن ۱۹ میلادی، برادران فراشری، نعیم و سامی فراشری بودند. نعیم فراشری در زمانی زندگی کرد که مردم آلبانی نیاز زیاد به روشنفکران داشت، و نعیم در محیط بکتاشیه که در آن شعر فارسی محور اصلی برای بیان افکار این طریقت بود، پرورش یافت. وی در اوایل زندگی خویش به زبان فارسی شعر می گفت. با در نظر گرفتن که نعیم فراشری شاعر ملی آلبانی است و بیشترین تأثیر را بر ادبیات آلبانی داشته، می توان گفت که ادبیات فارسی جایگاه بسیار مهمی در ادبیات فارسی دارد.

در پایان باید گفت که نعیم فراشری در زمینه محتوا و معنی از مولوی پیروی کرده و در این کار به نسبت موفق بوده است. می توان گفت شعرا و نویسندگان آلبانی در بسیاری موارد قالب و شیوه خود را گرفته و افکار و جهان بینی مولوی را در آن ریخته اند تا به هدف و مقصد خویش برسند. در اینجا شایان ذکر است که تحقیق حاضر، در این زمینه برای ملت ایران و آلبانی اهمیت زیادی دارد. در گذشته نیز فرهنگ ایرانی و اسلامی در آلبانی تأثیر زیادی داشته است. تنها شعرا و نویسندگانی از آلبانی نیستند که تحت تأثیر مولوی و زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی قرار گرفتند.

متأسفانه مردم آلبانی و همچنین محافل علمی این کشور به دلیل اوضاع سیاسی و عدم شناخت زبان فارسی از این گنجینه و شناخت دقیق هویت خویش محروم مانده اند. همچنین در ایران اطلاعات کافی درباره این گنجینه که متعلق به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است، وجود ندارد. هر دو کشور در این راستا باید تلاش کنند زیرا این کار بهانه خوبی برای گفتگوی تمدنها است. از سوی دیگر نیز کمک می کند که آلبانی و ایران هویت ناشناخته خویش را باز یابند و آن وصله ها و پیوندهای معنوی و برادری را، که از دیر باز داشتند، دوباره احیا و استوار کنند. این تحقیق کار بسیار کوچکی در راستای اجرای همین هدف و مقصود است. امیدواریم خداوند متعال یار و یاور همه ما باشد!

منابع و مآخذ

منابع فارسي

الف) كتاب ها

- ادواردويچ، يوگني؛ تصوف و ادبيات تصوف، ترجمه سيروس ايزدي، تهران، اميركبير، ۱۳۷۶.
- اسلامي ندوشن، محمد علي، چهار سخنگوي وجدان ايران، تهران، قطره، ۱۳۸۱.
- اقبال، افضل، تاثير مولوي بر فرهنگ اسلامي، ترجمه مهملد رفيعي مهرآبادي، تهران، عطايي، ۱۳۶۳.
- الشبيبي، كامل مصطفي، تشيع و تصوف، ترجمه علي رضا ذكاوتي قراگزلو، چاپ چهارم، تهران، امير كبير، ۱۳۸۵.
- امين رياحي، محمد، زبان و ادب فارسي در قلمرو عثماني، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۹.
- حديدي، جواد، از سعدي تا آراگون، مركز نشر دانشگاهي، تهران، ۱۳۷۳.
- دانشنامه جهان اسلام، جلد سوم، زیر نظر « غلامعلي حداد عادل »، بنياد دايره المعارف اسلامي، تهران، ۱۳۷۵.
- دزفوليان، کاظم، باغ سبز عشق، تهران، طلایه، ۱۳۷۵.
- دکره، فرانسوا؛ ماني و سنت مانوي، ترجمه عباس باقري، چاپ دوم، تهران، فرزانه، ۱۳۸۳.
- ديزدارويچ، سداد؛ از گلستان سعدي تا بلبلستان فوزي، تهران، المهدی، ۱۳۸۴.
- ديويدسن، الگا ام، ادبيات تطبيقي و شعر کلاسيک فارسي، ترجمه: فرهاد عطايي، فرزانه روز، تهران، ۱۳۸۰.
- زرينکوب؛ ارزش ميراث صوفي، چاپ هشتم، تهران، اميركبير، ۱۳۷۷.
- _____، عبدالحسين؛ بحر در کوزه، نقد و تفسير قصه ها و تمثيلات مثنوي، مولانا جلال الدين محمد بلخي، مثنوي معنوي، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۲.
- _____، عبدالحسين؛ جستجو در تصوف ايران، تهران، اميركبير، ۱۳۸۰.
- _____، عبدالحسين؛ دنباله جستجو در تصوف ايران، تهران، اميركبير، ۱۳۸۰.
- سجادي، سيد جعفر؛ فرهنگ الفاظ و اصطلاحات و تعبيرات عرفاني، چاپ سوم، تهران، كتابخانه طهوري، ۱۳۶۲.
- _____، نقد تطبيقي ادبيات ايران و عرب، شرکت مؤلفان و مترجمان ايران، تهران، ۱۳۶۹.
- سجادي، سيد علي محمد، مدخل بر تحول موضوعي غزل در ادب فارسي، انتشارات دانشگاه شهيد بهشتي، تهران، ۱۳۸۰.
- سجادي، سيد ضياءالدين؛ مقدمه اي بر مباني عرفان و تصوف، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- شميسا، سيروس، انواع ادبي، فردوس، تهران، ۱۳۸۱.
- شميل، آن ماري، ابعاد عرفاني اسلام، ترجمه عبدالرحيم گوهری، چاپ چهارم، تهران، نشر فرهنگ اسلامي، ۱۳۸۱.
- _____، آن ماري، شکوه شمس، مترجم حسن لاهوتي، تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۷۶.
- ضيائي، علي اکبر، سرزمين عقابها - تاريخ و فرهنگ مردم آلباني، بنياد اندیشه اسلامي، تهران، ۱۳۸۲.
- طالقاني، سيد محمود، پرتوي از قرآن، ج اول، شرکت سهامي انتشار، بي ج و بي تاريخ.
- ۳ «غرب در آينه فرهنگ»، شماره ۱۳، «اولين ارتباط اسلام با اقوام و ملل بالکان» ابراهيمي، نجات.
- طه، ندا، ادبيات تطبيقي، ترجمه: زهرا خسروي، فرزانه روز، تهران، ۱۳۸۰.
- عبدالحکيم، خليفه، عرفان مولوي، ترجمه احمد محمدي و احمد ميرعلايي، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۷۵.
- عقيقي، ابوالعلاء، ملامتیه، صوفيه و فتوت، ترجمه نصرت الله فروهر، تهران، الهام، ۱۳۷۶.
- غلامرضايي، محمد؛ سيک شناسي شعر پارسي، تهران، نشر جامي، ۱۳۷۷.
- غني، قاسم، تاريخ تصوف در اسلام، ۲ جلد، چاپ هشتم، تهران، زوار، ۱۳۸۰.
- فرانتس، کومن، اديان شرقي در امپراتوري روم، مترجم مليحه معلم و پروانه عروج نيا، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- فروزانفر، بدیع الزمان، احاديث مثنوي، چاپ سوم، تهران، امير كبير، ۱۳۶۱.

- _____، بدیع الزمان؛ زندگی مولانا مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، چاپ پنجم، تهران، زوار، ۱۳۷۳.
- _____، بدیع الزمان، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، چاپ سوم تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- _____، کامیار، تقی وحیدیان، بدیع از دیدگاه زیبا شناسی، سمت، تهران، ۱۳۸۳.
- _____، کدکنی، محمد رضا شفیعی، زمینه ای اجتماعی شعر فارسی، نشر اختران - نشر زمانه، تهران، ۱۳۸۶.
- _____، محمد رضا شفیعی، شعر معاصر عرب، سخن، تهران، ۱۳۸۰.
- _____، محمد رضا شفیعی، صور خیال در شعر فارسی، آگاه، تهران، ۱۳۸۳.
- _____، محمد رضا شفیعی، قلندریه در تاریخ - دگردیسیهای یک ایدئولوژی، سخن، تهران، ۱۳۸۶، ص. ۳۶۷.
- _____، محمد رضا شفیعی، موسیقی شعر، آگاه، تهران، ۱۳۸۰.
- _____، گلشنی، عبد الکریم، فرهنگ ایران در قلمرو ترکان، شیراز، ۱۳۵۴.
- _____، کفافی، محمد عبد السلام، ادبیات تطبیقی، ترجمه: سید حسین سیدی، آستان قدسی رضوی، مشهد، ۱۳۸۲.
- _____، گئو، ویدنگرن، مانی و تعلیمات او، نزعت صفای اصفهانی؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- _____، گولپینارلی، عبد الباقي؛ در بیان ادبیات دیوانی، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، سروش ۱۳۷۴.
- _____، عبد الباقي، ملامت و ملامتیان، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۷۸.
- _____، عبد الباقي، مولانا جلال الدین زندگانی، فلسفه ه آثار و گزیده ای از آنها، ترجمه توفیق سبحانی، چاپ سوم، تهران، پژ.هشگاه علوم اسلامی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- _____، عبد الباقي، مولویه پس از مولانا؛ ترجمه توفیق سبحانی، تهران، نشر علمی، ۱۳۸۲.
- _____، لوئیس، فرانکلین، مولوی دیروز، امروز، شرق و غرب، ترجمه فرهاد فرهنگدفر، تهران، ثالث، ۱۳۸۳.
- _____، مالکوم، نونل، تاریخ اجمالی کوزوو، مترجم باقر نصیری، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۸.
- _____، محمد عبد الغنی حسن، ابو مسلم خراسانی، ترجمه شفیعی کدکنی، تهران، کتاب های سیمرغ، ۱۳۵۴.
- _____، محمدی، کاظم، مولانا و شعر، نجم کبری، تهران، ۱۳۸۵.
- _____، نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، تهران، فروغی، ۱۳۷۷.
- _____، همایی، جلال الدین، مولوی نامه، ۲ جلد، چاپ نهم، تهران، نشر هما، ۱۳۷۶.

ب) مقالات

۱. امین، پروفیسر سید حسن، پیوند فکری مولوی و ابن عربی، فصلنامه «اباخر»، سال دوم، شماره پیاپی ۷ و ۸، ۱۳۸۳.
۲. پشت دار، علی محمد، محمد نعیم فراشری شاعر پارسی گوی و متعهد آلبانیایی، «نامه پارسی» شماره اول، ۱۳۸۳.
۳. جعفری نژاد، سید ابو الفضل، نفوذ فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی در فرهنگ و هویت ملی هندوستان و شبه قاره، «نامه پارسی» شماره اول و دوم، ۱۳۸۶.
۴. قنبری، بخشعلی، مولوی و نظریه های وحدت، ماهنامه «اطلاعات حکمت و معرفت» شماره ۹، ۱۳۸۶.
۵. هداده، محمد مصطفی، تأثیر فرهنگ ایران در ادبیات عرب قرن دوم هجری، «نامه پارسی» شماره اول، ۱۳۸۲.

منابع لاتین

a) Books

- Ahmedi, Ismail, Hafiz Ali Korça- jeta dhe veptra, Logos-A, Shkup 1999.
- Akyuz, Kenan, Modern Turk Edebiyatının Ana Çizgileri 1860 – 1923, Inkilap Kitabevi, Istanbul, tarihsiz.
- Aleksandër Xhuvani - Kostaq Cipo, Fillime të stilistikës e të letërsisë së përgjithshme, Rilindja 1982.
- Arnold, Thomas W., Historia e përhapjes së Islamit, Prishtinë, 2004.
- Bulo, Jorgo, Triplogjia e lirikës së Naim Frashërit, Tiranë 1999.
- D'Angely, Robert, Enigma, Toena, Tiranë, 1998.
- Demiraj Shaban, Gjuhësi Ballkanike, Shkup, 1994.
- Elsie, Robert , Historia e Letërsisë Shqipe, Dukagjini, Tiranë-Pejë, 1997.
- Feja, Kultura dhe tradita islame ndër shqiptarë, (Simpozium ndërkombëtar), Prishtinë, 1995.

Frashëri, Naim, Vepra 1, 2, 3, 4, 5, 6. Rilindja, Prishtinë, 1986.

Frashëri, Naim, Tehajulat (Enderrimet), F. K. 'Saadi Shirazi', Tiranë, 2005.

Grup autorësh, Historia e popullit shqiptar – I, botim III, Prishtinë, 1979.

Hamiti, Sabri, Tema shqiptare, Rilindja, 1993.

Hasluck, F. W., Bektasilik Tedkikler, Çeviren: Prof. Dr. Ragib Hulusi (Ozden), Yayına hazırlayan: Prof. Dr. Mehmet Kanar, İstanbul, 2006.

Hysa, Mahmud, Alamiada Shqiptare (Dy vellime), Logos-A, Shkup, 2000.

Ibrahimi, Nexhat, Islami në trojet iliro-shqiptare gjatë shekujve, Logos-A – Shkup, 1999.

Izeti, Metin, Balkanlarda Tasavvuf, Gelenek Yayıncılık, İstanbul, 2004.

Kryeziu, Eqrem, Metafizika e Naimit, Prizren, 1998.

Osmani, Shefik, Panteoni iranien dhe iranologë shqiptarë, Fondacioni 'Saadi Shirazi', Tiranë 1998.

Qazimi, Qazim, Ndikime Orientale në Veprën Letrare të Naim Frashërit, Prishtinë, 1996.

Qosja, Rexhep, Dialogje me shkrimtarët, Rilindja, Prishtinë, 1979

, Historia e Letërsisë Shqipe, Romantizmi I – III, Rilindja, Prishtinë, 1990.

, Porosia e Madhe, Naim Frashëri, Tiranë, 1989.

Rexhepagiqi, dr. Jashar, Dervishët, rendet dhe teqetë, Dukagjini – Pejë, 1999.

Rrahmani, Zejnullah, Teoria e Letërsisë, Prishtinë, 1996.

, Teoritë Moderne Letrare, Faik Konica, Prishtinë, 2005.

, Letërsia e Lindjes, Faik Konica, Prishtinë, 2005.

Stavileci, Masar, Iluminizmi në letërsinë e rilindjes kombëtare shqiptare Rilindja, Prishtinë, 1990.

Stipčević, Aleksander, Ilirët – historia, jeta kultura, simbolet e kultit, bot. II. Prishtinë, 1990.

Shpuza, Gazmend, Bota iraniane në veprën e Sami Frashërit, Onufri – Fondacioni 'Saadi Shirazi', Tiranë, 2004.

Shuteriqi, Dhimitër S., Njëpër shekujt letrarë, Tiranë, 1973.

Xholi, Zija, Naim Frashëri, Rilindja, 1970.

b. Article

Bulo, Jorgo, Qerbelaja e Naim Frashërit – 100 vjet më parë, Universi shqiptar i librit, nr. 31998/.

Bulo, Jorgo, Naim Frashëri dhe Letërsia persiane, Perla, nr. 1, 1999.

Çetaku, Drita, Taassuk i Sami Frashërit dhe Gratë, Perla, nr. 2, 2003.

Hamiti, Abdullah, Tematika e misticizmit islam në poezinë e bejtexhinjeve, Studime Orientale, nr.2, Prishtinë, 2002.

Ismaili, Elez, Elementet fetare në veprën e Naim Frashërit, Jehona, Shkup, nr. 11991/.

Italo Costante Fortino, Struktura kulturore e fetare në Qerbelanë e Naim Frashërit, në: Sesioni shkencor Naim Frashëri dhe veprat e tij midis Perëndimit dhe Lindjes, Seminari XVII... Tiranë, 1995.

Izeti Metin, "Tarikati Bektashi dhe reflektimi i tij në viset tona", Studime Orientale, Prishtinë, 2001.

Loshi, Xhevat , Mbi disa tipare të stilit të Naimit, në: Naim Frashëri, Tiranë 1973.

Kaleshi, Hasan, Kurani kryevepër e letërsisë arabe, Edukata Islame, nr. 7, Prishtinë 1980.

Kara, Mustafa, "Balkanlar'da Türk Tasavvuf Edebiyatı'na genel bakış", İslamiyyat,Dergisi, cilt 6, satı 3, temmuz - eylul, 2003, Ankara.

Kuçuk, Hulya, "Bektasilik ve Aleviligin Sufi ve Esoterik Boyutu: Karsilastirmali Kavram Analizi", İslamiyat Dergisi, cilt 6, satı 3, temmuz - eylul, 2003, Ankara.

Meminaj, Maringela, Motivet religjioze në lirikën e Naim Frashërit, Perla, nr. 3, 2006.

Myderrizi, Osman, Letërsia e Bektashinjeve, Revista Perla, nr. 4, vit. 1996.

Qiriaz, Dhori, Motivi i Isufit dhe Zulejhasë në letërsinë persiane dhe shqiptare, Perla, nr. 1, 1999.

Yesilyurt, Temel, "Alevi - Bektasiligin Boyutu", İslamiyat Dergisi, cilt 6, sayı 3, temmuz - eylul, 2003, Ankara.

Veliaj, Albana, Simboli i Trëndafilut Saadiu, Naimi dhe poezia popullore, Revista Perla, nr. 1, viti 2007.

ضمیمه

اشعار فارسی نعیم فراشری (دیوان تخیلات)

آسمان

شب لطیف و ماه تابان دلبر است
باد مشکین، زمین پر زیور است
مرغ هوشم می پرد اندر سما
در فضای نور پاش جانفزا
گه شود همراه و یار اختران
گه رود تا آشیان کهکشان
هر چه بیند دلکش و پرتو نماست
لمعه برق تجلی خداست
پرتوی بی ابتداء و انتها
قدرت و تصویر و معنای خدا
چیست این کائنات بی حساب
این نظام و این کتاب مستطاب؟
این فضای آب رنگ بی کنار
پرتو اندازان بی عد و شمار؟
این همه زرین لقا سیمین بران
نور پاش و چابک و رقص آوران؟
این طبیعت، این یم آب حیات؟
این حکم، این رازها، این معجزات؟
این چه اجرامند پرتاب و شرر؟
این چه اکوانند پر از نور و فر؟
میزند آهسته پر در کهکشان
همچو لکک بچه یی در آشیان
تا شود زو عالمی نو سرما
تا پرد با دیگران اندر فضا
می رود دمدار مانند ستان
رقص و دوران می کند در آسمان

شمع اندر دست و می پوید مدام
خانه بر دوشست و بی جای و مقام
می رود از در گهی بر درگهی
در میان آسمانان گمرهی
از کجا آید بدین رفتار و تاز
با چنین تاب و چنین زلف دراز؟
می نیابد راه او چشم بشر
زانکه کوتاه است مردم را بصر
می نهد پا بر اثر و می دود
در فلک بهر سیاحت می رود
دلستانی، ای همایون آسمان
جانفروزی، ای فضای بیکران
سرحد و پایان ندارد این فضا
پر ز اجرام است و پرتاب و ضیا
کی تواند گفت راز آسمان
این زبان و این دهان مردمان
ای سپهر نور ریز حقه باز
کار تو و حال تو راز است راز
حکمت بی حد و پایان و کنار
اختراست بی حساب و بی شمار
چیست این قانون قدرت اشتمال؟
تاب و فیض و لطف رب ذوالجلال
گرچه چیزی نیست سالم از خلل
جز به ذات لایزال و لم یزل
لیک نبود چیزکی محو و تباه
جمله موجودند اندر بارگاه
زو بیاید باز می گردد بدو
کل شی هالک الا وجهه
اختران هم با چنین قدر اجل

در پی ایشان می تازد اجل
تا کند هر پیر را از نو جوان
مرگ را ایزد فشاند اندر میان
گر حقیقت خواهی ای مرد خدای
این طبیعت را همیشه آزمای
عارفانه یک نظر کن در سما
تا بیابی بارگاه کبریا
لیک ای کرم زمین خاموش شو
تا به راز آسمان هرگز مرو
در جهان بر قطره یی آبی نگر
تا در آن بینی هزاران جانور
حکمت یزدان هر جا ظاهرست
قدرتش بر هر چه بینم باهرست
پیش این اسرار و انوار و حکم
دم مزن هین از وجود و از عدم
نزد تو، ای بحر ژرف بی کنار
شرمسارم، شرمسارم، شرمسار
این جبوب بی شمار گوهرین
عالمیست از ملک رب العالمین
بلبلا، خاموش باش و دم مزن
نزد گل بنشین و پر بر هم مزن
تا کند هوشم سفر سوی سما
تا شود در عشق راز او فنا
تا بخوانم ثم وجه الله را
تا بیابد چشمم آن درگاه را
خود ندانم بعد ازین من چیستم
بعد ازین من نیستم من نیستم

زبان دل

می کند هر دم طبیعت در جهان
راز خود را شرح و اعلان و بیان
گه بگوید بازبان قیل و قال
گه بگفتار مجسم که به حال
رازها گوید به گل باد صبا
بلبل شوریده گوید بانوا
جمله موجودات و جمله کائنات
می کنند افشاء اسرار و نکات
ابر و باد و موج و بحر و جویبار
کوهسار و مرغزار و سبزه زار
آسمان و اختران و این و آن
سبز گویند و فصیح و تر زبان!
بهر آن حق داد دل را این زبان
تا بگوید با وی این راز نهان
این زبان را بشنوند ارباب علم
محرمان راه و راز باب علم

بهار نو

نو بهارا دلکش و جانپروری
دختر نازک تن و سیمین بری
روی خندان طبیعت روی توست
بوی باغ و بوی گلشن بوی توست
بر زمین ما فرستادت خدا
دستگیری کرد بهر هر گدا
بوی یار آید مرا از بوی تو
خوی او باشد پدید از خوی تو
لطف تو گشته یتیمان را پدر
بیوگان را همتت گشته پسر
دست تو کرده جهان سر به سر

پرز بوی و رنگ و زیب و نور و فر
نشئه یاب است از تو جمله کائنات
مور و مرغ و جویبار و هر نبات
این زمین مرده از تو یافت جان
زان همی بینم جهان را شادمان
از سماوات آمدی، ای نو بهار
تا کنی این خاکدان را لاله زار
نعمتی از عرش و کرس آورده یی
جمله عالم را گلستان کرده یی
آسمان آسا زمین خندان شده است
جویبار اندر میان گریان شده است
هر درخت و هر نهال و هر نبات
یافته از تو فر و تاب و حیات
آن یکی را تاج زرین بر سرست
وان دگر را دامنی پرگوهرست
روی عالم صحن عود و عنبراست
پر زلعل و گوهر و سیم و زراست
باد و مرغ و سبزه زار و آب جوی
پر زآهنگند و پر از گفت و گوی
نو بهارا، چون که تو از کردگار
بر زمین گشتی بشر را یادگار
یک نگه کن بر مزار یار من
تا بروید سنبل و گل از کفن
نرگشی زان چشم مست دلنواز
سنبلی از زلف دلجوی دراز
باز چون عودت کنی باری دگر
گرنیم من، بر مزارم برگذر
نزد خاک گور من بنشین دمی
وز سرشک خود بریزم شبنمی

تا بروید از گلم تازه گلی
تا برآید زاستخوانم بلبلی

شکوفه

مدتی کین مهر بالای منیر
وین زمین و ماه هم بودند اثیر
وان زمان، گه شمس و ماه و این زمین
دود بودند، و تنی شد آتشین
شد زمین و مه جدا از آفتاب
دور شد مه هم زپهلوی تراب
هر یکی زیشان گشت اندر فضا
اختری پرتاب و پر نور و ضیا
شد نمایان بعد از آن این خاکسار
آب و برگ و جانورها بی شمار
ای شکوفه تو کجا بودی نهان
تا بدان دور و بدان کار زمان؟

بلبل

هر یکی از ختران تابدار
در میان آسمان نور بار
گشته خاموش و گشاده دیدگان
گوش داده بر یکی راز نهان
ماه تابان در میان بسترش
پرتو خورشید برده در برش
گشته از نوار او سیمین زمین
در میانش سایه های یاسمین
خاک تیره گشته مانند مهی
چون پری برپا شده سرو سهی
روی یار آسا شده دریا زماه

سایه ها فتاده چون خال سیاه
گیر انگشتش به لب بنهاده است
هر شکوفه چشم خود بگشاده است
خود طبیعت دختر آسا گشته است
دلبر و رعنا و زیبا گشته است
میکند هر سو هوا شبنم نثار
بر درختان، بر زمین، بر سبزه زار
باد در خواب و درختان اشک ریز
سبزه زار و زهره‌هایش مشک ریز
جمله اجزای طبیعت در سکوت
پیش ذات پاک حی لایموت
نشوی آوازه یی اندر میان
جز به آه و ناله آب روان
مانده ام بیدار من اکنون و بس
جز زمن بیدار اینجا نیست کس
گاه می پرسم رموز این و آن
زاسمان و اختران و کهکشان
گه زپروین، گه زمه، گه از زمین
گه بپرسم از درخت یاسمین
گاه صحبت میکنم با مردگان
با دل نومیده و محبوبات جان
من درین فکر و چنین اندیشناک
گه به چرخ هفتمین گه زیرخاک
ناگهان آوازی پرسوز و گذار
جالب دل، شارح راز دراز
از سما آیدف بود دمساز من
از خدا ید، شور همراز من
چیست، یارب! چیست این شیرین صدا؟
از کجا آید، خدایا! از کجا؟

از کجا آید چنین دلجو سرود!
از مین، یا خود ازین طاق کبود
سرتاسر گویی طبیعت یک زبان
گشته و می گوید این راز نهان
بلبلا! ای شاعر شیرین زبان
خوش بخوان این راز مبهم را بخوان
بر گل خندان خود خندان شو
همچو من گه شاد و گه نالان شو
خوش بگو، تا بشنوم، ای یارمن
خاک بر افکار و بر گفتار من
چند دلخواه است این افغان تو
آه تو و ناله سوزان تو
رقص می آرد دلم از اندرون
همدم و هم حال تو گشتم کنون
بهر آن گشته است خاموش این جهان
تا سرودت بشنوند از آسمان
غنچه سر بر می کشد از پیرهن
تا شود آگه ازین شیرین سخن
ای عطارد! ترک کن دورت مرو
این نوای عشق و سوزش را شنو
بلبلا! با این چنین زار و فغان
خوش بخوان این راز محکم را، بخوان

صبر و امید

ای زمان رفته حسرت پروری
دلخراش و تلخ و ماتم آوری
از تو این دل جز به آه و درد و راز
جز به اندوهی ندارد یادگار
هر مصیبت کز دلم بگذشته است

با دیء تاثیر دیگر گشته است
گلشن دل را نمائد اکنون گلی
سبزه یی، یا میوه یی، یا سنبل
خاک شد، خاشاک شد، افسرده شد
چاک شد، غمناک شد، پژمرده شد
غنچه ها گلها شده محو و تباه
مانده گلبن سخت و بی برگ و سیاه
تا نباشد حاصل امر آرزو
یک شکوفه است عمرما بیرنگ و بو
همچنان کاندل زمستان آفتاب
سرکشد گاه از زیرسحاب
شعله یی از چشمش آید بر جهان
باز باشد لیک پنهان ناگهان
آنچنان اندر دلم روی امید
در میان دردها بشد پدید
ناگهان لیکن شود محو و فنا
می نهد اندر لم دیگر عنا
نیم مرده شمعی بینم زدور
در دلم آید از و تاب و سرور
می روم باصد امید و صد شتاب
وان امید، آن شمع خواب است و سراب
می ندانم کیست، گر بی درد و رنج
زیست اندر عالم خوار و سپنج
جان و دل همواره اندر زحمتند
در مشاق و غفلت، و درمحتند
من ازین بازیچه دوران مات
وین غم من برقرار و برحیات
من شوم بیرون ازین دار و دیار
او مگر بعد از وفاتم پایدار

کشتی عمر بشر در بحر دور
می رود همواره پیش باد جور
بادبانش آه و حزن و حسرت است
بار او اندوه و یأس و محنت است
در میان موج این بحر غریب
افتد و خیزد به صد گونه نهیب
هر نفس در گیر و دارو کارزار
دائما در کار و بار و بیقرار
می نتاند لیک هیچ انداختن
لنگرش در بحر اقدار و محن
دائما پیشش سراب آسا امید
ناگهان در قعر باشد ناپدید
شد تلف اینجا چنین کشتی هزار
تخته پی زانها نبینم بر کنار
آنکه مردم را زحسرت ساخته است
در دلش صبر و امید انداخته است

ماه

از کجا می آیی با چندین شکوه؟
می شوی ناگه پدید از پشت کوه
گاه پیداگاه پنهان می شوی
گاه سیاه و گاه تابان می شوی
گاه رویت پرنشاط و پرجمال
گاه قدت چون کمان و چون خیال
می شوی شمع زمین هنگام لیل
از پس او می روی همچون طفیل
راز پوش و روز پاشی، ای نگار
غمزه تو مرمر یارست یار
از کجا می آیی، ای دخت سما

با چنین تاب و چنین ناز و ادا
چشم و دیدار و نگاهت دلبرست
نورت از هر نور دیگر بهترست
پرتوت الهام جمله شاعران
چهره تو رهبر صاحب‌دلان
دائماً گرد زمین گردیده یی
راز مردم را زاول دیده یی
یاد می داری تو آن هنگام را
کش نداند هیچ مردم نام را
پیش موسی نور تو در طور تافت
در میان نور تو آن نور یافت
آمده و باز رفته مردمان
تو همی تابی همیشه در جهان
چند دیدی بر زمین جنگ و قتال
فتنه و آشوب و اندوه و ملال؟
جمله کار و حال مردم دیده یی
زار او، گفتار او بشنیده یی
چند سقراط دیده یی مسموم و خوار
چند یوسف گشت گرگان را شکار؟
چند ملت دیده یی در این جهان
گشته اکنون ناپدید و بی نشان؟
چند سولون و فلاطون دیده یی؟
چند تیمور لنگ و هارون دیده یی؟
چند دارا و سکندر دیده یی؟
چند رو سو چند ولتر دیده یی؟
چند هامون دیده بی چون کربلا؟
چند مردان خدا اندر بلا؟
دیده یی جمله وقوعات جهان
جمله احوال و خصوصیات جهان

چند مردم بینی اکنون دلفگار؟
چند بینی شاد و خرم نزد یار؟
چند می بینی گرفتار فراق
پرزآه و عشق و سوز و اشتیاق؟
تو همی دانی همه راز زمان
غافلند اما گروه مردمان!
چند یدی همچو من اندیشناک؟
کاستخوانشان شد اکنون خاک
مر ترا هم لیک این دور زمان
کرده سست و پیر و خوار و ناتوان
گرچه بیرون بتبینم تابدار
اندرون نیست لیکن آبدار
درغمایش دختر سمین تنی
در حقیقت پیر و پژمرده زنی
جامه زرین اگر پوشیده یی
من همی دانم زگه دزدیده یی
از جد خود می ستانی تاب و زیب
مادرت را می دهی، ای دلفریب
تو زیهلوی زمین گشتی جدا
خود ازان سان که شد از آدم حوا
نجم ارض از شمس تابان شد عیان
بود روزی تابدار و نوجوان
آن زمان از وی تو گشتی سرخا
همچو او بودی پر از نور و ضیا
مهر لیکن تاب می دارد هنوز
وین زمین هم بار می آرد هنوز
آتش و سوز درونت سرد شد
روی تو پژمرده گشت و زرد شد
در درون خود چه ها داشتی ثرا!

کرم و مور و مرغ و چندین چارپا
تو نداری برگ و بار و آب ناب
وین تنت گشته است بیمار و خراب
دامنت مانده به چنگال قدر
میت آسا گشته یی آه ای قمر
من چه گویم! این زمین بی تو مباد!
چشم تو باد! همیشه شوخ و شاد!
در نگاهت بینم آثار بقا
خاک بر این فکر و رأی و قول ما
پرتوت بادا همیشه در جهان
بی تنت هرگز مماناد آسمان
مردمان را نورت امیدآور است
از سما بر این زمین مزده براست
پرتوت چو می فتد بر خاکدان
می شود مهمان جمله مردمان
روی دریا زو شود سیماب وار
کوه و هامون پرزر و رنگ و نگار
می گشایی نور خود را بر زمین
می شود هر سویش از وی گوهرین
می شوی هم راز با اهل جهان
همنشین و همدم بیچارگان
ای دل زارم به خود همراه کن
خود زاحوال جهان آگاه کن
تا رود با پرتوت بر کوهسار
بر درختان، برهوا، بر سبزه زار
بر گل و بر سوسن و بر ارغوان
بر سمن، بر بستر سمین بران
کج مرو، ای مه! مشو بیرون زراه
تا نباشد روی دلدارت سیاه

تا نباشند آسمانان بر تو تنگ
تا نیاید پایت اندر پالهنگ
عشق و سوز از رمز تو اندوختم
آتشی اندر دلم افروختم
گرچه مانند تو من خاکستم
در درونم هست لیکن اخگر
اندرون و خون تو گشته است سرد
وین دلم پر سوزش است و آه و درد
پرتوت آید زخورشید منیر
وین دلم از نور بی چون است سیر
می دود هوشم کنون در طور تو
بوکه نورش یابد اندر نور تو

عشق

ای فروغ عشق! بی تو زیستن
بد تراست اندر جهان از نیستن
از دل پردرد من هرگز مرو
لحظه یی از خاطرم غایب مشو
چونکه با تو این دلم خو کرده است
از ازل خود الفت تو کرده است
بلکه ایزد از تو دل را ساخته است
یا خود اندر دل ترا انداخته است
گرچه از تو می نیاید جز به آه
لیک آن آه است دل را شاهراه
محنت تو مرا جانپرور است
حالت توام همیشه دلبر است
بهر کردن خاک را آدم خدا
از یمت بر وی نمی ریخت از سما

فلسفه

بامدادان که زمین و آسمان
خرمند و شادمان و دلستان
یا به وقت چاشتگاهان بهار
کز حرارت هر کسی گیرد کنار
نغمه خود را کند گنجشک ترک
خواب و آسایش گزیند زیربرگ
یا به هنگامی که نجم آتشین
از افق غمزه کند پیش زمین
یا دمی کز برد و سرمای شدید
بارد از ابر سیه برف سفید
یا دمی دیگر که باران بر زمین
بارد و باشد پر از عطر زمین
با خصوص آن وقت ، کز لطف بهار
پیرفانی جهان گردد نگار
رنگ و بوی و نغمه و زیب است دهر
خوب و خندان است و روشندل سپهر
زندگان را جان و دل پر آرزوست
هر چه دارد این زمین در گفت و گوست
فام ناب آسمان فرخ فراست
چهره دلجوی دنیا دلگشاست
هوش بی آرام من در جست جوست
در نبرد و پرسش و در گفت و گوست
چه کجا، کی، زچه و چون و چند
لیک از هر سو ببیند ریشخند
این طبیعت را کند زیر و زبر
تا بیاید یک نشان و یک اثر
این همه اجسام و این احکام چیست؟ کائنات بی سرو انجام چیست؟
میکند تفتیش حال این صحف

راز حکمت آزمای این حروف
این همه اجرام و این انوار چیست؟
این همه ادوار و این اسرار چیست؟
هر چه می‌توانیم دانستن نمی‌است
وین طبیعت بی‌کنار و بن‌یمی‌است
مرغ هوش من بدین بحر عظیم
اوفتد در ورطه‌ی پرباک و بیم
می‌شود سست و بماند بی‌پناه
در میان عجز و ریب و اشتباه
مرود با وجد و عشق و سوز و فر
لیک می‌آید فرو بی‌بال و پر
ای طبیعت! کنه تو مردم نیافت
گرچه بسیار اندرین وادی شتافت

زمستان

این جهان آیا چرا ویران شده است؟
جمله عالم کلبه‌ی احزان شده است!
نو بهار اکنون کجا رفت از زمین؟
از چه آفت کشت گیتی همچنین؟
بلبلان و گلشن و لحن و سرود
آسمان و نورش و رنگ کبود
جمله گشته ناپدید و بی‌نشان
گویی دیگر گشته است اکنون جهان
مرده است اکنون گویی باغ راغ
نوحه گر بر میتش گشت است زاغ
چیست این دود سیه اندر هوا؟
خود کجا رفت است خورشید و سما؟
یوسف زرین رسن در چاه شد
زان سبب جو و هوا پرآه شد

سوخته گویی سرای مهر و ماه
زآتشش مانده است این دود سیاه!
جمله عالم همچو مرده سرد گشت
یک کفن بینم همی بر کوه و دشت
مور و مرغان را چه شد؟ کاندر میان
می نبینم هرگز از ایشان نشان
ناپدید و تار گشته کائنات
باد صرصر میوزد از شش جهات
پر زدود آه و کین گشته سپهر
خشمناک و پرغصب گشت است دهر
گشته دنیا همچو موی پیرزن
از سپهر کجر و پیمان شکن
آسمان گشته است غایب از میان
زان می بینم زالطافش نشان
بر درختان می نبینم برگ و بار
نه شکوفه، نه کبوتر، نه هزار
مرغ و موران مانده بی ساز و غذا
عاجزان دلتنگ و بی تاب و نوا
آن که بر کانون همی بینم سیاه
دود آتش نیست، آن آه است آه
نو بهارا، ای شه جود و کرم
ای سروش پر زانعام و همم!
باز بر ما بگذر، ای لطف کریم
باز دوزخ را به دستت کن نعیم
روی دنیا را سراسر کن چمن
تا شود هر سو پر از ورد و سمن
تا بود آن کلبه زن مشکبوی
تا نریزد بر در کس آبروی
تا بخشند عاجزان بر سبزه زار

زیر طاق آسمان آزاد وار

بر مزار خواهران و دادران

ای گل تر! بلبلان را ترک کن
تا بگویم با تو من یک دو سخن
یاد می دارم کچه گشتی ناپدید
پار و باز امسال چون این دم رسید
روغما گشتی زالطاف بهار
تو مگر آنی که اینجا بود پار؟
از کجاست این رنگ تو وین بوی تو؟
روی دلخواه و تن دلجوی تو؟
همچو جانانم تو باری مرده یی
لیک رخت باز اینجا برده یی
تو مگر از سوی جانان می رسی
خود زکوی مهربانان می رسی
من زبویت بوی ایشان می برم
آه! سری هست اینجا لا جرم
ای شهنشاه و شریف محترم
من زانفاس نفیست می برم
بوی عدن و نکهت خلد برین
ای حسن! تحسین! ای گل! آفرین
در زمستان نزد تو بسیار بار
نی زبهر نزهت و گشت و گذار
لیک بهر دیدن این خاک را
بهر دیدن این تراب پاک را
با دلی می آمدم پراشتیاق
پر زرد و آه و اندوه و فراق
من گمان بردم که بر بودت عدم
تو سفر کردی مگر سوی ارم

باز عودت کرده اکنون از بهشت
سرغا گشتی به هامون و به گشت
آمده از آسمان هفتمین
گشته یی پیدا برین روی زمین
آمده از جسم و جان و خاک یار
پای بسته، سر نهاده بر مزار
یک تن است این جزء های کائنات
مهر و ماه و مردم و مور و نبات
زان همی روید شکوفه از زمین
کاندران افتند چندین مه جبین
ای گلم، آنجا که این بو چیده یی
دوستان جان ما را دیده یی؟
بار دیگر گر ببینی، ای سروش
ای سروش مشگبوی و سبزپوش
با زبان تو بگو از من سلام
هم مرا زیشان بیاور یک پیام

آفتاب

اختران با یکدگر غمزه کنان
می شوند آهسته آهسته نهان
اندک اندک نور غالب می شود
ظلمت شب محو و غایب میشود
کبک می پوید میان سنگسار
می کند فریاد از هجران یار
بلبلا! آواز باز آغاز کن
بر درختان جنبش و پرواز کن
آفتاب اینک نمایان می شود
از نگاهش صبح خندان می شود
شاد باش، و دیرزی، ای نجم ما

نور بر نوری، ضیا اندر ضیا
این زمین از هجر تو در ماتم است
و زظهورت شادمان و خرم است
پیش نورت شب گریزان می شود
می شود لرزان، و پنهان می شود
نجم ارض از دوری تو خاک شد
پیرهنش از آه دل هم چاک شد
از تو یابد زندگانی این زمین
از تو می تابد همه چرخ برین
زاده از تو اختران بیقرار
گشته از نورت همیشه تابدار
دختر توست این زمین بی مکان
مشتی، زهره و سایر همچنان
تا جدا گشتند از تو این شرر
می روند اندر فضا آواره سر
پیش تو، ای شمس تابان منیر
بس حقیرست آدم و این خاک زیر
لیک تو نیز، ای رئیس این جهان
اختری اندر میان آسمان
پیش جمله کائنات بی شمار
نیستی اندر حساب و اعتبار
چند اجرامند پر از تاب و فر
لیک کوته بین شد چشم بشر
همچو تو مهرند، و از تو مهترند
از تو هم روشن تر و هم بهترند
ذهن پرانم بتازد چپ و راست
تا ببیند این فضا را تا کجاست
می پرد لیکن نمی یابد کنار
باز می آید خجل و شرمسار

اندرون این فضای بیکران
پر زانوار است و اسرار نهان
نه یمین دارد طبیعت نه یسار،
نه حساب اجرام، و نه میدان کنار
بی حد و بی چون و بی سان حکمتی است
بی بدایت، بی نهایت قدرتی است
دیرزی، ای جان جمله کائنات
بحر بی پایان و بی قعر حیات
آفتابا! پرتوت را پیروم
با شعاع تو به بالا می پریم
این دلم می بیند اندر آسمان
آستانی دلستان و جاودان
مرغکی کین آشیان آموخته است
پر و بالش هم در آن جا سوخته است

بر لب جو

جویبار! دلنواز آواز تو
زار و راز و ناز و باز و تاز تو
این دلم را گرچه محزون می کند
لیک باز آن حزن ممنون می کند
می روی گه پیچ پیچ و گه درست
گاه تیز و گاه لنگ و گاه سست
می روی در سنگساره پرستیز
واله و حیران و زار و اشک ریز
گاه پرناز و خرامان می روی
گاه چست و همچو پیکان می روی
گاه گاه اندر میان سبزه زار
زیر شاخان درختان چون بهار
که روی مانند اسب بی عنان

صولت و شدت نمای و کف فشان
گاه با رقص آبی و گه با سرود
گاه آهسته و گه چون مرغ زود
تا جدا گشتی زدوست و یار خود
از بر آن دلبر دلداری خود
می روی بی پای و سرقلاش وار
گاه خندان گاه گریان گاه زار
آتش خورشید کردت زو جدا
آه تو شد ابر و رعد اندر فضا
هم زاه و آتش هجران تو
از سرشک دیده گریان تو
ابرها از چارسو طغیان کنند
زیر خود خورشید را پنهان کنند
سرپسر جو و هوا گردد سیاه
چون درونان و دلان پرگناه
ناگهان اندر میان آسمان
برق ها پاشند از هر سو عیان
شعشعه گردد سراسر آسمان
تار و پر دهشت بود جمله جهان
کس نبیند جز بیاران و سحاب
جز به برق و جز به دود و جز به آب
با چنین جلوه گری، ای نازنین
باز می آیی برین روی زمین
تا شود تازه زمین از همتت
تا شود شاد و بکام از وصلتت
هر شکوفه عاشق دیدار توست
هر چه ببند چشم اینجا کار توست
از تو خاک مرده خندان می شود
سبزه زار و باغ و بوستان می شود

رنگ و بو می آوری از آسمان
می شود روی زمین باغ جنان
گاه برفی، گاه باران، گاه سحاب
گاه برفی، گاه دودی، گاه آب
گاه روی سوی سما، گاه بر زمین
می شوی جوی و بتازی همچنین
خاک را چون کرده یی احیا و پاک
کرده یی هم دشت و کوهش چاک چاک
می روی اکنون شادان نزد یار
با ترنم، بی درنگ و بیقرار
تا نباشی واصل جانان تو
کم نباشد ناله و افغال تو

زمین و مردم

ای زمین خاک پوش، ای مردمان
اختری است از اختران آسمان
در میان آسمانان می رود
در فضا مانند مرغان می پرد
پاره یی است از شمس تابان منیر
کوکبی است از جمله اولاد اثیر
آفتاب آتش افشان مادرش
ماه تابان سیکپا دخترش
خواهرانش مشتری، زهره، زحل
همدمانش حوت و جوزا و حمل
آتش خورشید دارد در درون
از دلش بسیار بار آید برون
از دل سوزان خود وز چشم شید
آمده بسیار چیز از وی پدید
کانه‌ها و سبزه های بی شمار

بی شمار ازهار و اشجار و ثمار
شد نمایان نوع های جانور
در نهایت سر غما شد این بشر
ای بشر! خوشنود شو نزد زمین
کین زمین شد مسکنت، ای نازنین
چون خلیفه کرده اندت بر تراب
بهره خود را هم از دنیا بیاب
گرچه می میرند افراد بشر
می نمیرند اما اولاد بشر

وداع

الوداع، ای دوستانم! الوداع
الوداع، ای دادرانم! الوداع
الوداع ای دشت و کوه و رودبار
ای زمین، ای مرغزار، ای سبزه زار
ای سما ای آفتاب، ای اختران
ای وطن، ای روز، ای شب، ای زمان
نوبهار! بر زمین لطفت بیار
مرمرا هم یاد کن، ای نوبهار
بلبلا! درد دلم را تو بگو
با زبان و لحن دل افروز تو
ای روانم پر خود بگشای باز
در فضا پیش خدای خود بتاز
گرچه دل در جست و جو سرباز و حر
لیک همواره ازو پر است، پر

یتیم

چون بیادم آید احوال یتیم
در دلم می آید اندوهی عظیم

مادر و خواهر ندارد در جهان
نی پدر، نی دادر و نی خاغان
بینوا و دردمند و بی کس است
در میان جوی گویی چون خس است
ما به رقص و در صفا از جام می
او برون لرزان و گریان همچو نی
آن که او را خرم و خندان کند
مر دل خود را مگر شادان کند
دل چو نبود از غم او چاک و تنگ
دل مخوانش، نیست دل، سنگ است سنگ
دل که رأفت می ندارد نیست دل
چون ندارد آدمیت هست گل
لرز لرز، ای دل، از آن آه و فغان
لرز، ای مردم، بلرز، ای آسمان

وطن

ای وطن! همواره ما را دلبری
مادری و خواهری و دادری
برترینی از همه سوی زمین
بهترینی از همه روی زمین
مادرم همواره رویت دیده است
عابت خاکت تنش پوشیده است
هر شکوفه ت چشم او بشمرده است
در بر تو زاده است و مرده است
جمله اجداد ما را دیده یی
استخوان شان هم تو چیده یی
با تو، ای خاک مقدس! زیسته اند
پیش تو هم خنده هم بگریسته اند
مادرم مرده است، و تویی مادرم

مادر بی مرگ نیکو پیکرم
گرچه اولادت بخوری، ای تراب
کم نباشد لیک چیزی از حساب
این وطن را، ایزدا! آباد کن
جمله خلقتش بر مراد و شاد کن
دشمنش بادا همیشه خاکسار
احبش همواره بادا کامکار
خرم و آباد بادا حال او
پرسعادت باد استقبال او

کنار دریا

ای یم فرح فزای دلگشا
نزد تو یابد دل و جانم صفا
آبهای این جهان از تو می
جمله ایشان عیسی و تو مریمی
آن چه می بینم چون دود و چون خیال
که نشینند همچو مرغی بر جبال
قطره یی است از تو مگر آن آب ناب
آفتاب از تو ربود و شد سحاب
می ستاند هر دمی رنگ جدید
که سیاه و گاه سرخ و گاه سفید
آتش مهرش کشد بر آسمان
لیک باز آرد بتو او را زمان
گر نبودی آب تو، باران تو
گر نبودی لطف بی پایان تو
گر نبودی آن نگاه آتشین
کی شدی آباد و فرخنده زمین
بشنوم از موج تو راز دلم
میشود از حال او حل مشکلم

نزد تو می آید اینک آب جو
با هزاران گفت و گو و تاز و پو
بر کنارش سبزپوشان کرام
ایستاده با کمال احترام
سرکشیده آن یکی تا آسمان
وان دگر تازه نهال و نوجوان
شاخها بر آب او آویخته
برگها با یکدگر آمیخته
زین طرف خنیاگرست امواج بحر
زان طرف نغمه کند سیلاب نهر
در چراگه گوسفندان می چرند
وز پستان برگان به به کنند
زیر اشجار و میان سبزه زار
می رود خندان و نالان رودبار
زمره مرغان چو جولان می کنند
نغمه و دوران و سیران می کنند
سرکشیده میش ها اندر فراز
لاف گو گشته درختان دراز
بحر و مرغ و آسمان و سبزه زار
هر درخت و برگشان و جویبار
جمله در رقص و به گفتار آمده
گویی منصورند و بردار آمده
هر یکی پرداخته یک داستان
عشق و سوز و وجد و فرگشته جهان
آسمان و راز او و قام او
این زمین و این همه انعام او
این طیور و این بهار و مرغزار
این درختان، این چمن، این جویبار
هر چه هست و نیست امواج یمی است

اوست بی پایان و این جمله نمی است
جام باده گشت و باده جام شد
جسم جان و جان هم اندام شد
نار قشر و قشر او هم نار گشت
فرق ایشان مشکل و دشوار گشت

برمیت دختر خود

ای دریغا! ای دریغا! دختر!
دلفریبا، دلستانا، دلبرا!
بی تو ماندم، بی تو ماندم در جهان
خاکشو، ای دهر درون، ای آسمان
نرگس باغ جهان پرزیب و تاب
نرگس باغ دلم گشته خراب
خاک خواهد گشت روی چون گلت
زلف دلجوی مثال سنبلت
دست و پای تو غذای کرم و مور
زیر خاک تیره اندر قعر کور
تخم ناهموار کشتی در جهان
آه! ای دهقان پیر!
ای آسمان چیست جرم مردمان بیگناه
تا کشند این حسرت و اندوه و آه

دیگر

آسمان افکند دورم از دیار
تا کند مهجور و زار و دلفکار
تا نهد بر اشتیاقم اشتیاق
بر فراق غربتم دیگر فراق
تیر هجران را نمی یافتم سپر
بهر آن می آیم، ای جان پدر

بهر تو من آمدم، ای دخترم
تا بیایی شاد و خندان در برم
آدمم پر خواهش و پر بیم و پاک
گاه فرخنده و گاه اندیشناک
می نیابم جز تنت اندر میان
مرغ جانت رفته است از آشیان
گفت و گوی و شیوة دلباز تو
خنده تو، باز تو و ناز تو
آن تبسم آن نگاه و آن ادا
آن سخنهاى لطیف و دلربا
للابد گشتند محو و ناپدید
وین دم مانده است بی صبر و امید
بهر آن دور از تو افکندم قدر
تا نبینم زنده ات باری دگر

دیگر

این دل زار و ضریم بختیار
با جمال و جلوة تو بود پار
پیش چشمم شد جهان اکنون سیاه
شد دم پرشیون و اندوه و آه
مادرت گریان و بی درمان شده
مر دلش و یران شده، سوزان شده
خاک تیره گشت، آواه! مادرت
جز کفن دیگر نباشد خواهرت
تا تو گشتی دور و غایب از میان
بر دل ما ماند حزنی جاودان
چو تو، ای کام دل ما، مرده یی
کام و آرام دل ما برده یی
بانک تو چون نشنویم اندر سرا

ما کجا و کام جان و دل کجا
شاد و خندان در بهاران یاسمین
تو همیشه، حسرتا! زیرزمین
من نخواهم دید دیگر روی تو؟
قد تو و زلف عنبر بوی تو
تا قیامت گشته ایم از تو جدا؟
حسرتا، واحسرتا، واحسرتا!

خدا

کنبد بالای بی حد و کران
آسمان سیم پاش و زرفشان
مرکز آرایان بی عد و شمار
خانه بر دوشان بی مکث و قرار
هر دم و هر شأن و هر صبح و مسا
هر چه باشد از طبیعت روغما
هر شکوفه، بوی رنگ و شکل شان
هر درخت و بار و برگ و این و آن
گرمسیر و سردسیر و نویهار
روزگار و رودبار و سبزه زار
زمره مرغان و آن آوازشان
کائنات و حال و رمز و رازشان
ذکر و تسبیح می کند یزدان را
خوش بخوان این دفتر ایمان را
هر چه بیند چشم بی تاب بشر
نور ایزد هست آنجا جلوه گر
قدرتی بی سان و بی پایان و حد
حکمتی بی چون هوالله الصمد
ترک کردم لاف و قیل و قال را
می شناسم این زبان حال را

این جهان، این کائنات بی حساب
این حروف و این سطور این کتاب
هر چه می بینم نماید وجه او
مردم! خود را بخوان، آنجا بجو
مردم است از وی خلیفه در جهان
مظهر گنجینه راز نهان
قطره بی از بحر عمان حیات
نفخه بی از جان جمله کائنات
دم زند هر چیز از پروردگار
وجه و لطف و حکمت او آشکار
این دل زارم، که دائم می طپد
از وی و از راز وی دم می زند
هر چه جنبد می دهد بیغام او
هر شکوفه می نماید نام او
کائنات بی شمار و بی کنار
می کنند اقرار اسم کردگار
اختران از عشق او دوران کنند
در فضا بی پای سر سیران کنند
هر یکی بر راه خود، در جای خود
می نتانند برد بیرون پای خود
آن یکی با دور خود تصریح کند
وان دگر با نور خود تشریح کند
اوست جان بخشای جمله کائنات
منشاء الطاف و انوار و حیات
می ندارند حد و پایان کار او
بی حساب و بی شمار اسرار او
مردم است آیینه ایزد نما
مردم! دستت بکش از ناسزا
جز به راه راستی هرگز مرو

تا ثمانی در پشیمانی گرو
دوست شو با جمله ابنای بشر
دست دار از غدر و جور و کین و شر
بال صاف و کار خوب و جان پاک
کی شود معدوم و گمنام و هلاک
مردمان را مردمی باید همی
جان و دل را صفوتی شاید همی
آن که دارد مردمی دارد خدا
پس تو قلب خویش را نیک آزما
راه یزدان را دگر پنداشتیم
آدمیت را از آن بگذاشتیم
جان خود را پاک دار، ای خوب کیش
تا بیابی لطفش اندر بال خویش
مر دلت را صاف ساز و مستقیم
تا بیاید اندر و نوری عظیم

بر تربت خواهر

نزد گورت باز می آیم کنون
با دل بیمار و بی زار و زبون
از تو اینجا می نیابم یادگار
ای دریغا! تجز بدین خاک مزار
لیک از هجر و فراق هشت سال
می شمارم این زیارت را وصال!
بعد از آن کز تو شدم مهجور و دور
گشته بودم دور نیز از خاک گور
می شناسی خواهر! من کیستم؟
من ترا آخر برادر نیستم؟
چونکه از هجرت دم گشته است زار
آدمم بهر تسلی بر مزار

آه اگر لفظی ز تو بشنیدمی
مر ترا گر بار دیگر دیدمی
نیست آواه! رسم و راهی در جهان
در میان مردگان و زندگان
اندرونم آتش است از اشتیاق
از غم و اندوه واکدار فراق
پر جان از مرگ خواهم تا پریم
تا بیایم نزد تو، ای خواهرم
تا بیایم مر ترا اندر سما
در میان نور نزدیک خدا

دل دردناک و غمگین

ای دل شوریده غمناک من
ای دل بیچاره صد چاک من
تا به کی این میل و آرزو؟
چند چند این قید جهد و جست و جو؟
بعد ازین آسوده باش، آباد شو
از همه قید و بلا آزاد شو
روز گرچه شام حزن انگیز گشت
حیرت افزا و خیال آمیز گشت
مرغک شیرین زبان خاموش شد
دهر گویی سرتاسر مدهوش شد
لیک فردا چون بیاید آفتاب
سر بر آرند این همه از نو زخواب
گه شود روی زمین باغ و چمن
گه شود جمله بیت الحزن
این درخت سالخورده هر بهار
نوجوان گردد، شود پربرگ و بار
مرغ روز تو پر و بالش گشاد

اوفتاد اندر شبی بی بامداد
حسرتا! این سرد سیر نابکار
کز پس خود می ندارد نوبهار
ای دل غمگین و محنت دار من
ای دل همدرد من، غمخوار من
من بپندارم که یزدان زمین
خالق افلاک و اکوان برین
چون زخاک غم بشر را ساخته است
با غضب دور از درش انداخته است
بهر آن همواره ما در حسرتیم
پر مشاق و آه و درد و محنتیم
بر ره صعب المور و پیچ پیچ
آخر و انجام ما هیچ است هیچ
ای سپهر بیوفای زشتخوی
دلخراش و کجر و پرخاشجوی
ما زعشق زهره خندان تو
گشته اینجا بنده فرمان تو
مرغ دل همواره پر سوز و هوس
میکند ناله چو بلبل از قفس
از هوای نرگس مستان او
وزجفای غمزه فتان او
میشود بی تاب بر روی زمین
ناگهان مریخ زچرخ چارمین
بشکند با تیر قهرش بال و پر
تیر او را کس نمی یابد سپر
هر کلان و رستمان و آشلان
زیر تیر و تیغ او دادند جان
بیپرده هر کوشش و هر اجتهاد
بختیارست آن که در دنیا نژاد

دختر نازنین و خوش رفتار

دختر، بخت و سعادت یار توست
لطف و احسان و عنایت یار توست
دو ستاره است آن مگر چشمان نیست
ماه دیگر هست آن، پیشان نیست
آن دهان و روی چشم و گیسوان
پرتوی است از آسمانان در جهان
زهره یی از باغ فردوس برین
آمده بر طرز زیبا بر زمین
این لطافت، این شطارت، این جمال
این ادا، این ناز، این رنگ، این خصال
از سماوات آمده است، ای گل عذار
همچو نرگ و بوی و حسن لاله زار
از لقای خوبت، ای نازک بدن
گشت سرخ و زرد رخسار چمن
غنچه از حسنت شده زیر حجاب
نرگس از چشمان تو گشته خراب
گل ز روی و از لب شد سرنگون
از تن تو لاله شد مشحون خون
سنبیل از زلفت پریشان گشته است
از ظهور خود پشیمان گشته است
از همه ازهار روی این زمین
بهترین، بهترین، بهترین
زهره آسا می کنی گشت و گذار
چون پری بخرامی اندر سبزه زار
جمله الطافش سمای لاجورد
مر تراه ای دلستانم، بخش کرد
یا ملک، یا حور، یا خود اختری

نازنین و خوبروی و دلبری
از قد و اندام بهجت بار تو
زین خرام و جنبش و رفتار تو
از لب سرخ و تر و خندان تو
از زرخدان و بر و گردان تو
هم زالوان و ز ازهار زمین
زین طیور نغمه ساز و خرده چین
این دل زار و نزارم شاد شد
کامران و خرم و آباد شد
حسن تو، ای دختر شیرین ادا
این نگاه و چهره حکمت نما
این تبسم، این روش، این ناز و خوی
این لقای دلگشای و درد شوی
نو بهار و جویبار و سبزه زار
آسمان راز پوش و نور بار
این درختان و طیور شعر خوان
این نجف ها، این چمن، این گلستان
کرد این جان حزینم را بکام
لیک کام این جهان نبود مدام
چون که چیزی می نماید برقرار
توسن و برنایی و صبح و بهار
می رود مانند آب رودبار
می نماید آه چیزی پایدار

در وفات برادر

بیهوده است این جمله الوان زمین
بهر من بیهوده حیف! بعد ازاین
نغمه مرغان و گفت رودبار
زیب و تاب و لاله های نوبهار

از دلم آموختم من در جهان
درد و اندوه مصیبت دیدگان
می نیابد این دل زارمکنون
چون که شد مغموم و بیزار و زیون
می نیابد لذتی اندر جهان
رفت ، رفت ، آواه! درد! شد نهان
کام دل، آرام دل، انباز دل
همزبان و همدم و همراز دل
در میان ابر غم ماندم کنون
ناامید و پردژم ماندم کنون
آسمانا! جود و انصافت کجاست
فضل و رحم و عدل و الطافت کجاست؟
سنبل و گل بود محبوب دلش
می دمد اکنون، هیهات! از گلش
سبزه ها بودند باری زیر پای
می شوند اینک زخاکش سرهای



NAIM FRASHËRI
AND
PERSIAN
LITERATURE

ABDULLA REXHEPI

Şarkiyat

BİLİM VE HİKMET VAKFI YAYINLARI



9 786057 108456